

بسم الله الرحمن الرحيم

رحمانی، شمس‌الدین، ۱۳۲۴
لولای سه قاره / مؤلف شمس‌الدین رحمانی. - تهران: وزارت
آموزش و پرورش، مؤسسه فرهنگی منادی تربیت، ۱۳۸۱.
۱۶۴ ص.

۱. خاورمیانه -- تاریخ. ۲. خاورمیانه -- سیاست و حکومت.
الف. ایران. وزارت آموزش و پرورش. مؤسسه فرهنگی منادی
تربیت. ب. عنوان.

۹۵۶ DS ۶۲/۸/۳ ر ۹

۱۳۸۱

کتابخانه ملی ایران ۱۰۱۴۸ - ۸۱ م

● فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیفا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).



لولاى سه قاره

شمس الدين رحمانى

لولای سه قاره

مؤلف: شمس‌الدین رحمانی

ناشر: مؤسسه فرهنگی منادی تربیت

چاپ اول: تابستان ۱۳۸۱

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

حروفچینی و صفحه‌آرایی

واحد آماده‌سازی و چاپ مؤسسه فرهنگی منادی تربیت

لیتوگرافی: گرافیک‌گستر

چاپ و صحافی: دفتر انتشارات اسلامی

قیمت: ۶۰۰۰ ریال

شابک ۹۶۴-۳۴۸-۲۰۶-۵ ISBN 964-348-206-5

• همه حقوق مادی و معنوی این اثر برای ناشر محفوظ است.

نشانی: تهران - خیابان نجات‌اللہی - بعد از چهارراه سمیه - کوچه بیمه - شماره ۵۰

تلفن: ۸۸۰۹۷۸۷ (ده خط) نمایر: ۸۸۹۴۲۹۰

نشانی سایت اینترنت

E-mail: info@tarbiat.com

www.tarbiat.com



فهرست

- ۷..... پیشگفتار
- ۱۳..... لولای سه قاره
- ۱۷..... گوشواره‌های لولا
- ۳۱..... نبض تاریخ
- ۴۷..... تقابل تاریخی

۶۵..... قرن نوزدهم

۶۶..... امپراطوری عثمانی در قرن نوزده

۷۸..... اروپای قرن نوزده

۸۷..... خاورمیانه و جنگ جهانی اول

۱۰۹..... تکه پاره‌ها

۱۱۳..... مصر

۱۱۵..... عربستان

۱۱۹..... اردن

۱۲۱..... عراق

۱۲۷..... سوریه

۱۲۸..... لبنان

۱۳۱..... صهیونیستها

۱۳۸..... اسرائیل

۱۴۹..... اسرائیل بزرگ

۱۵۶..... مبارزات فلسطینیان و آینده

پیشگفتار

اگر باطل با حق درنیامیزد، حقیقت جو آن را
شناسد و داند؛ و اگر حق به باطل پوشیده
نگردد، دشمنان را مجال طعنه زدن نماند.
لیکن اندکی از این و آن گیرند، تا به هم
درآمیزد و شیطان فرصت یابد و حیل
برانگیزد تا بر دوستان خود چیره شود - و از
راهشان به دربرد - اما آن را که لطف حق دریافته
باشد، نجات یابد و راه حق را به سر برد.^۱

امروز روزگارِ فتنه است و حق و باطل سخت به هم
آمیخته. در سراسر این جهان پر آشوب، نسلِ جوان با
تشنگی، شیدا و شیفته به دنبال حق است؛ حقیقت را

۱. نهج البلاغه؛ ترجمه سید جعفر شهیدی؛ سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی؛ تهران؛ ۱۳۶۸؛ ص ۴۳؛ خطبه ۵۰

می‌جوید؛ حقایق را طلب می‌کند و خوب می‌داند که رنگِ حقایق چون شقایق، سرخ است و برای رسیدن به آن باید جان فدا نمود.

برای آلودنِ این عشق پرشور، صاحبان زر و زور و تزویر با تمام قدرت شیطانی‌شان به میدان آمده‌اند. اصلی‌ترین حربهٔ دشمن آمیختن حق و باطل به یکدیگر است و او برای رسیدن به این منظور از هیچ سرمایه‌گذاری کلانی باک ندارد، چرا که همهٔ هستی او در گرو سرکوب این نسل است. جهود^۱ که منابع عمدهٔ قدرت اقتصادی را در سطح جهان تحت سیطرهٔ خود درآورده است می‌کوشد تا با به کار گرفتن بازوان اختاپوسی‌اش با مواد افیونی، الکل، شهوات

۱. استاد فقید احمد آرام که در طول هفت دهه خدمات علمی بیش از ۱۱۰ اثر را در نزدیک به ۱۵۰ جلد در زمینه‌های گوناگون ریاضی، علوم تجربی و طبیعی، کلام، تفسیر و عرفان، روانشناسی، تاریخ اسلام و... به مشتاقان دانش و فرهنگ ارائه کرده است می‌گوید:

من به جای صهیونیست می‌گویم جهود. هر جا که یهودی بد را می‌خواهم بگویم می‌گویم جهود. این هموطنان ما که کلیمی هستند اینها یهودی هستند، جهود یعنی صهیونیست.

استاد احمد آرام همچنین به "تحریف" لقب "حرام‌زادگی جهودی" داده‌اند.

[ر.ک. به میراث ماندگار مجموعه مصاحبه‌های سال اول و دوم کیهان فرهنگی، ج ۱؛ سازمان انتشارات کیهان؛ تهران؛ پاییز ۱۳۶۹؛ صص ۴۴ و ۴۹ (به نقل از چهارمین شماره کیهان فرهنگی در سال ۱۳۶۳).]

جنسی، ترویج ماده‌پرستی و حُب جاه و مال حقیقت‌جویی
نسل جوان را لِه کند.

جهود با تکیه بر توانمندی‌های اقتصادی‌اش، به
جریان‌سازی‌های فرهنگی سیاسی و اجتماعی روی آورده
است و می‌کوشد تا با تحریف حقایق، فکر و اندیشه و
انگیزه جوانان را هدف قرار دهد.

این‌جا لطف حق سنگ محکی قرار داده است تا:
"سپهر روی شود هرکه در او غَش باشد."

سنگ محکی که به خوبی کمک می‌کند تا شبه طلای
تقلبی از طلای راستین در جریانات فرهنگی، هنری،
سیاسی و اقتصادی باز شناخته شود.

این سنگِ آزمونِ طلایی چیزی نیست جز قدس،
آزادسازی‌اش، مردمانِ مسلمان و انقلابی‌اش و سنگ‌های
انتفاضه‌اش.

قدس آزمونِ فتنه‌های روزگار ماست.
هر جریان داخلی و خارجی و محلی یا بین‌المللی که
داعیه آزادی قدس شریف را نداشته باشد بدون شک
منحرف و وابسته است.

صهیونیست‌ها سالیانی دراز کوشیدند تا با تربیت
متفکرانی در صحنه فلسفه سیاسی سنگ محک قدس را
بشکنند و تئوری‌های سیاسی و گفتگوهای دیپلماتیک را به
جای حرف حق بنشانند.

دنیاي امروز صحنهٔ نبرد دو جریان ریشه‌دار تاریخی است: اوّل شیعیانِ راستین علی‌بن‌ابی‌طالب (علیه‌السلام) آن فاتحِ خبیر؛ و دیگر جهودِ خبیری.

دیروز اگر یهودیانِ اسلام‌ستیز در پسِ حصار قلعه‌های مستحکم خود پنهان بودند، امروز در جلوهٔ رنگ و نیرنگ و طنین هزار حرف و جملهٔ مزورانه در صدها نشریهٔ بین‌المللی، شبکه‌های تلویزیونی و رادیویی، برنامه‌های کامپیوتری و ماهواره‌ای کمپانی‌های فیلم‌سازی، مراکز علمی و تحقیقاتی و مجموعه‌های عظیم اقتصادی؛ از زبان دانشمندان، سیاستمداران، نویسندگان و هنرمندان وابسته، خود را پنهان کرده‌اند.

و معیارِ شناخت همهٔ این مجموعه‌ها، جریانات و افراد، "قدس" است. امروز هر که از آزادسازی قدس نگوید و در این راه نکوشد، خائن به فرهنگ عدالت و انسانیّت، در چهار گوشهٔ عالم است.

یهودیان صهیونیست بسیار کوشیده‌اند و می‌کوشند تا از زبانِ چهره‌های به ظاهر موجهٔ ماجرای قدس را تحریف کنند و حق را با باطل بیامیزند.

بازگرداندن مسجد الاقصی این قبلهٔ نخست مسلمان به آغوش جهانِ اسلام حق است. آزادی فلسطین حق است. تجلیل از فرهنگِ شهادت‌طلبی مبارزانِ راهِ آزادی قدس حق است. راه امام خمینی (ره) و ستیز بی‌امان با اسرائیل تا

محو کامل آن حق است.

پذیرفتن موجودیت اسرائیل غاصب به هر نحو از انحاء باطل است؛ سرپوش گذاشتن و به فراموشی سپردن جنایات وحشیانه اسرائیل در خاورمیانه و غیر آن باطل است؛ دفن چهره دخترکان هتک حرمت شده فلسطینی و بوسنیایی و... شستن خون اطفالِ مظلوم و بی‌گناه مسلمان که توسط سربازان صهیونیست به قتل رسیده‌اند از حافظهٔ جهانیان، باطل است؛ ترویج این گمان که اسرائیل را می‌توان با زبانی بجز زور بر سر جای خود نشاند باطل است و سخن حق اینکه اسرائیل و حامیانش باید نابود شوند.

※

※

※

مجموعهٔ حاضر با روش بدیعی که در تحقیق تاریخی دارد، در پی آن است تا با بیان واقعیات نگذارد ماجرای قدس در منظر چشم نسل جوان این آب و خاک تحریف گردد.

خاورمیانه به آن دلیل که محل اتصال سه قارهٔ بزرگ آسیا، آفریقا و اروپاست لولای سه قاره نامیده شده و در سراسر تاریخ بشر، چهار راه رفت و آمدها و تزارحمها و برخوردها بوده است.

این منطقه همچنین مرکز ادیان الهی است که تمدن امروز بشر در سراسر جهان، محصول این ادیان است. بروز و ظهور بزرگترین فرهنگها و تمدنهای انسانی و

نیز قلب تپندهٔ جریانات و حرکت‌های سیاسی مهم جهان در این منطقه بوده است.

خاورمیانه در قرن اخیر، مخزن بیشترین نفت صادراتی دنیا و محلّ یکی از عجیبترین وقایع سیاسی تاریخ جهان - یعنی بوجود آمدن اسرائیل - است.

طبعاً دربارهٔ همهٔ این مطالب سخن گفتن، امکان و توانایی فوق‌العاده‌ای را می‌طلبد و بناچار باید بخشی را گزینش کرده و باختصار بآن پرداخت.

این مجموعه اوّل بار بصورت مقالاتی در مجلهٔ رشد جوان، سال ۶۹-۱۳۶۸ چاپ و منتشر گردید و بار دیگر بصورت کتاب "لولای سه قاره" در سال ۱۳۷۱ در حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی چاپ شد. امّا این بار سعی شده است که باز هم مختصرتر و با حوصلهٔ خواننده منطبق‌تر باشد. ان شاء الله مقبول افتد.

والسلام
انتشارات تربیت

لولای سه قاره

به نقشه جهان نگاه کنید. در میان آبهای اقیانوسها، دو خشکی بزرگ وجود دارد. یکی مجموعه سه قاره آسیا و آفریقا و اروپا و دیگری آمریکای شمالی و جنوبی. مجموعه اولی، هم به دلیل وسعت خاک و هم به خاطر جمعیت زیاد و هم به لحاظ قدمت تاریخی از ارزش و اعتبار بسیار بالایی برخوردار است.

با یک نگاه دقیقتر معلوم می‌شود که سه قاره آسیا و آفریقا و اروپا هر سه در یک جا بهم متصلند که آن را خاورمیانه می‌گویند، جایی که "لولای سه قاره" جهان است. خاورمیانه امروز مرکز تولید بیشترین خبر و بزرگترین نقطه برخورد قدرتهای جهان سیاست است. اما اهمیت آن محدود و منحصر به روزگار ما نیست. در تمام طول تاریخ بشر، این سرزمین مهمترین منطقه عالم بوده است. ظهور ادیان الهی، بروز و رشد مهمترین تمدنها، محل برخورد

شدیدترین جنگها و خلاصه جای ظهور و بروز حساس‌ترین وقایع تاریخ در این نقطه از زمین بوده است و چرا چنین است؟

یک‌یک شرایط لازم برای این اعتبار در مورد خاورمیانه فراهم آمده است: از نظر اقلیمی، این منطقه از آب و هوای بسیار ملایم و مناسبی برخوردار است. رطوبت هوا و میزان بارندگی سالیانه و درجه حرارت در حد متعادل، گیاهان منطقه، عموماً شامل گیاهان مناطق معتدل و پستی و بلندی زمینها نیز در حد متناسب و معتدل است. اساساً کلمه مدیترانه و منطقه مدیترانه‌ای از ریشه (MEDIUM) گرفته شده که به معنی وسط و معتدل است. لذا منطقه خاورمیانه از نظر آب و خاک و هوا و زراعت و دامداری در چنان وضعی است که به خوبی می‌تواند جمعیت‌های فراوانی را در شهرها و روستاهای خود جای بدهد.

اما آنچه در این منطقه در زمینه مسائل مادی از هر نظر مهم‌تر و اصلی‌تر است آن است که خاورمیانه به دلیل این که نقطه اتصال بین سه قاره است، از قدیم‌ترین ایام، محل عبور و مرور کاروانهای تجارتی بوده است.

تقریباً عموم راههای خشکی و دریایی از هر یک از سه قاره به دو قاره دیگر لزوماً باید از این منطقه بگذرد. علت این امر آن است که دور تا دور آفریقا دریاست و فقط از راه صحرای سینا این قاره به خاورمیانه متصل است. دو قاره

آسیا و اروپا نیز اگرچه در یک مرز طولانی از دریای سیاه تا قطب شمال به یکدیگر وصل هستند اما درست در همین منطقه کوههای "اورال" واقع شده که دنباله کوههای قفقاز است و لذا رفت و آمد بین آسیا و اروپا از بالای دریای مازندران، باید از فراز کوههای اورال باشد که هم سخت و وقتگیر است و هم در فصول سرد سال اساساً غیر قابل عبور است. در واقع از آسیا هر کاروانی که می‌خواهد به خاورمیانه و اروپا و آفریقا برود در اغلب موارد باید از ایران رد شود. و محل اتصال اروپا به خاورمیانه ترکیه فعلی است که در گذشته به آن آسیای صغیر می‌گفته‌اند. و خلاصه محل عبور کاروانهای بسیاری که بین سه قاره بزرگ و پرجمعیت رفت و آمد می‌کرده‌اند، منطقه محدودی است که شامل خوزستان، شمال عربستان، عراق، سوریه، اردن، لبنان، و فلسطین می‌شود یعنی همین منطقه خاورمیانه، سرزمینی که از یک طرف به خلیج فارس و صحرای نجد محدود است و از طرف دیگر با کوههای کردستان و آذربایجان، و از سمت سوم، با دریای مدیترانه. این منطقه، معبر اصلی و پررفت و آمد سراسر تاریخ است و حتی راههای دریایی اصلی تجارتی هم باز هر کدام به نقطه‌ای در این منطقه وصل بوده‌اند. همه قدرتهای جهانی می‌خواسته‌اند بر این منطقه مسلط شوند و هر قدرتی که بر آن سیطره پیدا می‌کرد از دست بالا و قدرت و نفوذ

فوق‌العاده برخوردار بوده و در سیاست جهانی نقش اساسی داشته است.

رفت و آمد کاروانها در منطقه خاورمیانه آن قدر فراوان و مؤثر و پرنفوذ بوده که سراسر تاریخ سیاسی، ادبیات، داستانها و اشعار و مثل‌های مردمان این منطقه آمیخته با این قضایاست. و یکی از مشهورترین و قدیمیترین این وقایع، داستان حضرت یوسف است که وقتی به دست برادرانش در چاهی در کنعان - که همین فلسطین فعلی است - انداخته شد، کاروانی او را از چاه درآورده و به مصر برد و به صورت برده او را فروخت.

این واقعه نشان می‌دهد که در آن روزگاران بسیار دور، به طور مداوم کاروانهایی از مناطق دیگر به کنعان می‌آمده و از آنجا به طرف آفریقا می‌رفته‌اند و کالاهای خود را مبادله می‌کرده‌اند. البته قدمت این راهها هنوز بسیار بیش از اینهاست. طبیعی است که در مسیر این راهها، شهرهای فراوان درست می‌شده و رشد می‌کرده است. بسیاری از شهرهایی که اکنون در این سرزمین وجود دارد از قدیمی‌ترین شهرهای جهانند.

گوشواره‌های لولا

گفتیم که منطقه خاورمیانه، همچون لولایی، سه قاره آسیا و آفریقا و اروپا را بهم متصل کرده است و بخاطر رفت و آمد فراوان و مداومی که در سراسر تاریخ در بین سه قاره بزرگ در این منطقه در جریان بوده است، شهرها و تمدنها و فرهنگهای عظیمی در اینجا شکل گرفته و رشد یافته است.

با یک نگاه بر روی نقشه، به روشنی معلوم می‌شود که این لولا، سه گوشواره هم در محل اتصال به هر یک از سه قاره دارد:

- حد فاصل خاورمیانه و آسیا، سرزمین ایران است؛
- نقطه اتصال خاورمیانه با آفریقا، مصر است؛
- و گوشواره سوم که منطقه را به اروپا وصل می‌کند بنام آسیای صغیر و یونان معروف است. روم هم به همین بخش متصل است.

جالب اینکه در این سرزمین‌ها، تمدنهای بزرگ و باستانی و عمیق تشکیل شده است. ایران با تاریخی چندین هزار ساله کشوری است که اثر آن در تاریخ و تمدن و فرهنگ جهان بی‌تردید از عمق و عظمت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. همین طور مصر و ایضاً یونان و روم. علت رشد و گسترش این تمدن‌ها هم همان روابط بین‌المللی و رفت و آمدهای فراوان است.

در سراسر جهان، غیر از این لولا و گوشواره‌هایش فقط در سه نقطه تمدنهای باستانی به یادگار مانده است: یکی در چین، دیگری در هند و سومی از آن سرخپوستها در آمریکای مرکزی به نام تمدن اینکاها. این سه تمدن باستانی در سه نقطه پرتراکم از نظر جمعیت به وجود آمده و هر کدام عناصر و ویژگیهای خاص خود را دارد. اما در خاورمیانه علاوه بر جمعیت متراکم و نیز اضافه بر حرکت‌های فراوان و داد و ستد بسیار اقوام و ملل مختلف، بروز و ظهور ادیان الهی، نقش و نمود فوق‌العاده متفاوتی به آثار تمدن و فرهنگ در این منطقه داده است و امروز این فرهنگ و تمدن خاورمیانه‌ای است که بر سراسر عالم مسلط شده و روابط انسانی و اجتماعی و قوانین و مقررات مدنی و نحوه اندیشه بشری و پدیده‌های زندگی او را تنظیم کرده است. یعنی آنچه که امروز در جهان فرهنگ و تمدن را می‌سازد یا ریشه در اندیشه و اعتقاد دینی اسلامی و مسیحی و یهودی

دارد و یا در تمدن اروپایی که این خود حاصل رنسانس است و رنسانس هم نتیجه برخورد دو فرهنگ اسلامی و مسیحی است. در واقع آنچه در خاورمیانه شکل گرفته و قوام یافته است، چنان قدرت و تنوع و انعطافی دارد که توانسته بر همه تمدنهای دیگر چیره شده و سیطره و حضور خود را در همه اقطار عالم مسجل و مسلم سازد. و اما همین تمدن خاورمیانه، دارای دو وجهه متفاوت و بلکه متضاد است:

اول، آن فرهنگ الهی که برای هدایت انسان به صراط مستقیم از جانب خداوند به وسیله رسولان پاک او تنظیم و ترسیم و تبلیغ شده؛ و دوم آن فرهنگ دنیا پرستانه مال اندوزانه تجارت پیشه‌ای که همه چیز را از دریچه سود و بهره و استفاده و پول می‌بیند.

اولی بطور مداوم انسان را از وساوس نفس و حيله‌های شیطان و تحریکات شهوات و غرایز پرهیز می‌دهد و می‌ترساند، و دومی بطور مستمر با استفاده از نیروهای غریزی انسان او را به سوی جلب منفعت - از هر راه ممکن - می‌خواند.

اولی برای شرافت و بزرگواری و انسانیت و محبت و غیرت و احترام و ادب ارزش قائل است. و دومی فقط به فکر شهوت‌پرستی و لذت‌جویی و ارضاء و اقناع شهوات و غرایز است.

اولی انسان را موجودی الهی می‌داند که اگر آگاهانه، سختی‌های زندگی و تنگناهای حیات مادی را تحمل کند و سخت‌کوش و فداکار باشد، حتماً موفق و پیروز خواهد بود. دومی انسان را حیوانی می‌داند غریزی که تنها فرقی با سایر حیوانات در هوش بیشتر اوست و لذا سختی کشیدن و فداکاری کردن و تحمل مشکلات را بی‌معنی می‌داند.

اولی توفیق و پیروزی را در انسان بودن و تقید به معنویات می‌داند، اگر چه ظاهراً با شکست مادی همراه باشد. و دومی موفقیت و پیروزی را در امکان رسیدن آدمی به اهداف مادیش می‌شناسد.

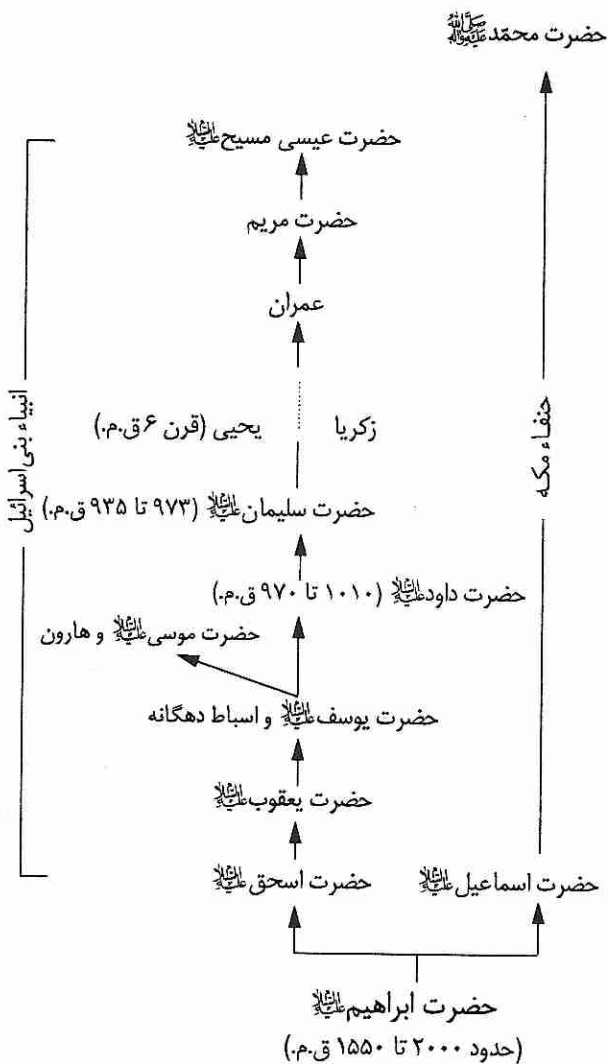
اولی سخت‌کوشی و قناعت را در راه زندگی معرفی می‌کند و "حق" را ملاک سنجش همه کارها قرار می‌دهد، و دومی رفاه و آسودگی و تنعم را هدف زندگی می‌خواند و "منافع شخصی" را محک ارزش قرار می‌دهد.

این دو راه و دو روحیه بطور مداوم در سراسر تاریخ بشر وجود داشته است و همیشه گروهی آن و گروهی این را پسندیده‌اند. حتی در میان پیروان ادیان هم همین دو شعبه وجود داشته است یعنی مثلاً معتقدین به دین اسلام هم گروهی پیرو اسلام اصیل الهی و ناب محمدی بوده و برخی دنباله رو اسلام رفاه‌طلب و اسلام آمریکایی. آن چنانکه در بین یهودیها و مسیحیان هم همین دسته‌بندی وجود داشته و دارد.

در منطقه اصلی خاورمیانه که شامل سرزمینهای فلسطین و لبنان و عراق و سوریه و اردن امروزی است به آن دلیل که آب و هوای معتدل و ملایم و زندگی مرفه و آسوده و ثروت فراوانی فراهم بوده است و محل رفت و آمد کاروانهای تجاری هم بوده، عموماً یک طبقه از مردمان تاجرپیشه سودپرست مال‌اندوز شهوترانی زندگی کرده‌اند که غیر از منافع شخصی و مادی خویش به هیچ چیز دیگر نمی‌اندیشیده‌اند و برای رسیدن به مطامع و اهداف خود از هیچ عملی رویگردان نبوده‌اند.

در حالیکه مردم دیگری هم بوده‌اند که می‌خواسته‌اند پیرو حق و بنده و فرمانبر خدا باشند و بین دو گروه، همیشه جنگ و درگیری سختی موجود بوده است. آن دسته به سرکردگی سامریها و بلعم باعورها و شدادها و نمرودها و این گروه به رهبری انبیاء و اولیاء و صلحا.

یکی از خصوصیات فوق‌العاده شگفت‌آور تاریخ ادیان این است که به غیر از اسلام، محل ظهور و نمو و گسترش ادیان الهی درست در مرکز خاورمیانه یعنی منطقه کنعان قدیم و فلسطین امروزی است و طی چندین هزار سال از زمان حضرت نوح و در میان مردمانی تاجرپیشه و اهل دنیا و شهوت‌پرست و مال‌اندوز و ستمگر، مکرر در مکرر پیامبران الهی ظهور کرده و مردمان زمان خویش را انداز داده و به راه راست و درست دعوت کرده‌اند و عموماً نیز



شجره انبياء

به دست همان مردم دنیاپرست یا کشته شده‌اند یا نفی بلد گشته‌اند و یا شکنجه شده و یا مورد تمسخر و استهزا و اهانت قرار گرفته‌اند و خلاصه غیر از عده‌ای پیرو و رهرو که از میان مستضعفان و مظلومان و واقع‌بینان داشته‌اند، همیشه مورد برخورد و تزاخم با اهل زر و زور بوده‌اند. اما حضرت رسول ﷺ در نقطه‌ای که کمی با مرکز خاورمیانه فاصله دارد رشد یافت و ظهور کرد.

شهر مکه در سر راه کاروانهایی است که از جنوب - از یمن و طائف - به طرف شمال و مدینه و شام حرکت می‌کردند. پدران حضرت رسول ﷺ که طی نسلهای متمادی تا حضرت اسماعیل همگی در شهر مکه زندگی کرده‌اند و حضرت اسماعیل خود از کودکی در آن نقطه که مرکز عالم خلقت است، ساکن شده و رشد و نمو یافته است. در تاریخ آمده است که وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام فرزندش اسماعیل علیه السلام را به همراه مادر او - هاجر - در میان کوههای گرم و سوزان مکه - به امر خداوند - تنها گذاشت، با اعجاز الهی چشمه زمزم ظاهر شد و آن نقطه محل رفت و آمد کاروانیان گردید. چند بار حضرت ابراهیم - به زن و فرزند خود سر می‌زد و در یکی از این دفعات که اسماعیل جوان برومند و نیرومندی شده بود به فرمان خدا و با کمک پسر، خانه کعبه را در محل فعلی بنا کرده و سپس به "کوه عرفات" رفته و به جانب شام نظر کرد. بعد از آن به اطراف

مکه ملاحظه فرمود و خاطر مبارکش نگران اسماعیل و اولاد امجاد او بود که به نور نبوت می‌دانست که پیدا خواهد شد، چه آن ناحیه بغایت خشک و پر سنگ و ریگ بود و کوههای آن موضع بی‌آب و گیاه به نظر کیمیا اثرش در آمد؛ بخلاف بلاد شام که زمین آن به لطایف اشجار و ظرایف اثمار و طبیعت هوا و عذوبت آب و کثرت اصناف بنی‌آدم مملو و مشحون بود. پس حضرت ابراهیم از مشاهده این حلاوت رقت تمام فرموده دست نیاز به درگاه بی‌نیاز برداشته رفاهیت حال اسماعیل و ذریه او را مسئلت فرمود و خداوند به او لطف فرموده به وحی الهی وی را مأمور کرد که: "اهل عالم را به طواف این خانه دعوت کن تا چنانچه بنای این خانه تورااست، شرف دعوت جهانیان نیز تو را باشد."^۱ گویی پاداش سختی و بی‌آبی و تحمل مشکلات آن محیط سوزان، نعمت ساختن مکه و دعوت به دین حق و عالمگیر شدن راه و روش ابراهیمی است که الحق نیکو پاداشی نیز هست.

در این میان به روشنی تفاوت منطقه خشک و بی‌آب و علف و سخت و گرم مکه در مقایسه با منطقه خوش آب و هوا و معتدل و سبز و خرم شام و فلسطین معلوم می‌گردد که اگر در آن منطقه سبز و خرم، مردمان عیاش و مال‌اندوز

۱. تاریخ روضه‌الصفا؛ میر محمد بن سید برهان‌الدین خوانند شاه شهیر به میر خواند؛ انتشارات مرکزی، سال ۱۳۳۸؛ ج ۱؛ ص ۱۳۵.

قدر وجود پیامبران الهی را ندانستند، خداوند ذخیره‌ای را برای آینده بشریت تدارک دیده است؛ منتهی در سرزمینی که همیشه همچون بوته آزمایشی سخت و سنگین با انواع سختیهای طبیعی و اجتماعی همراه است. اولین لحظه حضور حضرت اسماعیل در مکه با آن صحنه جانگداز جستجوی آب بوسیله هاجر همراه است و بعدها این مهمترین ماده حیاتی یکی از مهمترین عوامل نزاع در میان طوایف و قبائل بوده و ظهور اسلام هم در میان همین خشکی و تشنگی و سختی و گرما بوده است و اوج عظمت ظهور و بروز صحنه شگفت‌آور ایثار و فداکاری برای دین و اعتقاد هم آمیخته با تشنگی و سوزندگی در صحرای کربلاست.

جالب اینکه خداوند برای ذخیره کردن شاخه‌ای از فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام برای آینده بشریت، نقطه‌ای از خاورمیانه را هم انتخاب کرده است که همچو ذخیره‌ای جغرافیایی برای حفظ آن ذریه باید نقش خود را ایفاء کند. به طرح دو صفحه قبل توجه کنید و شباهت آن را ببینید: در تمام مدتی که فرزندان حضرت اسحاق، نسل اندر نسل با مردمان بنی اسرائیل در فلسطین در گیرودار مسائل متنوع مذکور در تاریخ انبیاء بودند، فرزندان حضرت اسماعیل در مکه زندگی آرام و محدودی را می‌گذراندند، تا شاخه‌ای که بعدها باید بهترین مخلوق خداوند را هدیه

بشریت کند سالم و بی آسیب محفوظ بماند.^۱ برای انجام این مقصود، جغرافیا به کمک آمده است. خلقت سرزمین خاورمیانه، درست در میان چهار راه پر رفت و آمد سراسر تاریخ واقع شده است که لاجرم آفات بسیار و خطرات فراوان آنجا را تهدید می‌کند. اما کمی آن سوتر در جنوب، در سرزمینی نه چندان دور که رفت و آمد در آن بسیار کمتر است، مردمانی محدود اما سخت کوش و سختی کشیده زندگی می‌کنند. گویی خداوند هم زمین را و هم زمان را به گونه‌ای تدارک دیده است که آن وجود مقدسی که باید به قدومش همه عالم منور گردد در اینجا ذخیره گردد.

مقارنه این دو نوع ذخیره‌سازی به قدر کافی شگفت‌آفرین هست اما هنوز یک ذخیره دیگر هم برای انجام این مقصود مهم تدارک دیده شده است.

در حالیکه معجزه پیامبران دیگر، انواع خوارق عادات و نشانه‌ها و علاماتی است که هر کدام برای عصر و زمان خود متناسب بوده و لذا از تکرار آن در ایام دیگر خودداری می‌شده است، معجزه حضرت رسول ﷺ قرآن کریم بوده است که می‌بایست برای ابد برای بشریت باقی بماند و به

۱. حضرت ابراهیم بیش از پانزده قرن قبل از میلاد می‌زیسته و دوران حیات حضرت رسول بیش از شش قرن بعد از میلاد است. پس فاصله حضرت ابراهیم تا حضرت رسول بیش از بیست و یک قرن می‌شود.

عنوان یک معجزه دائمی، همیشه در برابر دیدگان و در دسترس مسلمانان و غیر آنان باشد تا مداوماً یادآور الهی بودن این دین حنیف باشد. معجزه‌ای که خاص یک زمان معین و ویژه یک قوم مشخص نیست، بلکه برای همه اعصار تاریخ و برای تمامی اقوام عالم نشانه و آیه الهی است و همگان را به مبارزه و مقابله طلبیده است که "اگر می‌توانید یک آیه مانند این بیاورید" و هزار و چهارصد سال است که حتی یک نفر نتوانسته حتی یک عبارت شبیه آن بیاورد و انصافاً معجزه‌ای این قدر ماندنی و همیشگی و همه جایی، خود اعجازی دیگر است. اما اساس اعجاز قرآن بر زبان عربی است. زبانی که قبلاً در همان منطقه حجاز وجود داشته است. برای اینکه زبانی بار سنگینی چون قرآن کریم با آن خصیصه معجزه بودن را بتواند تحمل کند واقعاً باید شایستگی و توان فوق‌العاده داشته باشد و زبان‌شناسان هم معتقدند که این زبان، به لحاظ کلمات و ترکیبات و امکانات فنی یک زبان، آن شایستگی را در حد اعلای خود دارد، چنانکه هیچ زبانی در جهان قابل مقایسه با زبان عربی نیست.

زبان عربی به دلیل همین شایستگی و توان و به دلیل حضور قرآن، دیر پاترین زبان زنده دنیاست یعنی همه زبانها پس از چندی به تدریج تغییر می‌کند و مثلاً مردم

انگلیسی زبان آثار ۵۰۰ سال قبل ادبیات خود را امروز نمی‌توانند بخوانند و بفهمند. زبان فارسی به دلیل وجود آثار ارزشمند ادبی از هزار سال قبل به این طرف زبانی یک دست و تقریباً یکسان و قابل فهم باقی مانده است - که خود به علت اتصال این فرهنگ و زبان با زبان قرآن و اسلام است - اما از همه ماندگارتر، زبان عربی است که از هزار و چهارصد، پانصد سال پیش تا امروز بدون تغییرات فراوان باقی مانده است و لذا نه فقط قرآن بلکه مثلاً تعلقات سبع که مجموعه هفت شعر از آثار قبل از اسلام است همچنان باقیمانده و برای عرب زبانان، قابل فهم و درک است. انصافاً اگر زبانی قدرت و شایستگی نداشته باشد نمی‌تواند این همه سال باقی و پایدار بماند و واقعاً زبان عربی این ظرفیت و ارزش را دارد. اما چرا قبل از اسلام، تنها در جزیره العرب این زبان، زبان محاوره مردم شده است؟

اگر اقوال و نظریات زبان‌شناسان را قبول کنیم، برای این ماندگاری و ظرفیت فوق‌العاده زبان عربی در قبل از نزول قرآن، چه توجیهی می‌توان کرد؟ مگر اینکه بپذیریم درست مانند ذخیره جغرافیایی منطقه مکه مکرمه و کعبه معظمه و دقیقاً همچون ذخیره ذریه حضرت اسماعیل (ع)، زبان عربی هم ذخیره‌سازی خداوند در میان مردم دوران

جاهلیت است^۱ تا وقتی آن ذخیره الهی در این نقطه جغرافیایی و در میان این مردم ظهور می‌کند با زبان همین مردم اما با بهترین زبان تاریخ سخن بگوید و کلام خداوند هم از دهان مبارک او با همین زبان ابلاغ شود.

درست به همین دلیل نیز هست که یکی از دقیقترین نقاط دشمنی جهان کفر و استکبار با زبان عربی است که زبان قرآن و زبان اسلام است و کوششهای فراوان و کم نظیر آن جانیان استعمارگر و خیثان ملحد و آل و تبار همان تاجریشگان دنیادار ضد دین و بشریت، صرف ریشه‌کن کردن زبان عربی شده است و آنگاه که نتوانسته‌اند، کوشیده‌اند در بین عرب زبانان لهجه‌ها و گویش‌های متفاوت درست کنند و در میان مسلمانان غیر عرب زبان نیز به تمامی سعی کرده‌اند که تا هر مقدار ممکن آنان را از زبان و ادبیات قرآن و اسلام و عرب دور نگهدارند. چنانچه ملاحظه می‌شود، اهمیت خاورمیانه تنها به نفت یا موقعیت سوق الجیشی منطقه محدود نمی‌شود بلکه

۱. در تاریخ حبیب السیر خواندمیر می‌نویسد: «کنت اسماعیل علیاً ابوالعرب بود و نخستین کسی از موطنان (ساکنان) مکه که بدان لغت (عربی) سخن گفت اسماعیل بود.» ج ۱؛ ص ۵۵، چاپ سال ۱۳۳۳، انتشارات خیام. یهودیها همین معنی را منتهی با عناد و دشمنی دارند. در زبان عبری برای واژه‌های عرب و مسلمان تنها یک کلمه هست و آن هم ایشماعیلی Yishmaéli = اسماعیلی است. تاریخ یهود، مذهب یهود نوشته اسرائیل شاهاک: ترجمه دکتر مجید شریف؛ انتشارات چاپخش چاپ اول؛ ۱۳۷۶؛ ص ۷۶

در عمق فرهنگ و زبان منطقه ریشه دارد. همچنین معلوم می‌شود که ارزش و اعتبار این منطقه، خاص امروز نیست، بلکه در سراسر تاریخ بشر و در تمامی جنبه‌ها، آن اعتبار و ارزش مورد توجه و عنایت بوده است.

طبعاً وقتی ابعاد و زاویه‌های ارزش و اهمیت چیزی به یک بعد و زاویه محدود نباشد، باید بیشتر درباره آن دقت کرد. اگر امروز خاورمیانه در مرکز همه وقایع و رویدادهای عالم سیاست واقع شده است، به خاطر اهمیت فوق‌العاده‌ای است که این منطقه در همه ابعاد گوناگون فرهنگی، تاریخی، سیاسی، دینی، اجتماعی، بشری، اعتقادی، و الهی دارد و شناختن ابعاد و اجزاء این مسائل از وظایف یک ملت زنده و بیدار و درگیر در مسائل روز دنیاست.

نبض تاریخ

اکنون ببینیم در طول تاریخ بر منطقه خاورمیانه به عنوان لولای سه قاره و سه گوشواره‌اش ایران، مصر و یونان چه حوادثی رفته است.

طبعاً بررسی کامل چند منطقه بسیار مهم جهان، در یک تاریخ چند هزار ساله، در این مختصر امکان ندارد لذا در حد یک فهرست مختصر، مهمترین وقایع رخ داده در این کشورها را ارائه می‌کنیم. اما همین مقدار هم گویای وقایع مهم و حقایق باارزشی است. جالبتر اینکه اگر فهرست وقایع تاریخی در کشورهای مختلف را در کنار هم قرار دهیم، همزمانی وقایع، ارتباط‌های قابل تأملی را نشان می‌دهد.

سال ۳۱۱۰ ق.م. شروع سلسله‌های فرمانروایان قدیم مصر.

۳۰۰۰ ق.م. شروع تمدن مینویی در یونان، ورود فنیقی‌ها به فنیقیه (لبنان و سوریه و فلسطین امروز) و ورود سومریها

به قسمت جنوب بین‌النهرین - که از هند و ایران آمده بودند.

قرن ۲۵ ق.م. پایان تمدن مینویی در یونان.
۲۳۰۰ ق.م. شروع دوران آشوریه‌ها در دو طرف دجله یا عراق کنونی.

۲۰۵۰ ق.م. پایان سلسله یازده فرمانروایان مصر قدیم و شروع سلسله پادشاهان مصر.

قرن ۲۰ ق.م. دوره حمورابی و اختراع خط.
قرن ۱۹ ق.م. پایان دوره برنز.
۱۷۰۰ ق.م. پایان دوره سومریه‌ها در خاورمیانه و شروع دوران کرتیان در یونان.

قرن ۱۲ ق.م. سلطه فنیقی‌ها بر دریای مدیترانه.
۱۱۰۰ ق.م. پایان دوره کرتی‌ها در یونان و شروع مهاجرت‌های اقوام گوناگون به آن سرزمین که تا قرن پنجم ق.م. ادامه داشت.
۱۰۹۰ ق.م. پایان سلسله بیستم پادشاهان مصر و شروع دوره امپراطوری.

حدود ۱۰۰۰ ق.م. سلطنت حضرت داود و سپس حضرت سلیمان در اورشلیم.

۹۴۵ ق.م. پایان امپراطوری مصر و شروع دوران سلطه قدرتهایی که تا قرن اول قبل از میلاد بعد از لیدیایی‌ها به ترتیب کلدانی‌ها، آشوریه‌ها، ایرانی‌ها، یونانی‌ها، و رومی‌ها بر

مصر مسلط شدند.

۸۳۶ ق.م. اولین ذکر نام سلسلهٔ ماد در تاریخ ایران.

۷۵۳ ق.م. حکومت سلطنتی و آمیخته به افسانه در روم.

۶۰۶ ق.م. برافتادن حکومت آشوریه‌ها بدست دولت ماد.

۵۸۶ ق.م. تصرف اورشلیم بدست بابلیه‌ها.

۵۵۰ ق.م. انقراض دولت ماد بدست کورش هخامنشی.

۵۰۰ ق.م. پایان مهاجرت اقوام به یونان و پایان دوران

حکومت سلطنتی در روم و شروع جمهوری در آن.

۴۶۱ تا ۴۳۱ ق.م. دوران طلایی هنر یونان.

۴۳۱ تا ۴۳۴ ق.م. فتح یونان بدست اسپارته‌ها.

قرن چهارم ق.م. مستحیل شدن فنیقی‌ها در تمدن یونان

و رونق گرفتن اکد یا قسمت شمالی بابل و تحت سلطه

درآمدن خاورمیانه بوسیلهٔ رومیان.

۳۲۰ ق.م. انقراض هخامنشی‌ها بوسیلهٔ اسکندر و سپس

مرگ او و شروع دورهٔ هلنی در یونان و دورهٔ سلوکیه‌ها در

ایران و خاورمیانه.

۱۹۷ ق.م. فتح یونان بدست رومیان. سلطهٔ رومیان بر

یونان تا قرن پانزدهم میلادی ادامه یافت.

۶۴ ق.م. انقراض سلوکیه‌ها بدست اشکانیان.

۳۰ ق.م. پایان سلطهٔ یونانیه‌ها بر مصر و شروع سلطهٔ

رومی‌ها.

۲۷ ق.م. پایان دوران جمهوری در روم و شروع

امپراطوری روم.

• تولد حضرت عیسیٰ مسیح صلی الله علیه و آله.

۷۰ م. تیتوس رومی معبد یهودیها را در اورشلیم خراب کرد و آنها را قتل عام و نفی بلد نمود و ادامهٔ سلطهٔ رومیان بر خاورمیانه.

۲۲۶ م. انقراض اشکانیان بوسیلهٔ اردشیر بابکان و شروع سلسلهٔ ساسانیان.

حدود ۳۰۰ م. رشد و گسترش مسیحیت در مصر که تا ۵۰۰ ادامه یافت.

۳۹۵ م. پایان امپراطوری روم و دو پاره شدن آن و تبدیل آن به روم شرقی و غربی.

۴۷۶ م. پایان روم غربی و شروع قرون وسطی که تا قرن پانزدهم ادامه یافت.

۵۶۹ م. تولد حضرت رسول صلی الله علیه و آله

۶۰۹ م. بعثت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله

۶۲۲ م. هجرت حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مدینه به مکه و

شروع تاریخ هجری.

۶۳۲ م. = ۱۰ ه. ق. وفات رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله

۶۳۵ م. = ۱۴ ه. ق. پایان سلطه رومیها بر مصر و شروع

سلطه مسلمانان بر آن که تا ۶۴۲ کامل شد و برقرار ماند.

۶۳۷ م. = ۱۵ ه. ق. فتح کامل خاورمیانه بدست مسلمانان.

۶۴۱ م. = ۲۱ ه. ق. انقراض ساسانیان و فتح ایران بدست

مسلمانان (اسلام آوردن ایرانیان).

۶۶۱ تا ۷۴۹ م. = ۴۱ تا ۱۳۲ ه‍.ق. دوره بنی امیه.

۷۴۹ تا ۹۴۵ م. = ۱۳۲ تا ۳۳۴ ه‍.ق دوره اقتدار بنی عباس.

۹۴۵ تا ۱۲۵۸ م. = ۳۳۴ تا ۶۵۶ ه‍.ق دوره ضعف بنی عباس.

۹۶۹ م. = ۳۵۹ ه‍.ق سلطه فاطمیان بر مصر.

۱۰۷۷ م. = ۴۷۰ ه‍.ق شروع خوارزمشاهیان در ایران.

۱۰۹۹ م. = ۴۹۳ ه‍.ق شروع جنگ‌های صلیبی در

خاورمیانه و فتح بیت المقدس (اورشلیم) بدست صلیبی‌ها.

۱۱۷۱ م. = ۵۶۷ ه‍.ق سلطه فاطمیان در مصر پایان گرفت و

دوره ایوبیان شروع شد.

۱۱۸۷ م. = ۵۸۳ ه‍.ق صلاح الدین ایوبی بیت المقدس را باز

پس گرفت.

۱۲۲۱ م. = ۶۱۵ ه‍.ق شروع حمله مغول به ایران.

۱۲۳۰ م. = ۶۲۸ ه‍.ق پایان دوره خوارزمشاهیان.

۱۲۵۰ م. = ۶۴۸ ه‍.ق پایان دوره ایوبیان در مصر و شروع

دوران مملوکان.

۱۲۵۸ م. = ۶۵۶ ه‍.ق حمله هولاکو به بغداد و انقراض

بنی عباس.

۱۲۷۰ م. = ۶۶۹ ه‍.ق پایان جنگ‌های صلیبی.

۱۲۹۹ م. = ۶۹۹ ه‍.ق تأسیس و توسعه امپراطوری عثمانی.

۱۳۸۰ م. = ۷۸۲ ه‍.ق حمله تیمور لنگ به ایران.

۱۴۰۲ م. = ۸۰۴ ه‍.ق امیر تیمور، سلطان عثمانی ایلدرم

بایزید را دستگیر کرد.

۱۴۵۳ م. = ۸۵۷ ه. ق فتح کنستانتینوپول = قسطنطنیه = اسلامبول بدست سلطان محمد فاتح امپراطور عثمانی و پایان سلطه رومیان بر یونان و پایان امپراطوری روم شرقی و پایان قرون وسطی.

۱۴۹۹ م. = ۹۰۵ ه. ق شروع صفویه.

۱۵۱۷ م. = ۹۲۳ ه. ق فتح مصر و انقراض مملوکان بدست عثمانیان.

۱۵۶۶ م. = ۹۷۴ ه. ق اوج قدرت عثمانی.

۱۶۰۰ م. = ۱۰۰۹ ه. ق جلوس شاه عباس اول.

۱۶۹۹ م. = ۱۱۱۱ ه. ق شروع دوران ضعف عثمانیها.

۱۷۲۲ م. = ۱۱۳۵ ه. ق پایان صفویه و شروع افغانه.

۱۷۳۵ م. = ۱۱۴۸ ه. ق پایان افغانه جلوس نادر شاه.

۱۷۴۹ م. = ۱۱۶۳ ه. ق شروع زندیه.

۱۷۸۰ م. = ۱۱۹۵ ه. ق پایان سه دوره رنسانس در اروپا.

۱۷۹۵ م. = ۱۲۱۰ ه. ق شروع قاجاریه.

۱۸۲۱ م. = ۱۲۳۷ ه. ق شروع جنگهای استقلال یونان که تا

۱۸۲۹ م. = ۱۲۴۵ ه. ق ادامه یافت.

۱۸۲۵ م. = ۱۲۴۱ ه. ق پایان سلطه عثمانی بر مصر.

۱۸۳۰ م. = ۱۲۴۶ ه. ق برسمیت شناخته شدن دولت یونان.

۱۸۳۹ م. = ۱۲۵۵ ه. ق ضعف کامل عثمانی و نفوذ اروپائیها

در آن کشور.

۱۸۸۲ م. = ۱۳۰۰ هـ ق حمله انگلستان به مصر و سلطه کامل بر آن.

۱۹۰۵ م. = ۱۳۲۳ هـ ق انقلاب در روسیه که سرکوب شد.

۱۹۰۶ م. = ۱۳۲۴ هـ ق انقلاب مشروطه در ایران و صدور حکم مشروطیت بوسیله مظفرالدین شاه.

۱۹۰۷ م. = ۱۳۲۵ هـ ق انقلاب مشروطه در عثمانی.

۱۹۰۹ م. = ۱۳۲۷ هـ ق سلطه نظامیان بر یونان.

۱۹۱۴ م. = ۱۳۳۳ هـ ق شروع جنگ جهانی اول و اشغال نظامی کامل مصر بوسیله انگلستان.

۱۹۱۷ م. = ۱۳۳۶ هـ ق انقلاب مارکسیستی شوروی و ورود یونان به جنگ اول و صدور اعلامیه بالفور.

۱۹۱۸ م. = ۱۳۳۷ هـ ق پایان جنگ جهانی اول.

۱۹۲۰ م. = ۱۳۳۹ هـ ق = ۱۳۰۰ هـ ق شروع سلطنت رضا شاه پس از انقراض سلسله قاجار

۱۹۲۲ م. = ۱۳۴۱ هـ ق استقلال مصر، پاره پاره شدن دولت عثمانی.

یک نکته بسیار جالب که در این فهرست به خوبی پیداست، آنست که مقارن بروز و ظهور دو دین الهی مسیحیت و اسلام، وقایع شگرفی در کل جهان آن روز ایجاد شده است.

در سال ۶۴ قبل از میلاد، سلوکیها و بقایای اسکندر مقدونی در ایران به دست اشکانیان منقرض و رانده شده‌اند.

در سال ۳۰ ق.م. دوران سلطه یونانیها بر مصر خاتمه یافته و تسلط رومیان بر آن شروع می‌شود.

در سال ۲۷ ق.م. دوران جمهوریهای روم تمام شده و دوره امپراطوری روم آغاز می‌گردد. در سال ۷۰ بعد از میلاد حضرت مسیح، تیتوس رومی به بیت المقدس حمله کرده، معبد یهودیها را خراب و بسیاری از آنها را قتل عام می‌کند و بقیه را نیز از آنجا رانده و در سراسر جهان پراکنده می‌نماید. در همین ایام صدر مسیحیت، غیر از ایران، تمامی خاورمیانه و مصر و یونان برای قرن‌ها تحت سلطه رومیها واقع می‌شود.

اما با ظهور اسلام، وقایع بسیار سریعتر و تعیین کننده‌تر از اینها حادث می‌شود.

در عین حال در دو طرف این صحنه وقوع جریانات مهم تاریخی، یعنی در خاورمیانه و اطراف آن، در قرون متمادی دو امپراطوری عظیم واقع بوده است: در یک سمت ایران و در سمت دیگر دولت روم. ایران هیچگاه تحت تأثیر مسیحیت قرار نمی‌گیرد اما به سرعت تسلیم اعتقاد اسلامی می‌گردد. بر عکس روم که از بیشتر از ۶ قرن قبل از میلاد به عنوان یک دولت نیرومند اثر خود را بر تاریخ بر جای می‌گذارد به مدت دو هزار سال و همچنان تا قرن پانزده میلادی به حیات خود ادامه داده و از سالهای حدود تولد حضرت مسیح ﷺ تا ظهور اسلام، بزرگترین

قدرت تمامی آن روز - یعنی تمام کشورهای ساحل مدیترانه و یونان و مصر و خاورمیانه بوده است. با ظهور اسلام دست امپراطوری روم از خاورمیانه و مصر کوتاه شد ولی این دولت بر یونان و بخش بزرگی از کشورهای شمال مدیترانه و اروپا همچنان مسلط ماند و این سلطه تا پایان قرون وسطی ادامه یافت.

و اما رشد اسلام در همان سالهای اولیه ظهور آن، چنان ناگهانی و انفجارآمیز است که در هیچ زمانی از تاریخ و در هیچ جایی از کره زمین هرگز مثل و مانندی ندارد. یعنی تنها در عرض ۲۵ سال اول تاریخ اسلام، ایران و خاورمیانه و مصر و در نیم قرن اول از هند تا خاورمیانه و شمال آفریقا، همه تحت لوای حکومت اسلامی واقع و در سالهای بعد حتی نیمی از اروپا هم به این سرزمین متصل می‌شود. نکته مهم اینکه برخلاف بسیاری از فتوحات تاریخی، سلطه اسلام برای قرن‌ها باقی ماند و هند و ایران و خاورمیانه و شمال آفریقا و مناطق اطراف آنها دیگر هرگز دست از اسلام برنداشت و این بدان دلیل بود که مردم این مناطق به این اعتقاد جدید ایمان آوردند و هم آنها بودند که آن را حفظ کردند نه اینکه تحت سلطه و فشار نیروی مهاجم باشند.

وقتی این سلطه همه جانبه و جانانه و عمیق اسلام و خاورمیانه و گوشواره‌های آن پیش آمد و مستقر شد، دنیای

استکبار و تجارت و جهانخواری به فکر چاره افتاد و تمامی وقایع تاریخی بعد از این ایام، مستقیم یا غیرمستقیم و در خفا یا علن مبارزهٔ غرب با دنیای اسلام است. بعضی از موارد این مبارزه را از روی همین جدول بررسی می‌کنیم.

بعد از استقرار و حاکمیت دولتهای اسلامی - که البته حکومت‌های اعتقادی و اصیل اسلامی نبودند ولی به هر حال مسلمان بودند و یا حتی به آن تظاهر می‌کردند - و خارج شدن چهار راه تجارت جهان از دست غربیان، آنها کم‌کم نیروهای خود را جمع کردند و به فکر افتادند تا در مقابل اعتقاد و شور اسلامی از اعتقاد و شور مسیحی مردم اروپا استفاده کنند و به این ترتیب با شروع قرن دوازده و بروز ضعف در بنی‌عباس جنگ‌های صلیبی آغاز شد و دو قرن ادامه یافت.

هنوز جنگ‌های صلیبی به طور کامل پایان نیافته بود - ۱۲۷۰ م. = ۶۶۹ هـ ق - که چنگیز خان مغول حملات خود را به دنیای اسلام شروع کرد - ۱۲۲۱ م. = ۶۱۵ هـ ق - مرحوم جلال آل احمد در کتاب غربزدگی خود مواردی را ذکر می‌کند که معلوم می‌شود غرب در تحریک مغولها برای حمله به ایران و جهان اسلام کاملاً دست داشته است. در همان اوائل کار مغولها، سعدالدولهٔ یهودی، وزیر اعظم و همه کارهٔ آنها شد.

البته مغولها با همهٔ کشتار و فاجعه‌ای که به بار آوردند،

باز کاری که به درد غرب بخورد از پیش نبردند و بلکه خود پس از نیم قرن مسلمان شدند و باری بر بارهای دشمنان کینه‌توز و قدیمی اسلام افزودند و بعدها، انگلستان با استعمار هند، در واقع به جنگ حکومت مسلمانان مغول هند رفت و انتقام خود را گرفت.

پس از ختم دوران کشت و کشتار و نهب و غارت مغولی و استقرار اسلامی آنان، در سال ۱۲۹۹ م. = ۶۹۹ ه. ق. دولت عثمانی در منطقه خاورمیانه مستقر شد و این دولت تا جنگ جهانی اول یعنی حدود شش قرن بطور مداوم موجب وحشت و زحمت اروپا بود. غرب که از نمونه مغول بیشتر از جنگهای صلیبی راضی بود و تدارک حمله به دولت اسلامی را از پشت سر بیشتر به نفع خود می‌دید این بار دست به دامان امیر تیمور گورکانی شد که از ۱۳۸۰ م. = ۸۷۲ ه. ق. به ایران حمله‌ور شد و باز هم کشتار و فاجعه و خرابی و در ۱۴۰۲ م. = ۸۰۴ ه. ق. ایلدرم بایزید، سلطان عثمانی را دستگیر کرد.

جالب اینکه با تمام شدن تاخت و تاز امیر تیمور در دنیای اسلام، در غرب یک حرکت فرهنگی تازه شروع شد با نام معروف "رنسانس" که همه با آن آشنایند. در سال ۱۴۲۰ م در شهرهای فلورانس و ونیز و میلان اولین آثار و تحرکات یک تغییر و تبدیل اساسی فرهنگی بروز کرد و تا سه قرن ادامه یافت و هدف و جهت آن از بین بردن فرهنگ

مسیحی و روحیه اشرافی اروپا بود. در سال ۱۴۵۳ م. = ۸۵۷ ه. ق. وقتی که دولت عثمانی ضربه امیر تیمور را از سر گذراند و به دست سلطان محمد فاتح توانست شهر استراتژیک کنستانتینوپول را فتح کند قرون وسطی و سلطه دو هزار ساله روم پایان یافت و اروپا وارد یک مرحله جدید تاریخی خود شد. کنستانتینوپول را مسلمانان قسطنطنیه می‌گفتند و بعد هم اسم این بندر مهم را به اسلامبول تغییر دادند.

در فلورانس و ونیز و ایتالیا که کندوی شروع رنسانس بود، چه نیرویی در کار بود که هم با مسیحیت و اشرافیت روم مخالف بود و هم با دنیای اسلام؟ اگر همه مبارزات اروپا و غرب با دنیای اسلام را به حساب اروپای مسیحی بگذاریم، قاعده در اینجا باید دیگر این مبارزات تمام می‌شده در حالیکه می‌بینیم این جنگ و مقابله همچنان ادامه یافت.

عثمانیان در حدود سالهای ۱۵۶۰ م = ۹۶۸ ه. ق. به اوج قدرت خود رسیدند و مقارن این ایام در شرق و غرب امپراطوری عثمانی وقایع عجیبی رخ داد. در اروپا در همان سالهای فتح قسطنطنیه و اوج‌گیری قدرت عثمانی یک حرکت وسیع برای کشف راههای جدید دریایی بروز کرد.

در سال ۱۴۸۷ بارتلمی دیاس از پرتغال حرکت کرد و تا دماغه جنوبی قاره آفریقا پیش رفت و برگشت. در سال ۱۴۱۲ کریستف کلمب راهی آمریکا شد.

این ایام مقارن است با سقوط دولت مسلمانان در آندلس (اسپانیا) و اخراج آنان از اروپا پس از هفت قرن حاکمیت.

در ۱۴۹۷ واسکو داگاما آفریقا را دور زد و به هند رسید. در ۲۲ - ۱۵۲۱ ماژلان دنیا را از طریق دریاها و اقیانوسها دور زد.

یعنی در عرض نیم قرن، تمام دریاهای جهان عرصه گشت و گذار تاجران اسپانیایی و پرتغالی و انگلیسی شد و این هم بدان علت بود که راه کاروانهای تجارتی از خشکی و در خاورمیانه را یک دولت مقتدر مسلمان بسته بود و آنها مجبور شدند از طریق دریا اهداف خود را دنبال کنند. از همینجا بود که حرکت گسترده استعماری شروع شد و از همین تاریخ، شکل جدید تاریخ اروپا بروز کرد. و بهمین علت حرمت استعماری اگر در زمینه اقتصادی ضد بشری است اما در زمینه فرهنگی کاملاً ضد اسلامی است.

اما در شرق امپراطوری عثمانی، باز یک نیروی تازه لازم بود تا با عثمانی به مبارزه برخیزد. این نیروی تازه، نه مغول بود و نه از دور دستها آمده بود بلکه دولت صفویه بود. مردم مسلمان و هوشیار ایران در هر دو هجوم چنگیز و تیمور چنان نقش فوق العاده‌ای بازی کرده بودند که شگفت‌آور بود یعنی با وجود کشته‌ها و خرابیها و گرفتاریهایی که تحمل کردند اما توانستند نیروی دشمن را

به شکل فرهنگ و اعتقاد خود درآورند و این برخلاف خواست و برنامه دشمن بود. حالا برنامه‌ریزی دشمن غدار اینگونه بود که همین مردم، با آن عثمانی - که جبهه اول مبارزه با اروپا بود - درگیر شود.

اگر آن عظمت و شکوه در مقابل مهاجمان وحشی را اعتقاد و فرهنگ اسلامی بوجود آورده، این بار باید دو پاره پیکر اسلام، هر دو با انگیزه اعتقاد اسلامی بجان هم بیفتند. چون عثمانی‌ها سنی بودند، پس صفویه باید تظاهر به تشیع بکند بخصوص که ایران مهد رشد و گسترش تشیع بود. در سال ۹۰۵ ه. ق. = ۱۴۹۹ م. دولت صفوی تشکیل شد. صفویان درویش مسلک صوفی مشرب که برای برادران شرلی انگلیسی مجالس عیش و نوش بر پا می‌کردند و تصویر این مجالس را بر در و دیوار کاخهای چهل ستون نقش می‌زدند، در ظاهر به دلیل اعتقاد عمیق اسلامی مردم و قدرت و نفوذ فوق‌العاده روحانیون به دین و اسلام و تشیع تظاهر می‌کردند. شاه عباس "کبیر"، که در عیاشی و شرابخواری هم مثل جنایت و خونخواری ید طولانی داشت، خود را "کلب آستان علی" می‌نامید و ریاکارانه برای زیارت با پای برهنه به مشهد می‌رفت. و همه اینها برای آن بود که نیروهای شیعی ایرانی را بسیج کنند و در مقابل عثمانی‌ها بکار گیرند.

گر چه لطمه‌ها و صدمه‌ها بسیار بود ولی باز هم استعمار

غرب آنطور که می‌خواست کاری از پیش نبرد، چرا که پس از چندی هم عثمانی همچنان برقرار ماند و هم در ایران مذهب تشیع رسمی و گسترده و پابرجا شد.

در اوائل قرن هیجدهم که دوران ضعف عثمانی شروع شد و صفویه هم به پایان کارش رسید، نادرشاه افشار در ایران به قدرت رسید و سه کار مشخص کرد که همگی به نفع انگلیس بود:

۱ - ناوگان پرتغالیها را که رقیب انگلیسی‌ها بودند برای همیشه از خلیج فارس و دریای عمان بیرون راند.

۲ - با حمله به هند و تاراج خزانه و شکستن ارتش آن کشور بهترین شرایط را برای ورود کامل و سلطه بی‌حساب انگلیس بر هندوستان فراهم آورد.

۳ - با مخالفت شدید با تشیع، تا آنجا که توانست به این اعتقاد اصیل اسلامی لطمه زد و می‌گویند حتی در پی ایجاد دین تازه‌ای هم بوده است.^۱ این رفتار تأمل‌انگیز نادرشاه در ایران مقارن است با اوائل قرن هیجدهم و

۱. جالب اینکه احمد کسروی - آنچنانکه در کتاب "زندگی من" می‌نویسد - در سفر به مشهد از اینکه قبر نادر به زباله‌دانی تبدیل شده سخت ناراحت می‌شود و مقاله‌ای می‌نویسد و رئیس اسپرانتیستها در تهران آن مقاله را می‌خواند و خوشش می‌آید و بعدها - در زمان محمد رضا پهلوی - قبر نادر در مقابل حرم حضرت رضا علیه السلام با کلی دم و دستگاه و زرق و برق ساخته می‌شود. در زمان شاه ترجیح بند نمایشنامه‌های مثلاً حماسی و ملی شرح حال نادر شاه بود.

اوج‌گیری امپراطوری استعماری انگلستان و گسترش تشکیلات فراماسونری در آن کشور و تهیه مقدمات انقلاب فرانسه، سالهایی که بسیاری از عوامل در جهت تقویت جبهه کفر و استعمار و سرمایه‌داری مال‌اندوز و دنیاپرست و خونخوار به کار گرفته می‌شد و تضعیف دنیای اسلام هم روز بروز بیشتر بروز می‌کرد.

قرن نوزدهم، قرن سلطه سرمایه‌داری بانکداران یهودی بر سراسر اروپا و بلکه سرتاسر جهان استعماری است و قرن سلطه و اقتدار استعماری انگلستان است که اقتصادش در قبضه قدرت روچیلد است و سیاستش بر سر انگشت تدبیر دیسرایلی می‌گردد. اما کینه و وحشت اروپا از عثمانی چنان ریشه‌دار بود که جرأت حرکت‌های تند بر علیه آن را نداشتند و به طور مداوم دسیسه‌ها و توطئه‌های حساب شده علیه این دولت - و بلکه علیه همه دولت‌ها و ملت‌ها و سرزمین‌های اسلامی - طراحی و برنامه‌ریزی و اجرا می‌شد و اوج فاجعه در جنگ جهانی اول - ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ - رخ نمود که روحیه ناسیونالیستی، اندیشه عظیم وحدت اسلامی را به ملی‌گرایی حقیر درون مرزها و ملیت‌ها و زبان‌ها کشاند تا امکان تکه پاره شدن عثمانی فراهم آید و کاشتن نطفه حرام صهیونیسم و اسرائیل در قلب سرزمین مقدس فلسطین ممکن گردد.

تقابل تاریخی

امروز در منطقه خاورمیانه دو نیروی متخاصم و متخالف در برابر یکدیگر ایستاده‌اند: یکی صهیونیسم و اسرائیل، دیگری انقلاب اسلامی. مخاصمه و دشمنی این دو نیز چنان است که هرکدام با تمام توان در پی ریشه‌کنی و نابودی دیگری است و به چیزی کمتر از آن هم رضایت نمی‌دهد. این تقسیم‌بندی دو جبهه رو در رو، یک مرزبندی کامل و دقیق است. یعنی همه نیروهای منطقه یا این طرفی‌اند و یا آن طرفی، یا دولتهایی که دقیقاً در جهت برنامه‌ریزی آمریکایی - صهیونیستی حرکت می‌کنند و یا توده‌های مردم مسلمان و مبارز که راه انقلاب اسلامی را می‌روند.^۱

۱. البته داستان، وسیع‌تر و عمیق‌تر از این حرف‌هاست. یعنی این تقسیم‌بندی در سراسر عالم مصداق دارد. در همه دنیا هر نیرویی، یا طرفدار صهیونیسم است و مخالف اسلام و یا مخالف صهیونیسم است و طرفدار اسلام. بتدریج هم خط‌کشی‌ها چنان دقیق می‌شود که حالت‌بین و حد وسط و بی‌طرف باقی نمی‌ماند. یا این طرف و یا آن طرف.

اما نکته مهم این است که این دشمنی و مبارزه محدود به ایام اخیر نیست، بلکه در سراسر تاریخ این مبارزه وجود داشته است.

انبیاء الهی، همگی کارشان تبلیغ "اسلام" بوده است و اسلام فقط دین حضرت محمد ﷺ نیست بلکه همه انبیاء مسلمانند و اسلام را تبلیغ کرده‌اند چون اسلام یعنی "تسلیم به امر خداوند بودن" در مقابل اندیشه‌ها و خواسته‌های دیگر که تسلیم شدن به هوای نفس و طاغوت و شیطان است.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ابراهیم نه یهودی است و نه نصرانی بلکه مسلم است (آل عمران؛ ۶۷) و حضرت یوسف به درگاه خداوند دعا می‌کند که: خداوند مرا مسلم بمیران (یوسف؛ ۱۰۱).

اما همه این انبیاء الهی، علاوه بر دشمنان رنگارنگ و گوناگون، با یک دشمن همیشگی ثابت نیز درگیری سخت و مستمر و مبارزه‌ای توان‌فرسا و طولانی و دائمی داشته‌اند: قوم بنی‌اسرائیل.

مبارزه سامری و هوادارانش با حضرت موسی علیه السلام، مبارزه یهودیه‌ای اورشلیم با حضرت عیسی علیه السلام و کوشش آنها برای قتل آن حضرت؛ دشمنی‌های یهود مدینه با حضرت رسول ﷺ، ... تنها نمونه‌هایی از این مبارزه ریشه‌دار و همیشگی است؛ بطوریکه به بیان قرآن کریم قتل انبیاء از

مشغله‌ها و خصلت‌های یهود در سراسر تاریخ است.

در حوالی سالهای ۱۰۰۰ قبل از میلاد، حضرت داود عليه السلام با شجاعت و جانبازی، حکومتی الهی و قدرتمند را در کنعان - فلسطین امروز - بنا نهاد و پس از او، فرزندش، حضرت سلیمان عليه السلام، چنان قدرت و حشمتی برای مملکت خویش فراهم آورد که یکی از بزرگترین و بهترین و قویترین ممالک آن روز جهان بشمار می‌آمد. اما بلافاصله پس از وفات حضرت سلیمان بنی‌اسرائیل بجای اینکه شکرگزار این نعمت عظیم الهی باشند، گرفتار شهوات و هوسبازیهای خود شده و در میان خود به نفاق و دو دستی و جنگ و گریز پرداخته و از سال ۹۳۰ ق.م. به دو دسته و دو کشور تقسیم و تجزیه شدند. بخش کوچکتر در جنوب، مملکت "یهودا" را درست کردند که پایتختش اورشلیم بود و بخش بزرگتر به نام "اسرائیل" در شمال درست شد که پایتختش شکیم نام داشت. این دو دستگی موجب ضعف هر دو گروه شد و چندی بعد کشور یهودا را بابلیها و بعد هم کشور اسرائیل را آشوریها مغلوب و منهدم و ویران کردند.

در سال ۵۸۶ ق.م. معبد سلیمان به دست بخت نصر پادشاه بابل خراب شد و یهودیهای زیادی به اسارت رفتند و در کشورهای آن روز پراکنده شدند.

۷۰ سال پس از این واقعه، کورش هخامنشی - که احتمالاً مادرش یهودی بوده - آنها را از اسارت رهانید و

معبدشان را در اورشلیم دوباره بازسازی کرد.^۱ در قرن چهارم ق.م. خاورمیانه و اورشلیم تحت سلطهٔ رومیان قرار گرفت اما به دلیل شورشهای متعدد بنی اسرائیل چندین بار گرفتار لطمات و هجومهای رومیان شدند و عاقبت در سال ۷۰ بعد از میلاد، تیتوس فرمانروای رومی، با سپاهی گران به اورشلیم حمله برد و معبد یهودیها را برای بار دوم - و برای همیشه - خراب کرد^۲ و بسیاری از آنها را کشته و باقی آنها را چنان در ممالک آن روز پراکنده کرد که از آن به بعد، یهودیها نه تنها دولت و حکومت، بلکه حتی معبد و مرکزی هم نداشتند و در سراسر جهان پخش شدند.

در تمام پنج قرن بعد از این ماجرا - یعنی از قرن اول مسیحیت و خرابی معبد سلیمان تا ظهور اسلام، سرزمین قدس همچنان تحت اشغال رومیان باقی ماند. آنان در دو سه قرن اخیر مسیحی شده بودند و اورشلیم را به عنوان

۱. داستان آزادی یهود به دست کورش در تورات نقل شده و جشنهای ۲۵۰۰ ساله که محمد رضا پهلوی راه انداخته بود در واقع به خرج ملت ایران و به خاطر بزرگداشت این واقعه تاریخی محبوب یهودیها و با رهبری و برنامه ریزی صهیونیستها بود.

۲. از آن معبد فقط یک دیوار سنگی باقی مانده که یهودیها بکنار آن رفته و ندبه و زاری می کنند که 'ای کاش آن مجد و عظمت دوران حضرت سلیمان تجدید شود'. این دیوار را 'دیوار ندبه' Wailing Wall می گویند که در زیر قبه الصخره و مسجد القصی قرار گرفته است. از برنامه های اصلی صهیونیستها آن است که این دو مکان مقدس را تخریب و معبد سلیمان را دوباره بسازند.

یک "شهر مقدس" گرامی می‌داشتند اما از حضور یهودیها در آن ممانعت می‌کردند و هنگامی هم که این شهر را در سال ۱۵ هجری - ۶۳۷ میلادی - به سپاهیان اسلام تسلیم کردند. در یکی از شرایط خود خواستند که مسلمانان نیز یهودیها را به این شهر راه ندهند.^۱ در هر حال یهودیها در میان اقوام و ملل عالم پراکنده شدند. اما باز هم با آرامش و صلح و صفا زندگی نکردند، بلکه با خودپسندی و قوم‌پرستی و تمسخر آداب و سنن ملل دیگر و با رباخواری و تخریب اقتصاد مردمان غیر یهودی و با ترویج فساد و تباهی و انواع توطئه‌ها و دسیسه‌ها، همیشه در همه جا موجبات کینه و نفرت و خشم مردم را فراهم می‌آوردند و هر چند گاه یکبار با جرقه‌ای، آتش انفجار خشم مردم شعله می‌کشید و هزاران یهودی با گناه و بی‌گناه و بزرگ و کوچک و زن و مرد و پیر و مریض و سالم طعمه این فتنه‌ها می‌شدند؛ وقایعی که بخصوص در اروپا و روسیه، مکرر در مکرر رخ داده است.

۱. در کتاب "تاریخ اورشلیم" صفحه ۱۹۱ متن عربی امان نامه عمر، خلیفه مسلمین، به مردم بیت المقدس چاپ شده و کتاب "بیت المقدس، شهر پیامبران" در صفحه ۲۵ ترجمه فارسی آن امان نامه را آورده است. مشخصات کامل این دو کتاب چنین است: تاریخ اورشلیم (بیت المقدس) تألیف دکتر سید جعفر حمیدی: انتشارات امیر کبیر، سال ۱۳۶۴، چاپ اول - بیت المقدس شهر پیامبران، تألیف عبدالله ناصری طاهری، انتشارات سروش سال ۱۳۶۷، چاپ اول.

حضور "اقلیت‌ها" در جوامع بشری در همیشه تاریخ امری عادی بوده است. البته گهگاه هم این اقلیتها گرفتار خشم توده مردم محلی می‌شده‌اند. اما هیچ قومی و هیچ اقلیتی به اندازه یهودیها در بین جوامع بشری به عنوان اقلیت وجود نداشته و هیچ گروه و دسته اقلیتی هم هرگز به اندازه یهودیها مورد کینه و آزار مردمان واقع نشده است. علت این کینه‌توزیها را در هر مورد خاص البته نمی‌دانیم اما در یک حکم کلی باید بگوییم یا همیشه یهودیها مردمانی خوب و پاک و خدمتگزار بوده‌اند اما همه جوامع بشری، وحشی و خونخوار و ضعیف‌کش و ظالمند، و یا اینکه قبول کنیم که تقصیر، عموماً بر گردن خود یهود بوده است که با رباخواری و مشروب فروشی و دایر کردن قمارخانه و عیاشخانه و با جاسوسی، نفاق افکنی و کینه‌توزی^۱ بطور مداوم قطره قطره زهر کینه‌توزی، و انتقامجویی را در کام مردمان میزبان خود می‌ریخته‌اند تا با حادثه‌ای انبار باروت منفجر شود و آتش در بگیرد و خشک و تر را بسوزاند. از سوی دیگر، دیده شده است که در همان جوامعی که با یهودیها به سختی و با شدت برخورد کرده‌اند با اقلیتهای دیگر این گونه معامله نمی‌کرده‌اند و این هم نشان می‌دهد که عیب کار بطور کلی از کدام سو است.

۱. خصوصیاتى که قرآن کریم برای یهود می‌شمارد بسیار شگفت‌آور و خواندنی است.

یهودیه‌ها، تنها در حمایت دولتها و در بین ملتهای مسلمان و در سرزمینهای اسلامی از آرامش و امنیت برخوردار بوده‌اند و به تأیید خود آنها، هیچگاه در ممالک اسلامی یهود را مورد فشار و شکنجه و قتل و کشتار قرار نداده‌اند. اما اینها قدر این نعمت را هم هرگز ندانسته و همیشه آماده بوده‌اند که آتش کینه دیرینه خود را نسبت به اسلام و مسلمانی^۱ با بدترین توطئه‌ها و انتقامها آرام کنند.

تاریخ زندگی یهود- در مدتی حدود ۱۸ قرن - شرح پراکندگی آنها در کشورهای مختلف است و آنها خود را با این حال و روز منطبق کرده و با روحیه مال‌اندوز و تجارت‌پیشه بخش بزرگی از بازرگانی دنیا را در اختیار خود گرفتند. در واقع پراکندگی در میان ملل و اقوام مختلف و جابجا شدن یهودیه‌ها، خود بهترین امکان برای تجارت آنها بود و وسعت دامنه پراکندگی و تسلط آنها بر تجارت چنان بوده است که مثلاً در تاریخ "تجارب السلف" می‌نویسد: از اندلس تا هند و شرق دور، تجار یهودی همه جا حضور دارند آنچنانکه گویی "بازرگان" مترادف یهودی است.

اما خاورمیانه، این چهار راه اصلی تجارت جهانی، در تمام دوران ۱۴ قرن حیات اسلام، همیشه تحت سیطره و سلطه دولتها و ملتهای مسلمان و محل نشو و نما و رشد و

۱. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: یهود دشمن ترین دشمنان مؤمنان هستند. سوره مائده آیه ۸۲.

گسترش اعتقاد و فرهنگ اسلامی بوده است، مگر در بعضی از دوره‌های بسیار کوتاه مثل حکومت صلیبی‌ها که ۹۱ سالی طول کشید.

در زیر اسامی و تاریخ حکومت‌های اسلامی بر خاورمیانه - و مخصوصاً بر شام و فلسطین و بیت‌المقدس - را ملاحظه می‌کنید:

سال ۱۶ هجری قمری معادل ۶۳۸ میلادی: فتح قدس بدست مسلمانان.

سال ۸۸ هجری قمری معادل ۷۰۶ میلادی: شروع ساختمان مسجدالاقصی به دستور ولید بن عبدالملک.

سال ۱۳۲ هجری قمری معادل ۷۴۹ میلادی: پایان سلطه امویان و شروع تسلط عباسیان.

اواسط قرن چهارم معادل قرن ۱۱ میلادی: شروع دوران ضعف عباسیان و به قدرت رسیدن فاطمیان.

سال ۴۶۵ هـ ق معادل سال ۱۰۹۹ میلادی: اولین جنگ صلیبی و سقوط قدس شریف.

سال ۵۴۴ - ۵۴۲ هـ ق معادل ۱۱۴۹ - ۱۱۴۷ م: جنگ صلیبی دوم.

سال ۵۸۳ هـ ق معادل ۱۱۸۷ میلادی: پس از ۹۱ سال اشغال صلیبی‌ها، قدس به دست صلاح‌الدین ایوبی آزاد شد.

سال ۵۸۸ - ۵۸۵ هـ ق. معادل ۱۱۹۲ - ۱۱۸۹ م: جنگ

صلیبی سوم.

سال ۶۵۱ هـ ق معادل ۱۲۵۳ م.: سلطه ممالیک بر
قدس و فلسطین و اردن.

سال ۶۵۶ هـ ق معادل ۱۲۵۸ م.: حمله هولاکو به بغداد
و انقراض بنی عباس.

پایان قرن هفتم هـ ق معادل پایان قرن سیزدهم م.:
پایان جنگهای صلیبی و شروع حکومت عثمانی بر
خاورمیانه.

سال ۱۳۴۱ هـ ق معادل سال ۱۹۲۲ م.: پایان عمر و
انقراض دولت عثمانی.

در تمام این دوران طولانی و با وجود همه انواع
حکومت در خاورمیانه - که البته فقط ۹۱ سال آن در دست
صلیبی‌ها و بقیه از آن مسلمانان بود - یهود، همیشه به
دنبال کاروانهای تجاری و کسب و کار خود، حضوری جنبی
و تقریباً دور از چشم در این منطقه داشته است، به طوریکه
حتی گاه می‌توان، حدس زد که در بعضی از وقایع، دست و
نظری توطئه‌گرانه داشته است. مثلاً در جنگهای صلیبی که
میان مسلمانان و مسیحیان رخ داد و دو قرن طول کشید،
چه بسا یکی از مسببین و محرکین یهود بوده باشد - که
کمتر هم درباره آن در تواریخ سخنی گفته می‌شود. چرا که
در آن روزگار، یعنی در اوائل قرن دوازده میلادی وضع
یهودیه‌ها به شدت متزلزل و تحت فشار بود به طوریکه در

خاورمیانه، بنی‌عباس، که روابط خوبی با آنها داشتند، ضعیف شده بودند و فاطمیان به تدریج قدرت می‌گرفتند و در اروپا دولت روم در نهایت قدرت بود و با یهودیها هم بدرفتاری می‌شد.^۱ از سوی دیگر راه تجارت بین شرق و غرب - یعنی خاورمیانه هم قطع شده بود و لذا استفاده‌های مادی فراوان تاجران یهودی نیز قطع گردیده بود. طبعاً بهترین راه حل همهٔ این مشکلات آن بود که دو طرف این داستان بجان هم انداخته شوند تا آن قدر از یکدیگر بکشند که هر دو از پا در بیایند و آنوقت یهود، هم دو دشمن خود را تضعیف و نابود کرده و هم راه تجارت خود را باز کرده و هم انتقام خود را از هر دو طرف گرفته باشد. آمادگی اروپا و عالم مسیحیت هم فراهم شده بود و عوامل چندی او را به این راه سوق می‌داد و این گونه بود که جنگهای صلیبی شروع شد و چه جنایتها و فجایعی که ببار نیامد.

بعد از جنگهای صلیبی، حملات مغول به سرزمین اسلامی شروع شد و چندین سال ادامه یافت و مردمان بیشماری از بین رفتند و شهرها و آبادیهای فراوانی منهدم و تخریب شد و یهودیها چنان متهمند که مغولها را تحریک کرده‌اند که حبیب لوی، تاریخ‌نویس یهودی، در کتاب خود

۱. احتمالاً به همین دلیل است که این ایام را مورخان یهودی، قرون سیاه وسطی لقب داده‌اند. همین مورخین، همین سالها را نیز ایام سقوط فرهنگ و تمدن اسلامی می‌دانند.

به نام "تاریخ یهود ایران" به تفصیل آن را مطرح کرده و کوشیده است که همکیشان خود را تبرئه کند. در هر حال آنچه مسلم است اینکه در همان اوائل سلطه و سیطره مغولان، کارگزاران یهودی بودند که به زور مغولها بر جان و مال مردم مسلط شدند و سعدالدوله یهودی وزیر مغولها چنان جنایات و فجایع عجولانه‌ای از خود نشان داد که جانش را نیز در این راه هدر داد.

اما سلطه عثمانی بر خاورمیانه، به قدری اروپا را به وحشت انداخت که نمی‌دانست چه بکند. برای حفظ اختصار، بعضی از نکات این دوره تاریخی خاورمیانه را نقل می‌کنیم:

"امپراطوری عثمانی وسیعترین و بادوامترین ممالکی است که در دوره اسلامی به وسیله مردمی ترک زبان تشکیل یافته است و در عین حال وسیعترین مملکت اسلامی در ادوار متأخر تاریخ اسلام است... در این زمان در سراسر دنیای اسلامی سنتهای سیاسی سابق در هم شکسته بود و در جبین هیچیک از دولتهای موجود دوامی دیده نمی‌شد و در عین حال تمدن اسلامی در حال ضعف بود. معذالک این عوامل به تنهایی برای توجیه بر آمدن یک مملکت جدید و مقتدر مسلمان کافی نبود بلکه انقراض دولت عباسیان و تمدن اسلامی از یک طرف و ضعف مفرط دولت روم شرقی از طرف دیگر، پیدایش این مملکت جدید

را ممکن ساخت... فتوحات سریع سلاطین بزرگ عثمانی -
مانند بایزید اول، محمد دوم و سلیمان اول - در قرن ۱۴ و
۱۵ سبب نشر تمدن خاص عثمانی گردید که در قرن ۱۶
صورتی مشخص یافت.^۱

در سراسر قرن ۱۴ میلادی، دولت عثمانی، هر روز
قدرتمندتر می‌شد و پیشتر میرفت تا آنجا که در اواخر این
قرن سلطان بایزید اول، صربستان را فتح کرد و قسطنطنیه
را محاصره نمود و امپراطور سگسیموند را مقهور ساخت اما
خود مغلوب و اسیر تیمور لنگ گردید.

قرن ۱۵ دوباره قدرت و وحدت عثمانی تجدید شد و
مجدد و عظمت و اقتدار امپراطوری تا اواسط قرن شانزده
ادامه داشت. آنچه که در این دوران مهمترین واقعه در
تاریخ عثمانی و بلکه با اهمیت‌ترین حادثه در تاریخ
اروپاست، فتح قسطنطنیه به وسیله سلطان محمد است. در
سال ۱۴۵۳ میلادی= ۸۵۷ هجری قمری "سلطان محمد
فاتح" قسطنطنیه را گرفت و آنجا را پایتخت خود قرار داد.
این فتح آخرین واقعه مهم قرون وسطی است و به مناسبت
تأثیرات مهم و عمیق آن در تاریخ مخصوصاً در تاریخ اروپا،
اروپاییان آن را ابتدای "قرون جدید" می‌شمارند^۲ عظمت
این واقعه چنان است که ویل دورانت در کتاب مفصل

۱. دائرة المعارف فارسی: جلد دوم، صفحه ۱۶۸۰

۲. دائرة المعارف فارسی، ج ۲، ۱۶۸۳

"تاریخ تمدن" می‌نویسد:

فتح قسطنطنیه پشت تمام شاهان اروپایی را به لرزه افکند. سدی که اروپا را بیش از هزار سال از سیلابهای آسیا حفظ کرده بود شکسته شده بود. آن دین و دولتی را که صلیبیان امیدوار بودند به درونی‌ترین بخش آسیا بتارانند، اینک از فراز لاشهٔ امپراطوری روم شرقی و از میان کشورهای بالکان تا پشت دروازه‌های هنگری (مجارستان) راه خود را گشوده بود. حکومت پاپ که در آن آرزو بود که دنیای مسیحیت یونانی به فرمان رم گردن نهد، اینک با ترس و وحشت می‌دید که میلیون‌ها نفر از مردم اروپای جنوب شرقی به دین اسلام می‌گروند.^۱ راههای بازرگانی که زمانی بر روی سفائن تجارتی کشورهای غربی گشوده بود، اکنون به دست بیگانگان افتاده بود و می‌توانست در زمان صلح با باج و عوارض سنگین و در ایام جنگ با توپ و آتش بر روی آنها بسته گردد. هنر روم شرقی که از زادگاه خود رانده شده بود، در روسیه پناهگاه یافت در حالیکه در مغرب نفوذ و عظمت آن هر دو ناپدید گردید.

مهاجرت دانشمندان یونانی به ایتالیا و فرانسه که از سال ۱۳۹۷ شروع شده بود، اینک سرعت بیشتر یافت و

۱. و این خشونت‌هایی که امروز با مردم بوسنی و کوزوو می‌شود به انتقام آن روزگار است.

ایتالیا را با ره آوردی که از یونان آورده بود پربار ساخت.^۱ به روشنی می‌توان فهمید که کینه و خشم غرب نسبت به یک دولت مسلمان و ترس آن از قدرت چنین دولتی تا چه اندازه می‌تواند باشد و طبعاً دنیای استکباری جهانخوار حریص، با همه توان برای مقابله و مبارزه با چنین قدرتی خواهد کوشید.

دولت عثمانی در اروپای قرون وسطی دو رقیب بزرگ داشت: یکی مجارستان (هنگری) و دیگری ونیز. با فتح مجارستان در زمان سلطان سلیمان - در اواسط قرن شانزده - امپراطوری عثمانی به منتهای وسعت خود رسید. اما دولت ونیز در مقابل عثمانی از پا در نیامد. وسعت امپراطوری عثمانی در این ایام - اواسط قرن ۱۶ تا اواخر قرن ۱۷ - از هنگری و بوسنی در اروپا تا شمال آفریقا و تمامی خاورمیانه تا مرزهای روسیه و ایران بود و دو دولت رقیب مقتدر داشت: اتریش و ایران.

سلیمان قانونی یا سلیمان خان اول - ۱۴۹۴ تا ۱۵۶۶ م. = ۹۰۰ تا ۹۷۴ ه.ق - دهمین و بزرگترین سلطان عثمانی شخصاً در ۱۳ جنگ بزرگ - ۱۰ جنگ در اروپا و ۳ جنگ در آسیا - شرکت داشت و در دوره او امپراطوری عثمانی به اوج قدرت و اعتبار خود رسید. اکنون ملاحظه کنید که چگونه

۱. تاریخ تمدن، ویل دورانت، جلد ۱۸، ترجمه فریدون بدره‌ای، انتشارات اقبال، سال ۱۳۴۵، صفحه ۳۰۵.

این عظمت و اقتدار رو به افول می‌گذارد:

سلیمان، محبوبه‌ای داشت بنام خرم سلطان... وی کنیزکی روسی‌الاصل بود و زنی دسیسه‌کار و فتنه‌انگیز و در این راه از هیچ جنایتی باک نداشت... سلطان از او سه پسر داشت و منجمله سلیم دوم، سلیم دوم پس از پدر به سلطنت نشست. در دوران او امور ملک در دست صدر اعظمش صوفلی محمد پاشا بود- یک مسیحی مسلمان شده اهل بوسنی- و سلطان، وقت خود را به عیش و عشرت و میگساری می‌گذرانید...

نخستین ضربه جدی بر پیکر امپراطوری عثمانی یعنی شکست دریایی لپانتو در عهد او واقع شد. بعلاوه در دوره او رشاء و ارتشاء و فساد در همه طبقات جامعه رسوخ کرد. در این دوران و مخصوصاً در زمان همین سلطان سلیم دوم، یهودیها نقش اجتماعی بزرگی داشتند و مخصوصاً بانکدارها از این گروه بودند و معروفترین نماینده این گروه یوسف ناسی بود که از ملازمین دربار سلطان سلیم دوم بشمار می‌رفت... تجارت خارجی هم همچنان مانند گذشته در درست ونیزیه‌ها و سایر اتباع ایتالیا بود. از اوایل قرن هیجده برای دولت عثمانی "دشمن جدید و موحشی قد علم کرده بود و آن روسیه بود که مسیحیان ارتدوکس رومانی و صربستان آن را ناجی خویش می‌پنداشتند^۱... در

۱. ملاحظه شود که امروز هم مهمترین پشتیبان صربها، روسیه است.

تمام این دوره روابط دوستانهٔ امپراطوری عثمانی با دول غرب-فرانسه، انگلستان و هلند- و سپس سوئد و دانمارک و پروس- غالباً برای عثمانی بسیار سودمند بود زیرا این دول در مذاکرات صلح میان عثمانی و دشمنانش نقش میانجی بازی می‌کردند.^۱ به عبارت صحیحتر اروپا که از هرگونه مقاومتی در مقابل امپراطوری عثمانی ناامید شده بود و از انواع حيله‌ها و دسیسه‌ها طرفی نبسته بود دل به حریف تازه‌ای بست: روسیه تزاری که در همین اوائل قرن هیجده به دست یطرب کبیر از یک کشور عقب افتاده و ضعیف تبدیل به مملکت قدرتمندی شده بود که برای اروپا خطر بزرگی محسوب می‌شد. بهتر این بود که اروپای دشمن عثمانی اکنون با او دوست باشد و به نفع او- لااقل ظاهراً- میانجی اختلافاتش با دشمنان شود و در واقع آتش اختلافی را دامن زند که در تمام قرن ۱۸ و ۱۹ استراتژی سیاسی اروپا بود یعنی تمهید و تدبیری سیاسی که همیشه روسیه و عثمانی رودرروی یکدیگر باشند تا هر کدام تضعیف گردد به نفع آنها تمام شود.

در عین حال اوائل قرن هیجده درست همان ایامی است که در انگلستان تشکیلات فراماسونری، شکل رسمی و قطعی خود را پیدا می‌کند و قانون اساسی آن تدوین

۱. دایرةالمعارف فارسی: صفحه‌های ۱۶۸۳، ۱۶۸۴، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳،

می‌گردد و در عرض پنجاه شصت سال در سراسر دنیا پخش می‌شود و مقدمات سه انقلاب مؤثر در جهان فراهم می‌گردد: انقلاب صنعتی در انگلستان، انقلاب استقلال آمریکا و انقلاب فرانسه - و هر سه انقلاب در اواخر قرن هیجده به انجام می‌رسد.

قرن نوزده، سراسر، قرن تمهید مقدمات و ایجاد وسائلی است برای نابودی دو کشور روسیه تزاری و امپراطوری عثمانی. اما این مقصود عاقبت در اوائل قرن بیستم در جنگ جهانی اول به دست آمد و هم روسیه تزاری به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تبدیل شد و هم امپراطوری عثمانی که قرن‌ها موجب وحشت و اضطراب اروپا گردیده بود، قطعه قطعه گردید تا در مهمترین نقطه آن نطفه اسرائیل گذارده شود.

※

※

※

در پایان این فصل این توضیح لازم است که صهیونیست با یهودی تفاوت دارد. یهودی کسی است که به یَهُوَه = خدای یهود و پیامبری حضرت موسی علیه السلام و کتاب تورا اعتقاد دارد. اما صهیونیست آن یهودی است که قائل به برتری نژادی قوم یهود است و می‌خواهد به ارض موعود = فلسطین بازگردد و در آینده حکومت جهانی یهود را بوجود بیاورد. البته در تبلیغات غرب صهیونیسم را یک پدیده قرن بیستمی جلوه می‌دهند در حالیکه یهودی

نژادپرست دوستدار ارض موعود در تمامی تاریخ وجود داشته است. در قرآن کریم هم از دو نوع یهودی یاد می‌شود یکی آنها که به وحدانیت خدا و معاد اعتقاد دارند و عمل صالح می‌کنند و دوم آنها که دشمن مؤمنانند و حریص به دنیا و رباخوار و نژادپرست و دروغگو و تحریف‌گر؛ اولی مورد لطف خداوند است و نباید بترسد اما دومی مورد غضب الهی است و گرفتار شکنجه و زجر.

قرن نوزدهم

در تاریخ و سرگذشت خاورمیانه، اکنون رسیده‌ایم به قرن نوزدهم میلادی و چگونگی اوضاع و احوال این منطقه که تماماً تحت سلطه حکومت عثمانی قرار داشت.

دولت عثمانی در این ایام، آخرین سالهای حیات و هستی خود را می‌گذراند. یعنی پس از پنج قرن اقتدار و عظمت، از اوایل قرن نوزده میلادی، این دولت به سراشیبی ضعف و تلاشی افتاد و هر روز واقعه‌ تازه و حادثه‌ جدیدی رخ می‌داد تا آنکه با شروع قرن بیستم، همه‌ مقدمات لازم برای محو کامل امپراطوری عثمانی فراهم آمده بود و با جنگ جهانی اول این دولت بکلی از نقشه‌ سیاسی جهان حذف گردید. گویی قرن نوزده قرن انتقام گرفتن اروپا از دولتی بود که مدت‌ها پشت آن را به لرزه انداخته بود.

و اما اروپا در همین قرن نوزده، سیر و حرکت دیگری داشت.

آنچه امروز به عنوان: "تمدن اروپایی و پیشرفت صنعتی" می‌شناسیم در واقع چیزی است که در قرن نوزده در اروپا شکل گرفت و کامل شد. طبعاً اوج‌گیری قدرت جدید اروپا با فروپاشی و افول امپراطوری عثمانی کاملاً مرتبط بود و برای آنکه این تصویر برای ما بطور کامل قابل تجسم باشد باید این هر دو منطقه را در آن ایام بازشناسی کنیم.

امپراطوری عثمانی در قرن نوزده

مهمترین عاملی که یک دولت و حکومت را از هم می‌پاشد ظلم و جور حاکم و ستم دولت بر مردم آن مملکت است که موجب می‌شود روحیه قوی ملی و نیروی حیاتی اجتماعی از دست برود. و وقتی چنین شد و عشق و علاقه مردم به دولتشان و غیرتمندی و قدرتمندی آنان برای دفاع از هستی اجتماع و تمامیت کشورشان تضعیف شد، انواع و اقسام خطراتی که همیشه در کمین یک کشور هست به آن حمله‌ور می‌شود، اما دفاع چندان صورت نمی‌گیرد. هر کس به فکر منافع شخصی و زندگی فردی خود است و کم‌کم و آهسته آهسته همگی یک مملکت با تمام عناصر وجودی آن در غرقاب حوادث غرق می‌شود و نابود می‌گردد. البته

نمودها و جلوه‌های این فروپاشی، موارد متعددی است:
وقتی ظلم و فساد در جامعه رایج می‌شود، عدالت و
شرافت و غیرت، نایاب می‌گردد؛
اقتصاد مملکت را سودجویان و مال‌اندوزان راه می‌برند؛
اخلاق عمومی رو به انحطاط می‌گذارد؛
فساد و تباهی اخلاقی و مالی و اداری همه‌گیر می‌شود؛
ارزش علم و ادب و هنر از میان می‌رود؛
شورشها و اغتشاشها و بی‌نظمیها رخ می‌نماید؛
همه در حالت ترس و احساس ناامنی بسر می‌برند؛
امیدواری و نشاط اجتماعی جای خود را به یأس و
دل‌مردگی می‌دهد؛

بجای کار و کوشش و فعالیت و فداکاری، همه تلاشها
صرف منافع شخصی می‌گردد و عموم مردم از
مسئولیت‌های اجتماعی و اعتنا به مصالح عمومی فرار
می‌کنند؛

روح حماسه و ایثار و شهادت‌طلبی رخت برمی‌بندد و
طبعاً هر چند وقت یکبار قطعه‌ای از مملکت طعمه دشمنان
میشود و از بدن اصلی جدا می‌گردد... و دیری نمی‌گذرد که
یک امپراطوری نیرومند و پهناور و ثروتمند و منظم و فعال
به کشوری ضعیف و حقیر و فقیر و کوچک و مرده تبدیل
می‌شود. این جریان عیناً در مورد امپراطوری عثمانی پیش
آمد. یعنی کشوری که در مقابل همه قدرتهای اروپایی با

جلال و عظمت ایستاده بود و همهٔ انواع دسیسه‌های غریبان را - که برای از پا در آوردنش تدبیر کرده بودند - بی‌اثر ساخته بود، کم‌کم با در پیش گرفتن روشهای مستبدانهٔ سلاطین و با بی‌اعتنائی به اصول اعتقادی و ارزشهای اسلامی و انسانی و رها کردن پای‌بندیهای ملی و مردمی، به تدریج علاقه‌ها و پشتیبانیهای مردم را از دست داد و آرام آرام در منجلاب فساد فرو رفت و درست در همین موقع، آنها که مدتها منتظر فرصت بودند سر برآوردند و قدم به قدم خود را به اهداف و اغراضشان نزدیک و نزدیکتر کردند.

در اوائل قرن نوزدهم، سلطان سلیم سوم، امپراطور عثمانی بود، بعد از او به ترتیب: مصطفی چهارم (۱۸۰۷)، (۱۸۰۸)، محمود دوم (۱۸۰۸ تا ۱۸۳۹)، عبدالمجید اول (۱۸۳۹ تا ۱۸۶۱)، عبدالعزیز (۱۸۶۱ تا ۱۸۷۶)، مراد پنجم (۱۸۷۶) و عبدالحمید دوم (۱۸۷۶ تا ۱۹۰۹) شاهان عثمانی در طول قرن نوزده بودند و پس از اینها فقط سه سلطان دیگر آمدند و رفتند و کار عثمانی تمام شد. برای آنکه اوضاع و احوال کشور عثمانی را بشناسیم از برخی از سلاطین مذکور خصوصیات مختصری را نقل می‌کنیم:

"سلطان سلیم سوم، بیست و هشتمین سلطان عثمانی - ۱۷۸۹ تا ۱۸۰۷ م = ۱۲۰۳ تا ۱۲۲۲ هـ ق - است... مشخصات دورهٔ او از یک طرف جنگهای خانه برانداز علیه

دولت‌های اروپایی است و شورش‌های داخلی که جملگی حاکی از ضعف امپراطوری عثمانی است و از طرف دیگر مساعی او و گروهی از روشنفکران برای اصلاح سازمانهای کهنه و مندرس امپراطوری عثمانی^۱. این عبارت به روشنی نشان می‌دهد که اولاً روابط و نهادهای سازمانهای اجتماعی در دولت عثمانی، دیگر کارایی لازم را نداشته و شاه و هیأت حاکمه علاوه بر این، گرفتار انواع و اقسام جنگها بوده‌اند - مخصوصاً با حریف تازه نفسی به نام روسیه که خود دشمن اروپا هم بود - و نیز مواجهه با شورش‌های داخلی که سران عثمانی را وادار به چاره‌جویی و تجدید نظر در اوضاع می‌کرد. اما بجای اینکه به سراغ علماء دین بروند دست به سوی روشنفکران غربزده دراز کردند.

اصلاحاتی که اینها می‌خواستند انجام دهند از جنبه نظامی به صورت "تشکیل سپاهیان جدید یا نظام جدید، موجب شورش دیگری از جانب ینی چریها (سپاهیان و نظامیان سنتی عثمانی) شد و این شورش را عده زیادی از علمای دینی نیز پشتیبانی می‌کردند"^۲.

در زمان سلطان محمود دوم - ۱۸۰۸ تا ۱۸۳۹ م. = ۱۲۲۳ تا ۱۲۵۵ هـ ق - این فکر که مملکت باید اصلاح شود

۱. دایرةالمعارف فارسی؛ صفحه‌های ۱۳۳۰ و ۱۶۸۶.

۲. همان.

بجایی رسید که او "با تصمیمی قاطعتر دست به اصلاحات زد و عاقبت در ۱۶ ژوئن ۱۸۲۶ به کشتار ینی چریها در قسطنطنیه اقدام کرد. در این ماجرا عده‌ای از دراویش بکتاشیه نیز کشته شدند".^۱

و این حوادث نشان داد که "حرکت اصلاحی" کاملاً غربگرایانه و مخالف با دین و سنت و مردم بوده و عمیقاً مستبدانه و خودسرانه عمل می‌شده است.

تقابل و معارضه سلطان عثمانی با علماء دین به جایی رسید که در زمان سلطنت عبدالمجید اول ۱۸۳۹ تا ۱۸۶۱ م. = ۱۲۵۵ تا ۱۲۷۷ هـ ق - علماء میخواستند محمد علی پاشا را به سلطنت بنشانند ولی دولتهای اروپایی - انگلستان، روسیه و اتریش - مداخله کرده و سلطان عبدالمجید را به کرسی سلطنت پایدار نگهداشتند. جواب این خدمت کفار را، سلطان عثمانی با تصویب قوانینی داد که به دست فراماسونها تهیه شده بود و شامل همه عناصری بود که یک مملکت سستی و نسبتاً اسلامی را به صورت مقلد دموکراسی غربی در می‌آورد.^۲ این مجموعه قوانین و مصوبات را "تنظیمات" می‌گفتند که مسلمانان و روحانیون با آن مخالف بودند و اقلیتها و غربزده‌ها با آن

۱. دایرةالمعارف فارسی؛ صفحه‌های ۱۳۳۰ و ۱۶۸۶.

۲. بعداً خواهیم دید که اساساً گسترش فعالیت و نفوذ فراماسونری در کشور عثمانی در زمان همین سلطان عملی شد.

موافقت داشتند. در همین ایام بود که زبان ترکی به عنوان زبان ملی - در مقابل زبان دینی عربی و زبان رسمی و ادبی فارسی - و نیز به عنوان وسیله تبلیغ و تشویق مردم به "پیشرفت و ترقی" مورد استفاده قرار گرفت.^۱ تساوی حقوق مسلمانان با غیر مسلمانان، قوانین قضایی به سبک اروپایی، مقررات تجارت آزاد و آموزش و پرورش جدید... مواد این تنظیمات بود که به دست "مصطفی رشید پاشا، علی پاشا، فواد پاشا و مدحت پاشا جامعه عمل پوشید"^۲ همین سلطان عبدالمجید اول "نخستین پادشاه عثمانی است که به یکی از زبانهای غربی - فرانسه - تکلم می کرد... در زمان او اولین تماشاخانه دایر گردید... و ولخرجیهای او سرانجام باعث ضعف اقتصادی عثمانی در قرن نوزدهم گردید"^۳ و معلوم شد که آن تنظیمات و اصلاحات و ادعای پیشرفت و ترقی در واقع روکش و تظاهری برای این عیاشیها بوده است والا به نتایج مطلوب می رسید. شگفت آور اینکه در ایران هم در همین ایام - در زمان ناصرالدین شاه - عیناً همین شیوه و مسیر عملی شد

۱. مقارن همین ایام در ایران هم بدست فراماسونها مسأله زبان فارسی بعنوان زبان ملی مطرح شد و مورد تبلیغ و تشویق قرار گرفت؛ خصوصاً در تقابل با زبان و ادبیات عربی.

۲. دایرةالمعارف فارسی تاریخ وفات این چهار نفر را به ترتیب ۱۸۵۸، ۱۸۷۱، ۱۸۶۹ و ۱۸۸۳ نقل کرده است. صفحه ۶۷۴

۳. دایرةالمعارف فارسی؛ صفحه های ۱۶۷۵، ۱۶۶۹.

و به همان نتایج هم رسید.

در زمان عبدالعزیز - برادر و جانشین عبدالمجید اول که از ۱۸۶۱ تا ۱۸۷۶ م. = ۱۲۷۸ تا ۱۲۹۳ ه. ق. سلطنت کرد - نفوذ روسیه روز به روز بیشتر شد و "با وجود بحرانهای داخلی، اجرای سیاست اصلاحی معروف به تنظیمات ادامه یافت اما کوششهایی که برای اصلاحات اقتصادی می‌شد بی‌نتیجه ماند... مجموعه این اوضاع، عموم مردم را از سلطان ناراضی کرد و عاقبت مدحت پاشا که مردی "اصلاح‌طلب" بود (یعنی در واقع فراماسون بود و زیر نام اصلاح‌طلبی به مأموریت‌های خود می‌پرداخت) روی کار آمد و او سلطان را وادار به استعفاء به نفع برادرزاده‌اش، سلطان مرداد پنجم کرد. چند روز بعد، عبدالعزیز ظاهراً خودکشی کرد.^۱ عبدالحمید دوم در ۱۸۷۶ به سلطنت نشست. حزب ترکهای جوان به رهبری مدحت پاشا، برادرش را از سلطنت خلع کردند و او را برگزیدند. در سال ۱۹۰۹ هم باز همین ترکهای جوان شورش کرده و سلطان را بزرگ‌کشیدند. در واقع کار سلطنت و اقتدار امپراطوری عثمانی و نامی که قرن‌ها اروپا را به لرزه می‌انداخت بجایی رسیده بود که با عزم و اراده یک حزب یهودی - ماسونی، سلطانی به سر کار می‌آمد و هر وقت هم او را مزاحم می‌یافتند به دنبال کارش می‌رفت. یک چند این سلطان عبدالحمید تحت تأثیر

اندیشه‌های بزرگ سید جمال‌الدین اسد آبادی می‌خواست به اسلام و مجد و عظمت دوره‌های پیشین امپراطوری عثمانی برگردد ولی فراماسونها نه به او فرصت دادند و نه به سید جمال. سلطان نادان و متکبر تحت تأثیر "یک نفر ترکشناس یهودی مجارستانی بود به نام آرمینیوس وامبری"^۱ که همه رشته‌های سید جمال را پنبه می‌کرد.

اینها مختصری از حال و روز سلاطین عثمانی بود و در حالی که آنان اینگونه رفتار می‌کردند، دشمنانشان - که بیش از آنها با اسلام و مسلمانی دشمن بودند - راه و روش دیگری در پیش گرفته بودند. یعنی هدف آنها این بود که آن دولت مقتدر عثمانی دهشت‌انگیز را نابود کنند تا بتوانند نفسی به راحتی بکشند و از آنجا که اقتدار او را در اعتقاد اسلامی و وسعت سرزمینش می‌دانستند به این هر دو حمله می‌کردند و بر آن بودند که هم اسلام از این مملکت جدا شود و هم تکه تکه پاره و قطعه قطعه گردد. آنها می‌خواستند در خاورمیانه، بجای "امپراطوری عثمانی" چند کشور کوچک ملی‌گرای بی دست و پا وجود داشته باشند که ارتباط خود را با دین و اعتقاد اسلامی ببرند و با اصطلاح دولت لائیک داشته باشند. راه وصول به این اهداف را هم یک تشکیلات منسجم و مرتب باید فراهم می‌آورد: تشکیلات فراماسونری.

مجله‌العالم در مقاله‌ای در این باره می‌نویسد: "در کشور عثمانی، راه تشکیلات فراماسونری از طریق نمایندگیهای سیاسی باز شد به طوری که نخبگان و فرستادگان ترک به پایتختهای اروپایی به عنوان کارشناسان سیاسی و نظامی و با تربیت ماسونی در تعیین هویت فرهنگی دولت عثمانی و آینده آن نقش اساسی بازی کردند. اولین مجمع و لژ ماسونی، به وسیله سفیر انگلستان در اسلامبول به سال ۱۸۵۷ (در زمان سلطان عبدالمجیداول) تأسیس شد. سال بعد این سفیر، لژ دیگری تشکیل داد و آن را "اتحاد شرق" نامید و گروهی از مقامات بلند پایه - چون علی پاشا، فواد پاشا، مصطفی پاشا و رشید پاشا - به عضویت آن درآمدند. همینها در قانع کردن "سلطان عبدالمجید" برای حمایت از وجود احزاب و جمعیتها نقش داشتند. در نیمه دوم قرن نوزدهم و طی مدتی که عقاید جدید شروع شده بود، فراماسونری نقش مؤثری بازی کرد. برخی از فراماسونها سعی داشتند مسلمانان و ملی‌گراها را سازش دهند. اما بعضی دیگر به جهتگیریهای افراطی غربی پرداختند، یکی از پژوهشگران ترک می‌گوید، "حقیقت این است که نخبگان جدید ترکیه در تقلید از غرب از اسلافشان خودباخته‌تر و مصرتر بودند. آنها فقط محافظ مسیری بودند که رشید پاشا آغاز کرده بود، اینها اعضاء لژهای فراماسونری بودند که در ترکیه توسط بیگانگان بنیاد نهاده شد.

تشکیلات فراماسونی در ایام حکومت سلطان عبدالمجید ثانی و بعد از فترت اول قانون اساسی - حدود ۱۸۷۵- کارش بالا گرفت و حتی با سلطان نیز در مخاصمات حادی درگیر شد. برناردلویس در کتابش "ظهور ترکیه جدید" می‌نویسد: یک یونانی به نام کلیانته سکالیری که در اسلامبول زندگی می‌کرد و ریاست لژ ماسونی "ابروُدوس" را بر عهده داشت و با ماسونهای اروپایی در تماس بود، در عزل سلطان مراد پنجم دخالت داشت.

گروهی از اعضای ترکهای جوان که مورد خشم سلطان قرار گرفتند به مصر رفتند و از طرف ماسونهای مصر و نیروهای اشغالگر انگلیس از آنان استقبال به عمل آمد... دکتر محمد حسین می‌گوید: "حزب ترکهای جوان در بست در اختیار و تحت سیطرهٔ جهودها و ماسونها بود."

نقشی که ماسونها در سقوط دولت عثمانی و اعلام لائیک بازی کردند، یکی از مهمترین فعالیتهای فراماسونری است.^۱

نتایج آن خصوصیات سلاطین عثمانی و این تدبیر فراماسونری- که بسیار به اختصار ذکر شد- موارد بسیاری است که باز هم بخاطر رعایت اختصار بعضی از نقاط مهم آن را در زیر فهرستوار نقل می‌کنیم:

۱. مجله العالم؛ شماره ۲۸۹، محرم ۱۴۱۰ ه.ق. اگوست ۱۹۸۹، ترجمه عطاءالله ابطحی.

در ۱۸۰۳ وهابی‌ها در سرزمین عربستان سر به شورش برداشته و مکه را به تصرف خود درآوردند.

۱۸۰۷ نیروی دریایی انگلستان پایتخت امپراطوری عثمانی را مورد تهدید قرار داد.

۱۸۱۲ عثمانی سرزمین بسارابی را به روسیه واگذار کرد و قدرت این کشور در مصر به نفع انگلستان کم شد.

۱۸۲۰ شورش یونانیها آغاز گردید که در سال ۱۸۳۰ به استقلال یونان انجامید.

۱۸۲۹ پس از جنگ با روسیه، پیمان آدریانوپل بین دو کشور بسته شد.

۱۸۳۰ دولت عثمانی قراردادهای جدیدی در زمینه امتیازات کابیتولاسیون با آمریکا، بلژیک، پرتغال و اسپانیا منعقد کرد. در این دوره دستگاه اداره مرکزی در همه جهات ضعیف شد.

۱۸۴۵ در سوریه شورش شد.

۱۸۴۹ نهضت انقلابی دموکراتیکی در مولداوی و والاکیا ایجاد شد که اگر چه مورد مخالفت روسیه و عثمانی هر دو بود اما با پیمان بالتالیمان، حاکمیت عثمانی بر این امیرنشینها از میان رفت.

۱۸۵۳ جنگ کریمه بین روسیه و عثمانی در گرفت که تا ۱۸۵۶ ادامه داشت و فرانسه و انگلیس هم همراه عثمانی بودند.

۱۸۵۶ پس از پایان جنگ کریمه و عقد پیمان صلح - اگر چه تمامیت اراضی عثمانی ظاهراً تأمین گشت اما - راه برای مداخله روس و انگلیس و فرانسه در عثمانی بیش از پیش باز شد. شاید اساساً برافروختن این جنگ به همین خاطر بوده است. این مداخلات نه فقط در شورشهای بعدی بلکه حتی در اداره امور داخلی امپراطوری نیز از طریق کاپیتولاسیونها شدت یافت.

۱۸۵۸ در جده شورش شد.

۱۸۶۰ در سوریه مجدداً شورش شد.

۱۸۶۲ دولت عثمانی توانست حاکمیت خود را بر منتنگرو و هرزگووین اعمال کند ولی در ۱۸۶۵ صربستان و دو امیرنشین ساحل دانوب که از ۱۸۶۱ کشور واحدی تشکیل داده بودند، تقریباً استقلال یافتند.

۱۸۶۶ بحران کورت کار را به مداخلات بین‌المللی کشاند.

۱۸۷۷ شورشهای بلغارستان سبب جنگ جدیدی بین عثمانی و روسیه شد.

۱۸۷۸ پیمان سان استفانو به نفع کامل روسیه بسته شد.

این پیمان در کنگره برلین به ریاست بیسمارک تعدیل شد ولی استقلال صربستان، موتنگرو و رومانی به رسمیت شناخته شد، بلغارستان به سه بخش تقسیم شد، بوسنی و هرزگووین تحت اداره اتریش - هنگری (مجارستان) در آمد و در مرز یونان و عثمانی تجدید نظر شد. در قفقاز، قارص و

باطوم از دست عثمانی خارج گردید و به تصرف روسیه در آمده و انگلستان حق ادارهٔ جزیرهٔ قبرس را به دست آورد. ۱۸۸۲ انگلستان مصر را اشغال کرد.

۱۸۹۶ و ۱۸۹۷ شورش مردم کرت بر علیه عثمانی منجر به جنگ یونان و عثمانی شد.

یونان شکست خورد ولی عثمانی تحت فشار دولتهای اروپایی کرت را تخلیه کرد و در ۱۸۹۸ کرت به خودمختاری رسید.

این روند تجزیه و تلاشی در قرن بیستم هم همچنان ادامه داشت به طوری که در ۱۹۰۹ با خلع سلطان عبدالحمید، استقلال بلغارستان و الحاق بوسنی و هرزگووین به اتریش عملی شد و در ۱۹۱۱ طرابلس در جنگ با ایتالیا از دست عثمانی خارج شد و در ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ جنگهای بالکان قسمتهای اروپایی عثمانی را کاملاً محدود کرد و فقط تراکیا و ادرنه باقی ماند و در ۱۹۱۴ جنگ جهانی اول شروع شد که به تجزیهٔ کامل و انهدام عثمانی انجامید.

در حالی که تصویر ساده و کلی اما مختصر و گذرای سقوط و تجزیهٔ عثمانی این چنین بود، حالا ببینیم که اروپا، این دشمن قدیمی و مسلم عثمانی، در همین قرن نوزده چه وضعیتی داشت.

اروپای قرن نوزده

انقلاب فرانسه، همراه با انقلاب صنعتی در انگلستان در

اواخر قرن هیجده، به کلی چهره اروپا را تغییر داد و نظام فتودالی و سیستم اقتصادی اروپا را که بر مبنای کشاورزی مستقر بود بر هم زد و اشرافیت اروپا را متزلزل نمود. اما وقتی ناپلئون بناپارت از درون انقلاب فرانسه سر بر آورد و سراسر اروپا و بلکه تا قلب روسیه را در نوردید، از یک سو، کار اشرافیت و فتودالیسم کاملاً یکسره شد ولی از سوی دیگر خود ناپلئون می‌خواست به صورت یک اشرافی تازه، شکل بگیرد. در سال ۱۸۱۵ ناپلئون، در آخرین جنگ خود، از ولینگتن انگلیسی شکست خورد. در واقع پیروزی انگلستان بدان معنی بود که راه و رسم جدید اقتصاد و سیاست دنیای صنعتی در تمامی اروپا مستقر و مستحکم شده است و روحیه و اندیشه فراماسونری- که زادگاهش در انگلستان بود- بر فرانسه و بر تمام اروپا سیطره یافت. از این تاریخ است که انگلستان ابر قدرت استعماری و بلامنازع همه جهان شد و این سلطه و قدرت تا یک قرن تمام یعنی شروع جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ ادامه یافت.

تنوع وقایع و حوادث در اروپای قرن نوزده بسیار زیاد است. کشورهای مختلف با حکومتها و نظامهای گوناگون، شاهان، وزیران، امرا، و ظهور و سقوط هر یک، مجالس ملی و نیمه ملی، قرار دادهای بین این کشورها، تکنیکهای جدید صنعتی و بروز نظریات علمی و اجتماعی و اقتصادی که بعضاً آثار بسیار شدیدی در اوضاع و احوال اجتماعی ایجاد می‌کرد و از همه بیشتر جنگها و درگیریها، بحرانها یا

اوج و رواج شرایط اقتصادی و خلاصه افت و خیزهای فراوان سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی در قرن نوزدهم اروپا، چنان جای ویژه‌ای را در تاریخ گرفته است که درباره آن کتابهای بسیار نوشته‌اند و تحقیقات فراوان کرده‌اند؛ و هنوز بسیار حرف‌ها باقی مانده است. ولی کلیت قضیه در آن بود که اروپا با وجود سابقه طولانی تاریخی و علی‌رغم حضور مردان سیاسی بزرگی چون مترینخ و بیسمارک در این ایام قدرت و سلطه انگلستان را پذیرفته بود. در عین حال در درون هم رفتار یک تغییر و تحول عمیق و اساسی بود که شاید بتوان در یک جمله گفت: نظام اشرافی و فئودالی و مسیحی، در حال تغییر و تبدیل به نظام صنعتی با پوشش دموکراسی و سوسیالیستی بود. گویی در اغلب زمینه‌ها این تغییر و تحول و پوست‌اندازی بود که به اشکال گوناگون جلوه میکرد.

اما از سوی دیگر، از آنجا که اساس نظام صنعتی و پایه و بنیان استعمار، اقتصاد سرمایه‌داری است، در واقع بانکدارها بودند که بر انگلستان و اروپا و سراسر جهان مسلط شده بودند. در کتاب "تاریخ تمدن غرب" این حقیقت را بدین گونه بیان کرده است: "هر چند تغییرات نهایی انقلاب صنعتی شامل حد وسیعی از تأسیسات بشری بود، علل مستقیم و بلافصل آن در درجه اول اقتصادی بود. چهار تحول که با یکدیگر بستگی کامل داشتند بطور

مستقیم انقلاب صنعتی قرن نوزدهم را پدید آوردند:

- به کار بردن روزافزون ماشینهایی که با نیروی بخار کار می‌کرد در جریان تولید؛
- تکثیر استخراج آهن و ذغال و فولاد؛
- پدید آمدن راه آهن و سایر وسائل سریع حمل و نقل و مسافرت؛

- توسعه بانکداری و تسهیلات اعتباری."

بعد از توضیح یکایک موارد چهارگانه فوق، کتاب مذکور درباره "بانکداری و سرمایه" می‌نویسد: "بهره‌برداری از تمامی این اختراعات و اکتشافات جدید محتاج جریان مدام سرمایه بود... بانکداران در تحولات آن زمان سهمی چنان عمده داشتند که دیسرایلی سیاستمدار انگلیسی، خانواده برینگ لندن و تجارتخانه بین‌المللی روچیلد را جزء صاحبان نیروی اروپا نام برد"^۱ دیسرایلی خود یهودی است و روچیلد هم همین‌طور. یعنی باز هم رسیدیم به آنجا که لااقل بخشی از حرکت‌های استعماری و تمدن مادی و فرهنگ بی‌روح و ماشینی غرب، به علت حرص و طمع سرمایه‌داران یهودی است. دایرةالمعارف بریتانیکا درباره روچیلدها مینویسد: "خانواده روچیلد، مشهورترین سلاطین

۱. تاریخ تمدن غرب؛ تألیف کرین برینتون، جان کریستوفر، رابرت لی وولف؛ ترجمه پرویز داریوش؛ انتشارات ابن سینا؛ سال ۱۳۳۵؛ صفحه ۱۶۳ و ۱۶۵.

بانکدار اروپا، در دویست سال اخیر، تأثیر فراوانی بر اقتصاد و بطور غیرمستقیم بر تاریخ سیاسی اروپا گذارده‌اند.^۱ و حرف و سخن دربارهٔ این خانواده آنقدر زیاد است که هرگز نمی‌توان با یک مقاله و به اشاره، حد و حدود آن را مشخص کرد.^۲ اما بهر حال به اختصار باید گفت: پس از وفات مؤسس خاندان روچیلد در سال ۱۸۱۲ یعنی درست در همان اوائل قرن نوزده "پسر ارشدش در بانک پدرش در فرانکفورت جایگزین او شد و چهار پسر دیگر - زولومون، ناتان مایر، کارل مایر و ژاکوب - به ترتیب شعبه‌هایی در وین، لندن، ناپل و فرانسه تأسیس کردند. جملگی پسران را امپراطور فرانسوای اول اتریش، لقب، "بارون" داد. برادران روچیلد با یکدیگر اتحاد کامل داشتند... با قاچاق طلا و نقره و فلزات به کشورهای مختلف عملیات بانکی را با سود فراوان انجام می‌دادند. این برادران در غالب وامهای دولتی و معاملات مالی اوائل قرن نوزدهم دخالت داشتند. انحصاری که این برادران در امور مالی کشورهای مهم اروپا در اوائل قرن نوزدهم برای خانواده خود ایجاد کرده بودند به

1. Encyclopedia Britanica, 1959, Vol.19, p.574

۲. برای اطلاع بیشتر دربارهٔ خانوادهٔ روچیلد رجوع شود به کتاب "روچیلدها" انتشارات محراب قلم؛ سال ۱۳۶۹؛ و ایضاً به مقاله‌ای در این باره در جلد دوم خاطرات فردوست؛ انتشارات اطلاعات.

تدریج زائل گردید.^۱ ولی ثروت خانواده هر یک از برادران در کشورهای که سکنی اختیار کرده بودند هنوز کم و بیش پابرجاست... ناتان مایر روچیلد مؤسس شعبه انگلیسی خاندان روچیلد در سال ۱۸۳۵ مبلغ ۱۵ میلیون لیره برای دولت انگلستان فراهم نمود تا جبران خسارت برده داران جزایر هند غربی را بنماید...^۲ شاید همین مختصر نشان دهد که وسعت عمل این بانکداران و روحیه و منش آنها نسبت به انسان چگونه است.

مهمترین و مؤثرترین شیوه‌ای که اینها بکار می‌بردند، وام دادن به کشورهای بود که درگیر جنگ می‌شدند. جنگ، از آنجاکه با حیات و هستی یک مملکت و با بود و نبود یک ملت سروکار دارد، از مهمترین وقایع حیات اجتماعی و سیاسی و تاریخی انسان است و در قرن نوزده که برای اولین بار در تاریخ بشر، بانکداری بین‌المللی ایجاد شد، سرنوشت جنگها بصورت تازه‌ای درآمد که تا آن روز سابقه نداشت و آن اینکه اولاً بانکداران برای برگشتن وامی که به قرض داده بودند تضمین شدید و غلیظی می‌گرفتند که گاه

۱. باید توجه داشت که این "تدریج" در یک دوره بیش از صد و پنجاه سال - اوائل قرن نوزده تا اواسط قرن بیستم - است و البته بخشی از این زوال هم تظاهر عمدی است تا از شدت خشم و نفرت مردم بکاهد.

۲. دایرةالمعارف فارسی، ذیل کلمه "روتشیلد".

دست و پای دولتها را به شدت می‌بست و ثانیاً تعیین کنندهٔ سرنوشت جنگ هم عموماً همین بانکدارها و شرایط و ضمانتهای آنها بود چون اگر آنها می‌خواستند دولتی شکست بخورد، از ابتدا یا درست در وسط کارزار، از دادن وام بیشتر به او خودداری می‌کردند و به طرف مقابل اعتبار و وام بیشتری می‌دادند و بدین علت است که از اوایل قرن نوزده تا کنون تقریباً عموم جنگهایی که در جهان رخ داده بالمآل به نفع بانکداران و سرمایه‌گذاران اصلی تمام شده‌است.

در همین قرن نوزده، از آنجا که سلطهٔ اصلی و مخفی بر اروپا و انگلستان از آن یهودیهای سرمایه‌دار و بانکدار بود، از یکسو می‌بینیم مسیر حوادث روز به روز در جهت منافع و مطامع آنها سیر می‌کرد و از سوی دیگر همین مسیر و مطامع که معلوم همگان می‌شد احساسات ضد یهودی مردم را بشدت تحریک می‌کرد و دلهای عموم اروپاییان را نسبت به آنها لبریز از کینه و نفرت می‌نمود.

در مورد اول چنانکه قبلاً گفتیم مخالفت اصلی با دولت عثمانی، از آن یهودیها بود که راه رفت و آمد و تجارت و سودشان در خاورمیانه به دست مسلمانان قطع شده بود و هر گاه که دولت عثمانی با قدرت و حشمت به اروپا حمله می‌کرد، در واقع اینها بودند که بیشتر و بیشتر لطمه می‌خوردند و هنگامی که در قرن نوزدهم بر اروپا و

انگلستان مسلط شدند، تصمیم گرفتند که هر طور شده ریشه دولت عثمانی را از روی زمین بکنند.

یهودیه‌ها یک دشمن دیگر هم داشتند و آن روسیه تزاری بود. دولت تزاری و مردم روس به شدت با یهود مخالف بودند و هر چه هم که به دوران اخیر نزدیکتر می‌شویم، این مخالفت، بیشتر می‌شد تا جایی که در اواخر قرن نوزده "یهودیان تابع چنان مقررات غلاظ و شدادی شدند که نظیر آن تا این تاریخ، بخصوص در اعصار جدید دیده نشده بود."^۱ و حتی کار به "قتل عام دولتی"^۲ در مورد آنها می‌رسید.

در چنین شرایطی بهترین کار برای یهودیه‌ها چه بود؟ اینکه دو دشمن قدیمی را چنان بجان هم بیندازند که هر دو از پا در آیند. قرن نوزدهم، قرن بجان هم افتادن روسیه و عثمانی است و نتیجه آن هم اوائل قرن بیستم با از پا درآمدن هر دوی آنها معلوم شد.

مهمترین واقعه قرن نوزدهم جنگ کریمه است که سه سال طول کشید و فقط در یک بخش آن "محاصره قلعه سباستوپول یازده ماه دوام یافت - اکتبر ۱۸۵۴ تا سپتامبر ۱۸۵۵ - و در آن محاصره قریب ۲۰۰،۰۰۰ تن از سپاهیان

۱. تاریخ جهان نو؛ رابرت روزول بالمر؛ ابوالقاسم طاهری؛ انتشارات امیرکبیر؛ سال ۱۳۴۹؛ چاپ دوم؛ جلد دوم؛ صفحه ۳۹۰.
 ۲. تاریخ تمدن غرب؛ ج ۲؛ ص ۲۶۲.

روس و ۱۰۰،۰۰۰ نفر از متحدین (عثمانی و همراهانش) به هلاکت رسیدند.^۱ هزینه این جنگ هم با وام روچیلد تأمین می‌شد.

و از این نمونه‌ها تا قبل از شروع جنگ جهانی اول، چندین مورد دیگر نیز تکرار شد و تلفات و خسارات فراوان ببار آورد تا اینکه در جنگ جهانی، هم عثمانی مضمحل شد، هم روسیه تزاری به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تبدیل گردید و هم اعلامیه بالفور صادر شد و کانون ملی یهود را در فلسطین تثبیت کرد که پایه و بنیان اسرائیل شد.

۱. تاریخ قرن نوزدهم و معاصر؛ آلبر ماله و پی‌یر گریه؛ نصرالله فلسفی؛ کتابفروشی ابن سینا؛ چاپ اول؛ صفحه ۱۶۰.

خاورمیانه و جنگ جهانی اول

نویسنده‌ای دربارهٔ دولت عثمانی در ثلث آخر قرن نوزدهم می‌نویسد: "انگلیس آزادیخواه از عثمانی مستبد پشتیبانی می‌کند. اگر انگلیسیها از ترکها پشتیبانی نکرده بودند، اقوام و ملل تابعهٔ آنها خیلی زودتر از این به استقلال نائل آمده بودند ولی چون انگلیسها می‌ترسیدند که روسها قسطنطنیه را اشغال کنند، ترکها را تقویت می‌کردند و بالاخره هم به کمک ترکها، داخل جنگ کریمه شدند. در سال ۱۸۷۰ ملل بالکان بر علیه عثمانیها قیام کردند و روسها نیز به پشتیبانی آنها برخاستند و با عثمانی داخل جنگ شدند. در نتیجه دولت عثمانی مجبور شد مطابق عهدنامهٔ سن استفان - ۱۸۷۸ - امتیازات زیادی به روسها بدهد لیکن دیزرائیلی که در آن موقع صدراعظم انگلستان بود روسیه را تهدید به جنگ کرد و آن دولت را ناگزیر ساخت که از مقدار زیادی از امتیازات عهدنامهٔ سن استفان

صرف نظر نماید."

توجه شود که دیزرائیلی - نخست وزیر یهودی انگلستان - در همین ایام از یک سو با خرید سهام کانال سوئز، تشکیل یک دولت یهودی را در فلسطین به روچیلد وعده می‌داد و از سوی دیگر با منضم کردن هندوستان به امپراطوری بریتانیا، اهداف خود را دنبال می‌کرد. دیزرائیلی به عنوان نخست وزیر انگلستان در پی تأمین منافع استعماری آن کشور بود اما در واقع به عنوان یک یهودی متعصب و بلکه به عنوان یکی از اولین صهیونیستها، در پی نابودی جهان اسلام و ایجاد سیطره جهانی یهود بود.

"دیری نگذشت که آلمانها به فکر احداث خط آهن برلن - بغداد برآمدند و سیاسیون انگلستان متوجه شدند که اگر تزار روس قسطنطنیه را اشغال نماید ضرر آن برای انگلستان کمتر خواهد بود تا قیصر آلمان، سلطان عثمانی را دست نشاندۀ خود سازد. به همین جهت انگلستان اختلافات خود را به سرعت هر چه تمامتر با روسیه رفع کرد و با آن دولت از در آشتی درآمد."^۱

در سال ۱۸۹۶ ساختمان خط راه آهنی از شرق دریای مرمره - در مقابل اسلامبول - به بصره عراق شروع شد. یعنی اتصال مدیترانه و دریای سیاه به خلیج فارس از

۱. انسان در تکاپوی تمدن؛ ادوین پالو؛ ترجمه محمد سعیدی؛ انتشارات اقبال سال ۱۳۳۵؛ صفحه ۴۷۵.

طریق خط آهن. این طرح با سرمایه آلمانها و به خاطر اتکاء سلطان عبدالحمید به آنها در مقابله با انگلیسها بود و با اعتراض انگلیسها به بهانه خطر برای هند، طرح معلق ماند تا سال ۱۹۱۱ که دوباره آغاز شد و از اسباب جنگ جهانی اول بود.

توجه به این نکته جالب است که آخرین قسمت این خط آهن در ۱۹۴۰ بین موصل و سامرا و با سرمایه انگلستان به پایان رسید.

یعنی خط راه آهنی که اگر به دست آلمانها بود مورد اعتراض انگلیسها واقع می شد، وقتی به دست خود آنها افتاد مورد استقبالشان قرار گرفت. درست مانند خط آهن سراسری ایران از بندر خرمشهر به بندر ترکمن که زمان رضا شاه و به دست آلمانها ساخته شد ولی مورد علاقه و استفاده انگلیسها قرار گرفت.

باز گردیم به همان سال ۱۸۹۶ در عثمانی که در آن نزدیک ۷۰۰۰ نفر از ارامنه در قسطنطنیه به قتل رسیدند. این قضیه، دامنه دار بود، یعنی در دو سال قبل از آن - ۱۸۹۴ و ۱۸۹۵ - قریب ۲۰۰،۰۰۰ نفر از ارامنه در بخش آسیایی کشور کشته شده بودند. مساله ارامنه از مسایلی بود که در میان انگلستان و روسیه و عثمانی، وسیله سیاست بازی بود و با هدایت و دسیسه فراماسونها، بطور مداوم موجب فجایع فوق العاده می شد.

در دامن زدن به این قضیه از تحریکات احساسات ناسیونالیستی و مخصوصاً رقابت و مخاصمه بین کردها و ارمنی‌ها در عثمانی، سوء استفاده‌های رذیلانه‌ای شد. در ۱۸۹۷ جنگ یونان و عثمانی رخ داد و یونان در سمت شمال گسترده‌تر شد.

در ۱۸۹۸ کرت خودمختاری پیدا کرد.

در ۱۹۰۲ عبدالعزیز ابن سعود، ریاض را از آل رشید گرفت و در ۱۹۰۴ خود را امیر و امام وهابیه خواند.

در سال ۱۹۰۶ در سرزمین مقدونیه - که به دست فرمانروایان ترک ولی تحت نظارت اروپاییان اداره می‌شد - مخالفت متزاید علیه استبداد سازمان یافت. سالونیک، شهر اصلی مقدونیه، که به دست "جوانان ترک" و کمیته "اتحاد و ترقی" رهبری و تا حد زیادی از جانب نظامیان پشتیبانی می‌شد، مرکز نهضت جدید میهن‌پرستی گردید. تأثیر این نهضت جدید در عثمانی چنان بود که سلطان ناچار شد بار دیگر قانون اساسی مدحت پاشا را در ۲۴ ژوئن ۱۹۰۸ رسماً انتشار دهد و بلافاصله دستگاه سانسور و جاسوسی را منحل کند. این قانون اساسی همان بود که در سال ۱۸۷۶ به دست فراماسونها و جوانان ترک و به رهبری مدحت پاشا و به اسم "جلوگیری از مداخلات دولتهای مقتدر اروپایی" تهیه و تنظیم شده بود و در واقع برای اروپایی کردن و غربزده کردن عثمانی به این وسیله متوسل شده

بودند که از همان اوائل متوقف ماند.

در ۱۹۰۹ استقلال بلغارستان و الحاق بوسنی و هرزگووین به اتریش و تصرف طرابلس به وسیله ایتالیا انجام شد. ایضاً در همین سال در کیلیکیا و سوریه شمالی ۳۰،۰۰۰ نفر از ارامنه کشته شدند و بعدها در فاصله ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۲ نیز چند هزار ارمنی دیگر در جهت سیاست براندازی این اقلیت به قتل رسیدند. در همین سال ۱۹۰۹ همچنین سلطان عبدالحمید خلع شد و برادرش سلطان محمد پنجم بجایش نشست.

در ۱۹۱۲ جنگ بالکان رخ داد که در آن صربستان و بلغارستان و یونان و موتنگرو، عثمانیها را از تمام متصرفات اروپاییش بیرون راندند و شهر سالونیک که کرسی مقدونیه و دومین شهر یونان بود و از ۱۴۳۰ به وسیله سلطان عثمانی از ونیزیها گرفته شده بود به وسیله یونان تصرف شد. اهمیت این شهر از این نظر نیز هست که آتاتورک، اولین رئیس جمهور ترکیه متولد و تربیت شده این شهر است. علاوه بر این بیشترین جمعیت یهودی عثمانی در این شهر سکونت داشتند.

در سال ۱۹۱۳ جنگ دوم بالکان روی داد که رومانی و یونان و عثمانی و صربستان بر ضد بلغارستان جنگیدند و آن را شکست دادند.

در همان سال در پیمان بخارست سرزمینهای عثمانی

به دست دشمنانش افتاد و این امر موجب بروز احساسات ناسیونالیستی شدیدی در بین ملت‌های عثمانی شد.

در سال ۱۹۱۴ جنگ جهانی اول شروع شد و بیش از چهار سال طول کشید و در ۱۹۱۸ قطع گردید. دو طرف جنگ عبارت بودند از:

الف - متفقین شامل انگلستان، فرانسه، روسیه، آمریکا، ژاپن، ایتالیا، بلژیک، یونان، رومانی، پرتغال، صربستان...

ب - دول مرکزی شامل آلمان، عثمانی، اتریش-هنگری (مجارستان)، بلغارستان.

توجه شود که از ابتدا ترکیب طرفین جنگ به نحوی بود که گویی نوعی مهره‌چینی در آن رعایت شده بود. انگلستان و فرانسه که در تمام قرن نوزدهم به طرفداری از عثمانی در حال احتضار در مقابل روسیه صف‌آرایی کرده بودند، اکنون در کنار روسیه تزاری در حال احتضار در مقابل عثمانی ایستاده بودند. همچنین ژاپن که با روسیه و برخی دیگر از کشورهای غربی جنگ داشت اکنون متحد آنها شده بود.

حاصل جنگ هم بسیار قابل تأمل است: ده میلیون نفر کشته و بیست میلیون نفر زخمی و خسارت و خرابی‌های بسیار؛ به علاوه اینکه در پایان جنگ، دول مرکزی شکست خوردند و متفقین پیروز شدند. اما از مغلوبین، دو امپراطوری عثمانی و اتریش از هم پاشیده شدند و آلمان هم که باقی ماند اولاً تمام مستعمراتش را از دست داد-

یعنی منابع قدرت و ثروتش را- و ثانیاً خود آن هم بعدها در جنگ دوم جهانی شکست سختی خورد و تجزیه شد. از متفقین پیروز هم در واقع انگلیس و فرانسه و آمریکا بودند که نفع اصلی را بردند و غنائم را بین خود تقسیم کردند و روسیه تزاری هم به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تبدیل شد و به کلی حال و روزش تغییر کرد.

ثمره واقعی جنگ جهانی اول از هر نظر نصیب سرمایه‌داری یهود شد، چون هم دو دشمن قدیمی و قدرتمندش- عثمانی و روسیه از پا درآمدند و نابود شدند، هم دو دشمن دیگر- اتریش و آلمان- سرجایشان نشستند، هم بانک‌هایشان بیشترین قرض‌ها را به دولتهای پیروز و شکست خورده دادند- برای بازسازی - و عظیمترین سودها را بردند و هم مقدمات تأسیس دولت صهیونیستی را به دست آوردند.

در تاریخنگاری معمولی علت بروز جنگ را موارد زیر ذکر می‌کند:

- دشمنی فرانسه با آلمان بر سر نواحی آلزاس و لورن که در ۱۸۷۱ از دست داده بود،

- کشمکش روسیه و آلمان بر سر ناحیه بالکان که روسیه برای دست یافتن به دریای مدیترانه و آلمان برای تسلط اقتصادی به شرق نزدیک به آن نظر داشتند.

- رقابت شدید مستعمراتی و بحری آلمان و انگلستان^۱
 دیگری می‌نویسد: "نیمه دوم قرن نوزدهم که اصل
 حاکمیت ملی کاملاً استقرار یافته بود... در سراسر اروپا
 قلمروی باقی مانده بود که بتوان بخاطر تعدیلات آن از آن
 گذشت... فقط اروپای جنوب شرقی، یعنی سرزمین بالکان
 که متعلق به امپراطوری رو به زوال عثمانی بود، برای اقناع
 دول بلند پرواز باقی مانده بود... آلمانها خیال می‌کردند که
 حقشان توسط دولتهای رقیب و خصوصاً انگلستان ضایع
 شده و کلاه سرشان رفته است... انگلیسها از صنایع
 پیشرفته‌تر و محصولات مرغوبتر آلمانی ناراحت بودند و
 می‌خواستند نه فقط بر آلمان بلکه بر همه ملل عالم مسلط
 باشند.

فرانسویها از شکست ۱۸۷۰ از آلمانها و از دست دادن
 آلزاس و لورن ناراضی بودند، و در پی انتقام منتظر
 فرصت... روسها، مملو از احساسات ملی، یقین داشتند که
 حق به جانب آنهاست...^۲

چنانچه ملاحظه می‌شود در هیچ یک از این
 تاریخنگاریها این نکته نقل نمی‌شود که به هنگام خرید
 سهام کانال سوئز از خدیو مصر در سال ۱۸۷۷ به وسیله
 دیزرائیلی نخست وزیر وقت انگلستان، او مبلغ چهار

۱. دایرةالمعارف فارسی؛ ج ۱؛ ص ۷۵۵؛ ستون ۳.

۲. تاریخ تمدن غرب؛ ج ۲؛ صفحات ۳۳۹ تا ۳۴۳.

میلیون لیره از روچیلد وام گرفت با این قول و قرار که در همین منطقه یک دولت یهودی به وجود بیاید. و ایجاد چنین دولتی با حضور عثمانی امکان نداشت در حالی که پس از جنگ اول این امکان فراهم شد. در سال ۱۹۱۷ لرد بالفور وزیر خارجه انگلیس در نامه‌ای خطاب به روچیلد ایجاد کانون ملی یهود در فلسطین را وعده داد.

در هر حال فهرست وقایع جنگ به این قرار است که:
در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ ولیعهد اتریش با گلوله یکی از اهالی صربستان کشته شد.

در ۲۸ ژوئیه ۱۹۱۴ اتریش به صربستان اعلان جنگ داد و سلسله حوادث جنگ شروع شد.

آلمان به روسیه و فرانسه اعلان جنگ داد و به بلژیک حمله کرد.

انگلستان به آلمان اعلان جنگ داد.

آلمانی‌ها پس از بلژیک وارد خاک فرانسه شده تا فاصله کمی از پاریس پیش رفتند ولی متفقین آنها را عقب راندند. روس‌ها پس از اعلان جنگ به پروس شرقی حمله کردند.

انگلیس‌ها با تفوق دریایی، کشتی‌های آلمانی را به پایگاه‌هایشان عقب راندند.

ژاپن به دول مرکزی اعلان جنگ داد.

متصرفات آلمان در اقیانوس آرام را نیروهای ژاپن و

استرالیا و زلاندنو اشغال کردند و ناوگان آن کشور به اقیانوس اطلس عقب نشست (مستعمرات آفریقایی آن تا سپتامبر ۱۹۱۶ به تصرف متفقین در آمد).

دولت عثمانی در نوامبر ۱۹۱۴ به کمک آلمان و اتریش وارد جنگ شد و این امر به خوبی می‌رساند که عثمانی چندان توان و تمایلی به جنگ نداشته بلکه مجموع عوامل متعددی آن را به مذبیح می‌کشانده است.

در سراسر سال ۱۹۱۵ جنگ رودرو در سنگرهای خندقی و بدون نتایج فوق‌العاده ادامه داشت.

در فوریه ۱۹۱۵ آلمانها اعلان کردند که کشتیهای تجاری انگلیس را غرق خواهند کرد و انگلیسها هم کالاهای کشتیهای به مقصد آلمان را ضبط می‌کردند. در آوریل ۱۹۱۵ برای اولین بار از گاز سمی کلر استفاده شد.

در ۷ مه ۱۹۱۵ غرق یک کشتی انگلیسی به وسیله آلمانیها که عده‌ای مسافر آمریکایی داشت امکان آن را برای برنامه‌ریزان جنگ فراهم آورد که مقدمات روحی و تبلیغاتی ورود آمریکا به جنگ را زمینه چینی کنند. ایتالیا در ماه مه ۱۹۱۵ به اتریش اعلان جنگ داد با این امید که بر دریای آدریاتیک مسلط شود.

سپاهیان عثمانی در کانال سوئز، با انگلیسی‌ها درگیر شدند ولی توفیقی نیافتند. انگلیسها کوت‌العماره را اشغال

کردند و تا نزدیک بغداد پیش رفتند.

سال ۱۹۱۶ هم چندان تغییری در خطوط جنگ نداد. در این سال برای اولین بار از تانک استفاده شد. رومانی با اتکاء به روسیه وارد جنگ شد ولی آلمانها او را از پا درآوردند.

انگلیس در آوریل ۱۹۱۶ در کوت‌العماره از مقابل سپاه عثمانی عقب نشست. در این ماه تحت فشار آمریکا جنگ زیردریایی‌ها متوقف شد. در ماه مه ۱۹۱۶ بعد از نبرد ژوتلند (شبه جزیره دانمارک) نیروهای دریایی آلمان برای باقی مدت جنگ در پایگاههای خود ماندند. در همین ماه یک قرارداد سری بنام سایکس - پیکو بین فرانسه و انگلیس و با اطلاع روسیه بسته شد که طبق آن سرزمین عثمانی را بین خود تقسیم کردند.

از وقایع دیگر سال ۱۹۱۶ شورش اعراب حجاز بر علیه دولت مرکزی عثمانی به تحریک لورنس - جاسوس معروف انگلیس - بود که به نقاط دیگر خاورمیانه هم گسترش یافت. بعد از این شورش، شریف مکه اعلام استقلال کرده و خود را سلطان حجاز نامید و انگلستان هم از او حمایت مالی و سیاسی فراوان کرد.

در فوریه ۱۹۱۷ آلمانها جنگ زیردریایی را دوباره شروع کردند و آمریکا این موضوع را بهانه کرد تا وارد جنگ شود. در همین ماه متفقین کوت‌العماره و در ماه مارس بغداد را گرفتند.

در مارس ۱۹۱۷ احساسات ضد جنگ در روسیه، رژیم سلطنتی را ساقط کرد و در ۷ نوامبر همان سال بلشویکها به قدرت رسیدند و به سرعت به فکر انعقاد قرار داد صلح افتادند.

آوریل ۱۹۱۷ اوج جنگ زیردریاییها بود. آلمانها در این ماه ۱۹۶ کشتی انگلیسی را غرق کردند که رکودی در این نوع تهاجمها بود.

در همین ایام فرانسه با تلفات بسیار زیاد، بخشی از سرزمین اشغالی خود را از آلمان پس گرفت.

تا اکتبر ۱۹۱۷ ایتالیا کلاً موفق بود ولی در اکتبر و دسامبر مقهور آلمان و اتریش شد که نیروهای انگلیس و فرانسه به کمکش آمدند.

در دسامبر ۱۹۱۷ ژنرال آلن بی - یهودی انگلیسی - بیت المقدس (اورشلیم) را تصرف کرد.

در مارس ۱۹۱۸ آلمان آخرین تهاجم خود را سازمان داد ولی موفق نشد.

در ژوئن ۱۹۱۸ نیروهای آمریکایی برای اولین بار وارد جنگ شدند و این در حالی بود که متفقین در حال پیروزی بودند. ظاهراً آمریکاییها صبر کرده بودند تا نشانه‌های کامل پیروزی بروز کند تا برای تقسیم غنائم وارد معرکه شوند. حرکتی که عیناً در جنگ دوم جهانی هم تکرار شد.

در سپتامبر ۱۹۱۸ بلغارستان درخواست صلح کرد. در

این ماه آلبانی بر همه فلسطین مسلط شد. سوریه نیز اشغال گردید و قسطنطنیه هم بخطر افتاد. خط دفاعی آلمان شکافته شد، و در داخل آن کشور احساسات انقلابی بالا گرفت. پس از مذاکرات صلح و کناره‌گیری قیصر ویلهلم دوم، قرارداد متارکه جنگ به وسیله آلمان امضا شد. در ۳۰ نوامبر ۱۹۱۸ اتریش قرارداد متارکه جنگ را امضا کرد.

در ۱۱ نوامبر پس از مذاکرات صلح و کناره‌گیری قیصر ویلهلم دوم، آلمان قرار متارکه را امضاء کرد. سال ۱۹۱۹ سال امضاء قراردادهای صلح بود: آلمان، اتریش، بلغارستان، مجارستان...

"اما با دولت عثمانی هیچ گونه توافقی حاصل نشد" ^۱ در ۱۹۲۰ در شهر "سور" فرانسه پیمان صلحی بین سلطان محمد ششم و متفقین - به استثناء آمریکا و شوروی - بسته شد و به موجب آن امپراطوری عثمانی از بین رفت و فقط ترکیه فعلی باقی ماند. عراق و فلسطین شامل ماوراء اردن تحت قیمومیت انگلستان درآمد و سوریه و لبنان به قیمومیت فرانسه واگذار شد. سلطنت حجاز و جمهوری ارمنستان جدا شدند. از میر به یونان واگذار گردید و در قسمت اروپا، فقط شهر اسلامبول = قسطنطنیه در اختیار ترکیه باقی ماند. اقتصاد ترکیه هم عملاً تحت نظارت

متفقین قرار گرفت. سلطان محمد ششم در اسلامبول این پیمان را پذیرفت ولی کمال آتاتورک در آنکارا آن را رد کرد. دولت مرکزی اسلامبول متزلزل شد و ترکهای جوان قدرت گرفتند. آتاتورک با شوروی قرار داد جداگانه بست و بر یونان هم پیروز گردید.

در اول نوامبر ۱۹۲۲ مجلس ملی آنکارا سلطان محمد ششم را خلع کرد که در واقع به معنی انقراض خاندان سلطنتی بود. سپس اسلامبول هم به اشغال قوای ملیون درآمد و سلطان عثمانی پایتخت خود را ترک کرد ولی عبدالمجید دوم، پسر سلطان عبدالعزیز، به عنوان خلیفه روحانی در اسلامبول باقی ماند که آنهم در ۱۹۲۴ با رأی مجلس ملی لغو شد و عبدالمجید و کلیه خاندان آل عثمان از کشور خارج شدند.

پس از تجزیه عثمانی، متفقین باید در رأس کشور ترکیه کسی را می گذاشتند که کاملاً مقاصد آنها را عملی کند و در عین حال به نوعی هم چهره قهرمانی داشته باشد تا مردم از او متابعت کنند. آنها همه این عناصر و لوازم را در وجود شخصی بنام مصطفی کمال پاشا مشهور به آتاتورک^۱ جمع کردند. او اصلاً یهودی و از اهالی سالونیک بود- که از مراکز یهودیهاست- و سپس عضو فعال فراماسونری شد و نیز

۱. آتاتورک یعنی پدر ملت ترک.

عضو و رهبر حزب ترکهای جوان و کاملاً سرسپردهٔ اغراض و اهداف غربیها و سرمایه‌داری صهیونیستی. چنین شخصیتی برای آنکه وجیه‌المله و محبوب‌القلوب باشد، تدابیری لازم داشت. یعنی انگلیسها به نحوی عمل کردند که او را یک قهرمان و مبارز وطن‌پرست جلوه دادند. مثلاً "در جنگ جهانی اول در دفاع موفقیت‌آمیز از داردانل در سال ۱۹۱۵ - در مقابل انگلیسها نقش عمده‌ای داشت... در سال ۱۹۱۸ به اسلامبول احضار شد ولی سال بعد برای اجراء خلع سلاح نیروهای ترکیه بر طبق شرایط ترک مخاصمه به آناتولی اعزام گردید. مصطفی کمال که از شرایط سخت ترک مخاصمه سخت ناراضی بود به مبارزه برای استقلال ترکیه مصمم شد." گویی متفقین پیروز در جنگ جهانی آنقدر ضعیف شده‌اند که فقط یک شخص می‌تواند در راه استقلال مبارزه کند و از شرایط سخت ترک مخاصمه ناراضی باشد و موفق هم بشود. اما فکر می‌کنید آتاتورک با متفقین مبارزه کرد؟

"در ژوئن ۱۹۱۹ از آماسیا اعلامیه‌ای صادر کرده در آن حکومت سلطان و صدر اعظمش داماد فرید پاشا را که زیر نفوذ متفقین بود محکوم کرد... در جنگهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ خاک ترکیه را از یونانیان پاک کرد و مجلس ملی - که خود آتاتورک آن را در آوریل ۱۹۲۰ از میان فراماسونها تشکیل

داده بود، لقب غازی = جنگاور به وی داد... و این در شرایطی است که یونان در جنگ، همراه و هم‌سنگر متفقین بوده و همه آنها در مقابل عثمانی و ترکیه و آنها همیشه و همه جا از یکدیگر پشتیبانی می‌کردند. اما اینجا کارها را طوری ترتیب می‌دهند که آتاتورک قهرمان ملی و غازی قلمداد شود. از این عجیتر آنکه "در کنفرانس لوزان پیمان صلح دیگری با ترکیه منعقد گردید و این تنها موردی بود که یکی از دول مغلوب جنگ جهانی اول موفق به اصلاح شرایط تحمیلی متفقین گردید." و البته این هم یک چشمه دیگر از قهرمانیهای آتاتورک! آیا به راستی این آتاتورک بود که توانست برخلاف همه شکست خورده‌های جنگ این گونه حق مملکت خود را بگیرد یا آنها خود تشخیص داده بودند که یک بت جدید باید برای ترکیه ساخت؟^۱

کنفرانس لوزان در ۱۹۲۳ به دنبال پیمان سور در ۱۹۲۰ تعطیل شد. پیمان سور قرارداد صلحی بود که پس از پایان جنگ، متفقین بر دولت عثمانی تحمیل کردند که عملاً این دولت را از بین برد. بعد از اینکه آنها خاطرشان از جانب

۱. بعد از مرگ عبدالناصر هم در مصر عیناً چنین خیمه‌شب‌بازی باجرا درآمد تا از انورسادات یک قهرمان بسازد تا او بتواند برای اولین بار یک خیانت بزرگ به اعراب و مسلمانان بکند و با پیمان کمپ‌دیوید بزرگترین خدمت را به اسرائیل بنماید.

عثمانی راحت شد و پس از این که سلطان عثمانی، نشانه ضعف و فتور و سستی و انهدام مملکت شد و منفور مردم، آتاتورک بر سر کار آمد و با روی کار آمدن او، انگلیس و غرب اطمینان یافت که دیگر این مملکت در اختیار کامل آنهاست. لذا اکنون پرده دیگری از نمایش را باید شروع می‌کردند یعنی حکومت ناسیونالیستی کمال پاشا این پیمان سور را به رسمیت نشناخته و پس از پیروزی ترکان بر یونانیها و برافتادن بساط سلطنت در خاک عثمانی دولت کمال پاشا تقاضای صلح جدید کرد که پس از مذاکرات طولانی در ۱۹۲۳ امضاء شد. برطبق این پیمان چند قطعه از خاک ترکیه به آن بازگشت، ترکیه به قلمرو خود حق حاکمیت کامل یافت، حق نفوذ خارجی و کابیتولاسیونها ملغی شد و ترکیه از پرداخت غرامت جنگ معاف شد و همه اینها در مقابل این بود که - توجه کنید - "ترکیه متعهد شد که از هر ادعایی بر اراضی سابق دولت عثمانی در خارج مرزهای جدید دست بردارد و حقوق اقلیتها را تضمین کند." یعنی همان قراردادهای که در قرن نوزدهم بسته شده بود و اروپا می‌خواست به عثمانی تحمیل کند و علماء دین نمی‌گذاشتند. علاوه بر اینها آتاتورک، شخص مستبد و دیکتاتوری بود و به شدت با اعتقاد اسلامی مخالف و به کلی اندیشه دینی و اسلامی را از نظام حکومتی ترکیه جدا

کرد. او همچنین با فرهنگ و ادبیات اسلامی نیز به شدت عناد داشت و با تغییر حروف الفبا از عربی به لاتین و نیز تغییر تاریخ اسلامی به میلادی، چنان ضرباتی به ملت مسلمان ترک وارد کرد که هنوز که هنوز است جبران نشده است.

دومین مجلس ملی که اکثریت اعضایش از حزب خلق بود- و آتاتورک آن را تأسیس کرده بود - در ۲۹ اکتبر ۱۹۲۳ ترکیه را جمهوری اعلام کرد و آتاتورک را به ریاست جمهوری برگزید. عصمت اینونو نخست‌وزیر شد و آنکارا بعنوان پایتخت ترکیه انتخاب گردید.

در مارس ۱۹۲۴ بساط خلافت برچیده شد و بساط جمهوری پهن شد و بجای سلطان مستبد عثمانی که گهگاه زیر بار غرب نمی‌رفت و لاقلاً تظاهر به اسلام می‌کرد، رئیس جمهور دیکتاتوری نشست که از اسلام نفرت داشت و می‌خواست ترکیه را از "فرق سر تا نوک پا" غربی کند.

"حکومت مصطفی کمال، دیکتاتوری یک حزبی بود و وی از ابتداء کار به اجراء برنامه منظمی برای اروپایی سازی ترکیه اقدام کرد و مذهب را از سیاست تفکیک نمود. از اصلاحات داخلی او می‌توان ملی کردن شرکتهای خارجی، توسعه صنعت و کشاورزی، تأسیس بانکهای ملی، بسط وسائل ارتباطیه، منع فینه و چادر و تعدد زوجات، برقرار

کردن ارث مساوی با مردان برای زنان، اعطای حق رای به زنان، تغییر الفبا و اتخاذ تقویم گریگوری نام برد.^۱ در ۱۹۳۴ که استعمال اسامی خانوادگی به موجب قانون مقرر شد، مجلس ملی نام آتاتورک (پدر ملت ترک) را به مصطفی کمال اعطا نمود. آتاتورک اول بار در ۱۹۲۳ و سپس در ۱۹۲۷ و ۱۹۳۱ و ۱۹۳۵ به ریاست جمهوری ترکیه انتخاب شد و سرانجام در اسلالمبول در ۱۹۳۸ وفات یافت و بعد از او عصمت اینونو به ریاست جمهوری انتخاب گردید.

اینونو هم در انتخابات ۱۹۳۹، ۱۹۴۳ و ۱۹۴۶ در همین مقام باقی ماند. یعنی از روز اول تا ۱۹۵۰ جمهوری ترکیه یک روال و یکدست و در دست آتاتورک و اینونو ادامه یافت و مردمی که از دست استبداد سلاطین جور و در آرزوی آزادی با آنها مبارزه کرده بودند، در اثر جدایی از اسلام و علماء دین و امید بستن به روشنفکران غربزده فراماسون، با قیام و خون و فداکاری، البته از دست آن سلاطین آزاد شدند ولی به چنگ دیکتاتورهای جدیدی گرفتار آمدند که علاوه بر استبداد، بی دینی و کفر و فساد و

۱. خوب است امروز با یک نظر اجمالی و یا با تحقیق کامل معلوم کرد که نتایج آن "اصلاحات داخلی و ملی کردن شرکتها و توسعه صنعت و کشاورزی و ایجاد بانک و بسط وسائل ارتباطی و اعطاء آزادی زنان" چیست. چون فوائد جدا کردن دین از سیاست و تغییر الفبا و تغییر تقویم و ضدیت با اسلام را که داریم میبینیم به اغلب احتمال آن "اصلاحات" در واقع پرده استتاری برای انجام این فجایع بوده است.

وابستگی کامل به غرب را هم برایشان به ارمغان آوردند. دقیقاً و عیناً همان راهی که در مشروطیت هم طی شد و سلطان جبار قاجار، جای خود را به نظام فراماسون زده مشروطه غیر مشروعه داد و سپس گرفتار رضا خان قلدر شد. و چقدر رضا شاه و آتاتورک شبیه هم بودند و رفیق یکدیگر.

اکنون یک نکته گویای دیگر باقی مانده است و آن نقش آمریکا در همه این قضایاست. باز هم کمی به عقب برمی گردیم و اوضاع و احوال را مورد توجه قرار می دهیم. آمریکایی ها آنقدر در تنظیم برنامه های جنگ اول به خود اطمینان داشتند که رئیس جمهورشان، وودرو ویلسن، "روز هشتم ۱۹۱۸ طی پیامی به کنگره آمریکا مواد چهارده گانه را اعلام کرد." این مواد نظر آمریکا و توصیه های آن کشور برای صلح و حد و مرز کشورها و ایجاد جامعه جهانی و نظام واحد بین المللی بود و برای یک کشورها درگیر در جنگ تعیین تکلیف کرده بود - البته با قیافه دموکراسی و بشر دوستی و بسیار حق بجانب - و در مورد دولت عثمانی در بند ۱۲ گفته بود: "به قسمتهای ترک امپراطوری فعلی عثمانی باید حاکمیت مصون تضمین شده ای داده شود. اما سایر ملیتها که اکنون تحت حکومت ترکها هستند باید امنیت بلاشکی در زندگی و فرصت بکلی بلامنازعی در تحولات خودمختاری به

دست آورند و بغاز داردائل باید همواره به عنوان معبر آزاد کشتیها و تجارت تمامی ملل به موجب تضمینات بین‌المللی باز باشد.^۱ اولاً هنوز جنگ تمام نشده آمریکا کل برنامه آینده و سرنوشت عثمانی را ترسیم می‌کند.

ثانیاً دقیقاً همان حرفی را می‌زند که سرهنگ لورنس انگلیسی در میان اعراب مشغول انجام آن است.

ثالثاً آن قدر به قضایا مطمئن است که تازه بعد از شش ماه، لشگر به اروپا می‌فرستد و عملاً وارد جنگ می‌شود.

رابعاً این برنامه و انطباق کامل آن با مطامع انگلستان به خوبی نمایشگر یکپارچگی عمیق اهداف پنهانی یهود و صهیونیسم است که در این هر دو کشور پایگاه بسیار مستحکم و نیرومند دارد.

علت این اطمینان خاطر رئیس جمهور آمریکا، علاوه بر محاسبات معمول سیاسی، آن است که در سال قبل، یعنی در ۱۹۱۷ روسیه تزاری در هم ریخته و نظام مارکسیستی باب طبع سرمایه‌داران یهودی آمریکایی^۲ و ایضاً به خرج آنها در آنجا ایجاد شده؛ اعلامیه بالفور هم ایجاد کانون ملی یهود را در سرزمین فلسطین به قیومیت انگلیس اعلام کرده و نیز با ایجاد شورای روابط خارجی برنامه‌ریزی برای

۱. تاریخ تمدن غرب، ج ۲، ص ۳۶۳.

۲. رجوع شود به کتاب: هیچکس جرأت ندارد آن را توطئه بنامد؛ نوشته گاری آلن، ترجمه عبدالخلیل حاجتی.

آینده جنگ بطور کامل انجام شده است.
 آیا نباید حدس زد که اساساً جنگ جهانی اول از ابتدا
 برای رسیدن به همین هدفها بوجود آمد؟
 به یاد بیاوریم که جنگهای قرن نوزدهم - و منجمله
 جنگ کریمه - را بانکدار معروف یهودی - روجیلد - هزینه
 می کرد و هم او بابت وام دادن به دیزرائیلی برای خرید
 سهام کانال سوئز، قول ایجاد یک کشور و دولت یهودی را
 در فلسطین از نخست وزیر انگلستان می گرفت و اعلامیه
 بالفور هم خطاب به او صادر شد که:
 "لرد روجیلد عزیزم!

در کمال خرسندی از طرف دولت انگلیس مراتب ذیل
 را که در کابینه به نفع نهضت صهیونی طرح و تصویب شد
 به اطلاع شما می رسانم: دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس،
 تأسیس کانون ملی یهود را در فلسطین با حسن نظر تلقی
 می کند و برای تسهیل این منظور از سعی و مجاهدت دریغ
 نخواهد شد..."^۱

۱. تاریخ اورشلیم؛ سید جعفر حمیدی؛ انتشارات امیرکبیر؛ سال
 ۱۳۶۴؛ صفحه ۲۵۱.

تکه پاره‌ها

شکلی که خاورمیانه امروز دارد، شکلی است که پس از جنگ جهانی اول به دست فاتحان ترسیم شده؛ همان فاتحان که با راه انداختن جنگ جهانی، یک گام بلند به سوی اهداف دراز مدت خویش برداشتند.

هدف غرب، برچیدن نظام سنتی و ایجاد و استقرار حکومت جهانی است. اما غربیها بخوبی می‌دانند که مسلمانان بدلیل ماهیت اعتقادی‌شان برای غرب خطرناکند و تجربه قرون نشان داده است که به راحتی نمی‌توان بر آنان مسلط شد. لذا نوع حرکت‌های استعماری در جوامع اسلامی از پیچیدگی ویژه و عجیبی برخوردار است. یک نگاه اجمالی به کشورهای از اندونزی تا هند و پاکستان و از ایران تا خاورمیانه و مصر و آفریقا، نشان می‌دهد که با چه تدابیر خاصی در طی چند قرن و با چه مداومت و استمراری، کوشش همه جانبه استعمار صرف نابود کردن روح و اندیشه و فرهنگ اسلامی شده است. اما از آنجا که

خاورمیانه، قلب تپنده سرزمین اسلامی و مرکز و مهبط این دین الهی است، بیشترین کوششهای غریبان هم درست در همین جا صرف مبارزه با اسلام شده است.

بعد از جنگ جهانی اول و شکست و اضمحلال دولت عثمانی و تکه پاره شدن آن، دولت انگلستان و تشکیلات فراماسونری و سرمایه‌داری یهود و صهیونیسم، یک عده دولتهای ضعیف و نوکرصفت و سرسپرده را بر رأس کشورهای کوچکی قرار دادند تا احساسات دینی و آزادیخواهی مردم این منطقه را مهار کرده و به انواع طرق راه را برای پیاده کردن بزرگ‌ترین نقشه توطئه‌گرانه استعماری هموار کنند. آنها از مدتها قبل به این نتیجه قطعی رسیده بودند که برای سوار شدن کامل بر مرکب قدرت سیاسی و ایجاد حکومت جهانی باید بر خاورمیانه مسلط شوند و برای این مقصود علاوه بر دولتهای مزدور و سرسپرده، باید دولت مشخصی هم از خود داشته باشند. لذا باید به نحوی عمل می‌شد که همه این عناصر حفظ شود. یعنی:

۱ - ایجاد قدم به قدم مرکزی برای صهیونیستها و تبدیل تدریجی آن به یک کانون قدرت و سپس سر هم کردن یک دولت رسمی صهیونی.

۲ - حمایت وسیع و همه‌جانبه قدرتهای بزرگ از این جریان.

۳ - زمینه چینی یک توجیه تبلیغاتی جهانی و حقوقی

برای این توطئه.

۴ - ایجاد دولتهای مزدور در منطقه.

۵ - مهار همه جانبه ملت‌های منطقه به وسیله دولتهایشان

مراحل فوق یک به یک عملی شد. یعنی ابتدا درست در بحبوحه جنگ در سال ۱۹۱۷ از جانب دولت ابر قدرت آن روز - انگلستان - و به امضاء وزیر خارجه وقت آن کشور - لرد بالفور - یک اعلامیه صادر شد که در آن ایجاد یک "کانون ملی یهود" را تجویز کرده بود. این در حالی بود که از سالها قبل تبلیغات عظیم و وسیع یهودیها در اروپا، صرف توجیه لزوم و چاره‌ناپذیری مرام صهیونیسم و ضرورت ایجاد یک دولت یهودی شده بود.

پس از جنگ، غیر از سرزمین فعلی ترکیه - که در آن یک دولت لائیک و ناسیونالیست به دست یک دیکتاتور فراماسون یهودی‌الاصل ضد اسلام تأسیس و راه اندازی شده بود - بقیه قسمت‌ها، میان فرانسه و انگلستان تقسیم شد. البته با نام پدرانۀ قیمومیت!

"طبق عهدنامه سور، ترک‌ها در اروپا فقط قسطنطنیه و باریکه زمینی در گرد آن را داشتند و در آسیا فقط مرکز اصلی خود آناتولی (آسیای صغیر، همین ترکیه فعلی) را در اختیار داشتند. بقیه امپراطوری، به شرح زیر تجزیه شده بود: حجاز یا کشور بیابانی و فتودال عربستان، مستقل شناخته شد و بلافاصله به دنبال نام حکمران خود -

ابن سعود- به نام عربستان سعودی معروفیت پیدا کرد. بین‌النهرین (عراق) و فلسطین به عنوان تحت‌الحمايه به انگلستان داده شد و لبنان و سوریه به همین عنوان به فرانسه سپرده شد.^۱

سهم انگلستان، یعنی فلسطین و توابع، درست همان نقطه‌ای بود که باید کانون ملی یهود در آن ایجاد شود. یک تشکیلات بین‌المللی هم به نام "جامعه ملل" سرهم‌بندی شد که تنها کارش تصویب و تأیید حق قیمومیت انگلستان بر فلسطین و کانون ملی یهود بود.

در واقع به نام جامعه ملل و با سوء استفاده از روابط و حقوق بین‌المللی، به این توطئه، رنگ قانونی و جهانی دادند. در مورد ایجاد دولتهای مزدور هم کار مطابق برنامه پیش رفت. یعنی سران همان قبائلی که در اواخر دوران عثمانی، به تحریک انگلستان و با داعیه قومی و ملی بر علیه دولت عثمانی علم مخالفت برداشتند، بعد از جنگ و شکست و انهدام امپراطوری عثمانی، شاهان و سلاطین و شیوخ و حکمرانان این مناطق و گوش به فرمان و مطیع ارباب شدند.

برای اینکه با این دسته از مأموران و مزدوران استعمار بیشتر آشناشویم، درواقع باید تاریخ مختصر کشورهای جدید خاورمیانه را پس از جنگ جهانی اول به اختصار مرور کنیم:

۱. تاریخ تمدن غرب، ترجمه پرویز داریوش؛ جلد دوم، صفحه ۳۶۹.

مصر

سرزمین مصر گرچه در قرن نوزدهم و حتی تا اوایل قرن بیستم رسماً جزو امپراطوری عثمانی بود، ولی عملاً تحت نفوذ و سلطه انگلیس اداره می‌شد. در ۱۸۸۱ و ۱۸۸۲ به دنبال یک نهضت اسلامی و مردمی وسیع، که در اثر روشنگریهای سید جمال‌الدین اسدآبادی به راه افتاده بود، به وسیله قوای نظامی انگلیس، سراسر مصر اشغال شد و تا ۱۹۰۷ به وسیله لرد کرومر، مأمور برجسته انگلیس، تحت سلطه کامل انگلستان درآمد و "در آغاز جنگ بین‌المللی اول، دولت انگلیس طوری بر مصر مسلط بود که اعلامیه ۱۸ دسامبر ۱۹۱۴ آن دولت دایر بر اینکه: مصر تحت‌الحمایه انگلیس است، به کلی زائد به نظر می‌رسید".^۱ در این ایام، سربازان هندی تحت امر انگلیس حفاظت از کانال سوئز را به عهده گرفتند و کشور مصر به صورت پایگاه اصلی مبارزات متشکل علیه عثمانی درآمد.

بعد از جنگ در ۱۹۱۹ یک نهضت استقلال طلب اما ناموفق درگرفت و عاقبت در ۱۹۲۲ این کشور مستقل شد و فوآد اول پادشاه آن گردید و در عین حال نیروهای نظامی انگلیس همچنان در مصر باقی ماندند. در ۱۹۳۶ انگلیس همه ارتش خود را از مصر خارج کرد مگر از کانال سوئز.

۱. تاریخ خاورمیانه؛ ژرژ لنچافسکی؛ ترجمه هادی جزایری؛ انتشارات اقبال؛ ۱۳۳۷؛ صفحه ۳۹۸.

در تمامی این وقایع و از همان اواخر قرن نوزدهم تا اینجا و از این به بعد نیز، همیشه مبارزات مردم و فداکاریهای آنان، زمینه اصلی همه این تغییر و تبدیلهای بود و کوشش انگلیس همراه با مزدوران داخلش مصروف شکستن اراده مردمی بود که مسلمان بودند و از استعمار و کفر و ظلم و صهیونیسم و توطئه‌های رنگارنگ آنها متنفر و منزجر، و قصد داشتند به آزادی و استقلال برسند.

در سال ۱۹۳۷ فوآد جای خود را به فاروق داد که اینهم مثل قبلی و مانند بقیه حکمرانان، از عوامل مورد اعتماد انگلیس بود.

با شروع جنگ جهانی دوم، آلمان و ایتالیا مکرراً کوشیدند که کانال سوئز را در اختیار بگیرند و در ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۲ نیروهای انگلیسی با به کارگیری مصریان، در جنگ بر علیه قوای آن دو کشور، به توفیقاتی نائل شد.

بعد از جنگ دوم جهانی و پس از شکست اعراب در مقابل اسرائیل در ۱۹۴۸، احساسات ملی مردم مصر چنان اوج گرفت که عاقبت فاروق به دست افسران ارتش مصر در ۱۹۵۲ ساقط شد و در ۱۹۵۳ رژیم سلطنتی به جمهوری مبدل گردید. اولین رئیس جمهور، محمد نجیب، افسر عالیرتبه مصر بود که در سال بعد به وسیله عبدالناصر ساقط گردید و از این به بعد مصر تحت رهبری ناصر بصورت صف مقدم و رهبر کشورهای عربی در برابر اسرائیل درآمد.

پس از فوت ناصر، معاونش انورسادات و پس از این یکی، مبارک رئیس جمهور مصر شد.

عربستان

مؤسس دولت عربستان سعودی، عبدالعزیز سوم ابن سعود است. او در ۱۹۰۴ خود را امیر نجد و امام وهابیه خواند. در جنگ جهانی اول، انگلیس او را به عنوان حکمران مستقل نجد شناخت و کمک مالی فراوانی هم به او کرد. پس از جنگ، ابن سعود، شریف مکه را مغلوب کرد و آل رشید را برانداخت و در سال ۱۹۲۶ خود را رسماً پادشاه حجاز و نجد و در ۱۹۳۲ م. = ۱۳۵۱ ه. ق. پادشاه عربستان سعودی اعلام کرد.

تا سال ۱۹۲۶ که ابن سعود بالاخره قدرت خود را بر سراسر عربستان گسترش داد، این سرزمین به علت فقر و حالت بیابانی و اجتناب از بیگانگان، به مقتضای تعصب وهابیه‌گری، از باقی عالم مجزا بود. تنها ممالک خارجی که ابن سعود با آنها روابطی داشت ترکیه و انگلیس بود. شاه شدن ابن سعود او را با اوضاع و احوال جدید و رودررویی با دیگر کشورها مواجه ساخت و مجبور شد در وضع خود تجدید نظر کند.

شوروی اولین کشوری بود که عربستان را به رسمیت

شناخت^۱ و انگلیس و فرانسه هم کمی بعد. ابن سعود مجبور بود با غرب رابطه داشته باشد و این روابط، وهابیهای متعصب را متعجب می‌کرد. اینها در پذیرفتن مظاهر تمدن جدید از قبیل اتومبیل و هواپیما و تلفن و غیره مقاومت می‌کردند و همین رفتار، علاوه بر خسارتهای فراوان در داخل ملل اسلامی، موجب شدیدترین تبلیغات سوء برای اسلام و مسلمانان در میان کشورهای دنیا بود. در هر حال اجبار ارتباط با غرب و سلطه غریبه‌ها بر حکام سعودی این مسائل را به تدریج عوض کرد، اما، مخالفت آنها با دیگر فرق اسلامی، همچنان دست نخورده باقی ماند.

مثلاً یکی از اجداد سعودیها که با عنوان سعود کبیر از او تجلیل می‌کنند، همان کسی است که کربلا را تاراج کرد و اماکن مقدسه اسلامی را تخریب و اکثر مردم آن نقاط - و مخصوصاً شیعیان را - قتل عام نمود (در سال ۱۲۱۶ ه. ق. = ۱۸۰۱ م.) و در ۱۲۲۰ ه. ق. مدینه مکرمه را گرفته و مقابر مقدسه را ویران کرد و زیارت اماکن مقدسه را ممنوع ساخت و مذهب وهابی را نشر داد. می‌بینیم پس از یکصد و هشتاد سال، این رفتار وحشیانه و ضد اسلامی هنوز هم در میان وهابیها با قوت و شدت وجود دارد. اما ارتباط با غرب و تقلید از زندگی مادی و ظاهری آنها بطور مداوم در میان

۱. جالب اینکه در موقع به رسمیت شناختن اسرائیل در ۱۹۴۸ هم آمریکا و شوروی اولین کشورها بودند.

این خاندان رواج یافت و هیچ مشکلی ایجاد نشد. حرمت توتون و تنباکو که از سنتهای وهابی بود، به دست فراموشی سپرده شد؛ رادیو رفته رفته به پخش موسیقی پرداخت؛ هوایما به کار گرفته شد و...

رقابت بین خاندان آل سعود و خاندان هاشمی - که در عراق و اردن به سلطنت رسیدند - در زمان ابن سعود عموماً ادامه داشت؛ اگر چه سعی می‌شد که چندان علنی نشود. در واقع انگلستان که از این دو خاندان حمایت می‌کرد و به هر دو کمک می‌نمود و آنها را در مقابل عثمانی بسیج و تسلیح می‌کرد و برای هر دو هم بساط پادشاهی جور کرده بود، در عین حال آنها را در رقابت دائم قرار میداد تا زمینه اتحاد در مقابل اسرائیل برای بعدها و همیشه از بن و بنیاد منتفی باشد و اینها همیشه درگیر مخاصمات و دشمنی‌های قوم و قبیله‌ای خود باشند.

در سال ۱۹۳۴ بین عربستان و یمن جنگی در گرفت که با پیمان طائف قطع گردید. در ۱۹۵۲ بر سر واحه بریمی و به احتمال وجود نفت با عمان و مسقط و ابوظبی درگیری پیش آمد و جالب اینکه این بار انگلیس از آن سه دفاع می‌کرد. در ۱۹۶۱ بر سر ادعای عراق بر مالکیت کویت، باز قشون‌کشی شروع شد. روابط سعودی با مصر هم در تمام مدت حیات ناصر تیره بود.

در زمان ابن سعود منابع سرشار نفت عربستان کشف

شد و از آنجا فاجعه دیگری برای حرمین شریفین و دنیای اسلام شروع گردید که خود داستان غم‌انگیز دیگری است. در جنگ جهانی دوم، ابن‌سعود با آنکه طرفدار غرب بود ولی بی‌طرف ماند اما در اواخر جنگ و برای آنکه بتواند عضو سازمان ملل متحد شود، با فشار غرب به آلمان اعلان جنگ داد - ۱۹۴۵ - در پیوستن به اتحادیه عرب در همین ایام هم ابن‌سعود مدتی تردید داشت اما عاقبت با پیوستن به آن، داعیه رهبری آن را نیز علنی کرد.

ابن‌سعود با آن ماهیت و سابقه‌ای که داشت، برای مهار احساسات ضد اسرائیلی مردم، خود را یکی از پیشوایان حرکت ضد صهیونیستی نشان می‌داد.

عبدالعزیز سوم ابن‌سعود در سال ۱۹۵۳ مُرد و پسرش - سعود ابن عبدالعزیز یا ملک سعود - به سلطنت نشست. او هنگام مرگ پدر ۵۳ ساله و وزیر خارجه دولت سعودی بود. ملک سعود در سال ۱۹۵۷ یک پیمان نظامی با آمریکا منعقد کرد و با وجود عایدات سرشار نفت در ۱۹۵۸ گرفتار بحران مالی شد. ملک سعود از روز اول حکومت، با برادرش فیصل در رقابت و اختلاف بود و گاه به او ریاست می‌داد و گاه او را عزل می‌نمود.

این دو برادر به هیچ وجه با یکدیگر شباهت نداشتند. ملک سعود با اخلاق وهابی پرورده شده بود و منسوبان فراوانی در میان قبایل بدوی داشت. اما فیصل بیشتر در

شهرهای حجاز زیسته بود و به سفرهای خارج رفته بود و افراد تجددطلب، طرفدار او بودند. ثروت ناگهانی نفت که پس از جنگ دوم به عربستان سرازیر شده بود و حضور خارجی‌ان فراوان - که در کار استخراج نفت مشغول شده بودند - در رفتار و کردار و دید و بینش و روابط مردم آثار شدیدی ایجاد کرد که با بدویت و هابیگری نمی‌خواند و بیشتر به نفع غربزدگان و فیصل بود. گذشته از اینکه نقشه‌های استعماری آمریکا و انگلیس و اسرائیل هم روابط و اوضاع جدیدی را اقتضا می‌کرد. در هر حال در سال ۱۹۵۵ ملک سعود بناچار قوه مجریه را به فیصل سپرد اما چندی بعد او را عزل کرد. باز در سال ۱۹۶۲ و ۱۹۶۳ فیصل عهده‌دار قوه مجریه شد و عاقبت هم با عزل ملک سعود در ۱۹۶۴ ملک فیصل رسماً به سلطنت رسید.

آمریکا در این سالها و از آن به بعد تا امروز مؤثرترین قدرت تعیین کننده خارجی در عربستان به شمار می‌رود.

اردن

سرزمین اردن در ۱۹۲۰ جزئی از مملکت سوریه شد. در ۱۹۲۳ به صورت امیرنشین نیمه مستقل زیر فرمان عبدالله ابن حسین هاشمی در آمد. در موافقتنامه ۱۹۲۸ تفوق انگلستان در آن کشور و حق داشتن پادگان نظامی برای انگلیس شناخته شد. در ۱۹۴۶ قیمومیت انگلستان بر اردن

پایان یافت و استقلال اردن اعلام شد.

عبدالله ابن حسین هاشمی - ملک عبدالله - نخستین پادشاه اردن است - از ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۱ (مطابق با ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۰ ه.ق). او متولد مکه و دومین پسر شریف مکه و برادر ارشد فیصل پادشاه عراق بود. در اوائل عمر در اسلامبول و در بار سلطان عبدالحمید دوم روزگار را گذرانیده بود و از ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۴ نماینده حجاز در پارلمان عثمانی بود. در جنگ جهانی اول که عربها بر ضد عثمانی قیام کردند او در خدمت لورنس - مأمور انگلیسی - بود و انگلستان او را امیر اردن ساخت. در آن هنگام اردن جزء فلسطین و تحت قیمومیت بریتانیا بود. وی با کمک مالی و نظامی انگلیس به اداره امور پرداخت و در جنگ دوم بر علیه مفتی بیت المقدس با انگلیس متحد شد.

در ۱۹۴۶ و استقلال اعطایی انگلستان به اردن، عبدالله به سلطنت نشست و در ۱۹۴۸ برای اقناع احساسات مردم و کنترل خشم آنان، نیروهای نظامی به مرز اسرائیل فرستاد و با ترک مخاصمه سازمان ملل مخالفت کرد. از آن سوی با طرح اتحادیه عرب برای تأسیس دولتی فلسطینی مخالف بود و نواحی مورد نظر را به قلمرو خود منضم کرد (در ۱۹۵۰) و اختلاف اسرائیل با اعراب تبدیل به اختلاف اردن با فلسطین و اتحادیه عرب شد. ملک عبدالله مطابق معمول شاهان، حرف‌های گنده گنده هم می‌زد. او خیال

داشت که با کمک انگلیس دولتی به نام "سوریه بزرگ" تشکیل دهد شامل: اردن، فلسطین، سوریه و لبنان. این طرح از یک سو برای فریب مسلمانان و اعراب بود و از سوی دیگر تظاهری در مقابل طرح تشکیل اسرائیل بزرگ و در عین حال ارضاء شهوت خود بزرگ بینی شاهانه خود او.

در سال ۱۹۵۱ ملک عبدالله در مسجدالاقصی بقتل رسید و پسرش طلال جانشین او شد. طلال از اروپا بازگشته بود و تا اوت ۱۹۵۲ سلطنت کرد و ظاهراً به سبب بیماری روانی استعفا کرد و پسر ارشد او ملک حسین جایش را گرفت. این ملک حسین هم وقتی به سلطنت انتخاب شد در آکادمی نظامی سند هرست انگلیس مشغول تحصیل بود. ملک حسین بیش از چهل سال شاه اردن و خدمتگزار غرب و صهیونیستها بود.

عراق

ظهور کشور جدید عراق با قرارداد متارکه جنگ در اکتبر ۱۹۱۸ آغاز می شود. در اینجا نیز مانند سایر ولایات عربی تحت حکومت عثمانی، از مدتها قبل عملیات پنهانی برای رهایی از استیلای عثمانی آغاز شده بود و گرچه انگلستان خود در دامن زدن به این جریان دست و بلکه دستها داشت اما از استقلال بعضی گروهها و مخاصمات برخی از رهبران این گروهها دچار سوءظن شده و آنان را مورد تعقیب و تبعید

قرار داد. در ۱۹۲۰ قیمومیت انگلیس بر عراق برقرار شد و حکومتی به ریاست سید عبدالرحمن گیلانی تأسیس گردید. در ۲۳ اوت ۱۹۲۱ امیر فیصل - سومین پسر حسین ابن علی، پادشاه حجاز - با عنوان ملک فیصل اول به تخت سلطنت نشست.

در مارس ۱۹۲۴ مجلس مؤسسان و سپس قانون اساسی مصوب، عراق را کشور مستقل سلطنتی پارلمانی اعلام نمود.

در ژانویه ۱۹۲۶ موصل به عراق ملحق شد. در اکتبر ۱۹۳۲ قیمومیت لغو و عراق به طور رسمی در جامعه ملل پذیرفته شد. در ۱۹۳۳ غازی اول، پسر فیصل به سلطنت رسید و پس از شش سال در یک حادثه اتومبیل جان سپرد و پسرش غازی دوم سلطان عراق شد و چون سن و سالش کم بود، دایی اش عبدالاله نایب السلطنه شد - در سال ۱۹۳۹ -

غازی دوم در ۱۹۵۳ به سن بلوغ رسید و به نام فیصل دوم بر تخت نشست ولی تا ۱۹۵۸ بیشتر دوام نکرد و در این سال در یک کودتا بقتل رسید. در طول مدت سلطنت او در واقع عراق مستعمره انگلستان بود و مبارزات مردم به رهبری روحانیت شیعه از صفحات درخشان تاریخ انقلاب اسلامی در عراق است.

در قراردادهای ۱۹۲۲، ۱۹۲۶، ۱۹۳۰ پارلمان عراق

تحت فشار انگلیس و بر خلاف خواست عمومی مردم، نوعی اتحاد را با انگلستان تصویب می‌کرد که به جای عنوان گزنده و تحریک‌آمیز قیومیت، عنوان "مشاوره" را به انگلستان می‌داد و به آن معنی بود که انگلیس حق دارد در امور داخلی مورد مشاوره قرار گیرد. در امور خارجی هم که سلطه کامل از آن انگلیس بود. در ۱۹۵۵ با پیمان بغداد نوعی تساوی حقوق ظاهری تأمین شد و در تمام این جریانات مردم مسلمان چنان مبارزات سختی را ادامه می‌دادند که استعمار مجبور شد برای مخدوش کردن این حرکتها، گروهها و گروهکهای مختلف درست کند تا مردم در انتخاب راه مبارزه سردرگم باشند. در این دوران در عراق اندیشه‌های ناسیونالیستی، سوسیالیستی، لیبرالیستی، و غیره به وفور وجود داشت و قابل توجه است که در میان کشورهای خاورمیانه تنها در عراق بود که این موج عظیم و خروشان بیش از جاهای دیگر برخاسته بود. اینهم قطعاً به دلیل حضور روحانیون و حوزه علمیه نجف و حرکتهای اصیل اسلامی بوده است.

مجموعه این عوامل باعث شده بود که دو حزب بیش از دیگران نمایش قدرت بدهند. حزب "الاتحادالدستوری" که طرفدار نوری‌سعید بود و دیگری "حزب الوطنی". دربار خودکامه شاه و پلیس قوی و بحرانه‌ها و سرکوبها و جریانات پرتلاطم سیاسی و اجتماعی هم بطور مداوم در حرکت بود

و بین سالهای ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۱ هفت بار موجب طغیانهای قبایل مقارن با شورشهایی در ارتش شد. احساسات ضد انگلیسی هم به علت حمایت آن کشور از صهیونیسم و سلطه و ستم آن بر مملکت بطور مداوم وجود داشت و اوج می گرفت. در ۱۹۴۱ رشید عالی گیلانی کودتا کرد ولی به وسیله قوای انگلیس در هم کوبیده شد.

در ۱۹۴۳ عراق به دولتهای محور اعلان جنگ داد و وارد جنگ جهانی دوم گردید و در ۱۹۴۵ عضو سازمان ملل شد. عراق در "اتحادیه عرب"^۱ در مقابل مصر قرار گرفت و طرفدار غرب بود. در ۱۹۵۵ با ترکیه پیمانی بست که با پیوستن انگلیس و ایران و پاکستان و شرکت آمریکا به عنوان پیمان بغداد معروف شد (و بعدها با خروج عراق به صورت پیمان سنتو درآمد). حمله مشترک انگلیس و فرانسه و اسرائیل به سوئز در ۱۹۵۶ و احساسات شدید مردم، نزدیک بود که این پیمان را در هم بریزد که باز با توسل به ایده آلهای و تبلیغات وسیع و غربزدگی، جلو قضیه گرفته شد.

۱. اتحادیه عرب در مارس ۱۹۴۵ با پیمانی میان اردن، سوریه، عراق، عربستان، مصر و یمن در قاهره تشکیل شد و لیبی در ۱۹۵۳ به آن پیوست و سودان در ۱۹۵۶ و تونس و مراکش در ۱۹۶۸. غرض از تشکیل آن حفظ تمامیت ارضی و تعاون بین اعضاء بود. این اتحادیه از ۱۹۵۴ تحت نفوذ مصر و عبدالناصر قرار گرفت و در ۱۹۵۸ از طرف سازمان ملل به عنوان یک اتحادیه محلی شناخته شد.

در ۱۹۵۸ و با اتحاد مصر و سوریه، عراق هم با اردن متحد شده و اتحاد عربی را تشکیل داد. امادر ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ عبدالکریم قاسم کودتا کرد و بسیاری از قضایا در هم ریخت. عبدالکریم قاسم در ۱۹۴۱ در دفاع از موصل در برابر نیروهای بریتانیا و قبل از آن در ۱۹۳۹ در ستاد ارتش عراق خدمت کرده و به سبب شجاعت و لیاقت در جنگ با کردها و نیز در جنگ ۱۹۴۸ در فلسطین، نشانهای نظامهای متعدد گرفته بود. وی با کودتای نظامی ۱۹۵۸ نخست‌وزیری و فرماندهی کل قوا را به دست گرفت. در این کودتا در یک روز همهٔ اعضاء خاندان سلطنتی و نوری سعید، به قتل رسیدند. قاسم کمونیست نبود ولی در زمان او کمونیستها در عراق رشد کردند. او همهٔ احزاب را منحل کرد و از پیمان بغداد خارج شد و به شوروی نزدیک گردید.

در ۱۹۶۱ عراق مدعی مالکیت خاک کویت گردید ولی دیگر کشورهای عربی مخالفت کردند و عراق از جامعه عرب خارج شد و با آمریکا قطع رابطه کرد چون کویت را به رسمیت شناخته بود. در این حال قیام کردها شروع شد و اوج گرفت.

در سپتامبر ۱۹۶۲ که سوریه از مصر جدا شد، مصر به عراق نزدیک و در ژوئن همان سال قرارداد تجارتنی بین دو کشور بسته شد. در این حال، سیاستمداران عراق به دو گروه تقسیم شده بودند. عده‌ای طرفدار مصر و اتحادیهٔ

عرب و گروهی حامیان کردها و کمونیستها. اختلاف عبدالکریم قاسم با برخی همکاران اولیه‌اش و سوءقصد به وی موجب برکناری عبدالسلام عارف و رشید عالی گیلانی شد. شورش شدید مارس ۱۹۶۱ کردستان نیز سرکوب گردید ولی در ۸ فوریه ۱۹۶۳ عبدالسلام عارف کودتا کرد و قاسم را سرنگون کرد.

عبدالسلام عارف با مستشاران نظامی انگلیس در عراق همکاری نزدیک داشت. در کودتای ۱۹۵۸ از دستیاران نزدیک عبدالکریم قاسم بود و پس از روی کار آمدن او، معاون وی شده بود. در آن موقع، عارف از هواخواهان ناصر و عضو حزب سوسیالیست بعث و طرفدار اتحاد با مصر بود اما به تدریج روابطش با قاسم تیره شد و این اختلاف تا آنجا پیش رفت که دستگیر و زندانی و محکوم به اعدام گردید (به جرم سوءقصد به قاسم) ولی قاسم او را بخشید. در سال ۱۹۶۳ پس از کودتای عبدالسلام عارف، قاسم دستگیر و به وضع فجیعی به قتل رسید. سه سال بعد - در ۱۹۶۶ - خود عارف در یک سانحه هوایی مقتول شد و برادرش عبدالرحمن عارف بجایش نشست.

عبدالرحمن عارف از ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۸ رئیس جمهور عراق بود. او در فنون نظامی تحصیل کرده بود و مدارج نظامی را طی کرده و مانند برادرش در کودتای ۱۹۵۸ قاسم شرکت داشت و در برانداختن قاسم نیز در ۱۹۶۳ سهیم بود.

عبدالرحمن عارف، خود در یک کودتای نظامی در سال ۱۹۶۸ - تیر ماه ۱۳۴۷ - سرنگون شد.

با یک مرور سریع به اوضاع عراق به روشنی می‌توان دید که دشمنان اسلام با احساس خطر از جانب مردم مسلمان و روحانیت آگاه و در صحنه، طوری حوادث را یکی پس از دیگری سازمان دادند که مردم به خیال مبارزه با انگلیس و غرب و آمریکا و اسرائیل، به دامن کمونیستها بیفتند و در مخالفت با مارکسیسم همراه حزبه‌ها و گروه‌های دست ساخت استعمار شوند و وقتی توده‌های مردم گرفتار این اغتشاش ذهنی و بحرانها و درگیریهای اجتماعی شدند و کودتا پشت کودتا به کلی شیرازه امور را از هم گسست، حزب بعث بر همه مسلط شود و آن وقت دوران کودتا و بحران و حرکت تمام می‌شود و البته زمینه برای حرکت‌های اسلامی هم بسیار دشوار می‌گردد.

حزب بعث عراق با حسن البکر بر عراق مسلط شد و سپس معاون او صدام دیکتاتور عراق گردید.

سوریه

پس از پایان جنگ جهانی اول، کنگره‌ای از نمایندگان قسمت اعظم سوریه در سال ۱۹۲۰ فیصل اول را به پادشاهی سوریه انتخاب کردند اما متفقین برنامه‌های دیگری داشتند و به این امر اعتنا نکردند و سوریه - که در

آن روز مجموعه سوریه و لبنان حالیه بود- تحت قیمومیت فرانسه واقع شد. مردم در مقابل سیاستهای تفرقه افکنانه فرانسه بپا خاستند و مبارزات پی‌گیری کردند تا عاقبت در ۱۹۲۵ امتیازاتی به مردم داده شد. در ۱۹۲۶ لبنان کشوری جداگانه شد و در ۱۹۳۰ و ۱۹۳۲ پس از مذاکراتی طولانی توافقهایی برای تأسیس سوریه خودمختار بعمل آمد.

فرانسوی‌ها لاذقیه و جبل دروز را جدا کردند و این امر موجب تشدید مبارزات ملیون گردید و با واگذاری اسکندرون به ترکیه این مبارزات و احساسات به اوج خود رسید.

فرانسویها در ۱۹۳۹ قانون اساسی را لغو کردند و در جنگ دوم جهانی پادگانهایی در این کشور مستقر ساختند. در ۱۹۴۰ که فرانسه در مقابل آلمان سقوط کرد، این پادگانهای فرانسوی در سوریه هم عموماً به حکومت ویشی واگذار شد.

در ۱۹۴۱ نیروهای انگلیسی و فرانسه آزاد، سوریه را اشغال کردند و در سپتامبر ۱۹۴۱ از طرف فرمانده فرانسوی استقلال سوریه اعلام و رژیم جمهوری تأسیس گردید و شیخ تاج‌الدین حسنی رئیس جمهور شد.

در ۱۹۴۳ جبهه ملی با اکثریت بالایی روی کار آمد و شکری القوتلی رئیس جمهور شد.

لبنان

لبنان هم در پایان جنگ اول به وسیله نیروهای

متفقین اشغال و تحت اداره نظامی فرانسه قرار گرفت. در ۱۹۲۳ جامعه ملل قیومیت فرانسه بر لبنان و سوریه را به رسمیت شناخت و تا جنگ دوم سرنوشت لبنان مقارن و همراه اوضاع سوریه بود.

در آغاز جنگ دوم جهانی در سال ۱۹۳۹ فرماندار فرانسوی مجلس نمایندگان لبنان را تعطیل کرد. در ۱۹۴۰ پس از سقوط فرانسه، حکومت ویشی و در ۱۹۴۱ نیروهای انگلیسی و فرانسه آزاد لبنان را مثل سوریه اشغال کردند. در ۱۹۴۳ انتخابات آزاد برگزار شد و ملیون پیروز شدند و رهبرشان بشاره الخوری رئیس جمهور شد. دولت جدید قانون اساسی گذراند که دست فرانسه را کوتاه می‌کرد و قوای فرانسه هم رئیس جمهور و اعضای دولت را بازداشت کرد که با دخالت انگلیس اوضاع آرام شد.

در ۱۹۴۵ بحران دیگری رخ داد و بهر حال در ۱۹۴۶ فرانسه و انگلیس لبنان را تخلیه کردند و این کشور مستقل شد و عضو اتحادیه غرب و عضو سازمان ملل گردید.

خوری در ۱۹۴۸ دوباره رئیس جمهور شد ولی در ۱۹۵۲ به علت فساد حکومت بناچار استعفا کرد و مجلس نمایندگان، کامیل شمعون را از جبهه مخالف و تحصیل کرده فرانسه، بریاست جمهوری انتخاب کرد و او تا ۱۹۵۸ بر سر کار بود. شمعون متمایل به غرب بود و از ملل عرب دوری میکرد. این امر موجب مخالفت مسلمانان و حرکت سراسری کشور شد. شمعون از آمریکا کمک خواست و

آمریکا هم در لبنان نیرو پیاده کرد. عاقبت شمعون کناره گرفت و فواد شهاب رئیس جمهور شد. در ۱۹۶۴ شارل حلو رئیس جمهور لبنان گردید.^۱

*

*

*

در چنین شرایط و اوضاع و احوال و روابطی است که کشورهای خاورمیانه در فضای بعد از جنگ جهانی اول شکل می‌گیرند. اغلب دارای دولتهایی مزدور بیگانه و مخالف خیر و صلاح مردمشان و تمامی کوششها صرف از بین بردن حساسیت مردم نسبت به اسرائیل میشود و درگیر کردن آنان با مشکلاتی در داخل کشورشان و بخصوص بین مردم و دولتها. همچنین تفرقه‌ها و اختلافات متعدد بین دولتهای همسایه. اینها همه برنامه‌ریزی شده و مرتبط و در ادامه توطئه‌های قبل از جنگ است. و تماماً به آن دلیل است که در این منطقه یک زائده حرام با زور و تزویر نشانده شده است. همگی این فجایع به آن خاطر است که صهیونیسم و اسرائیل می‌باید در اینجا همچون لکه چرکینی بر دامن تاریخ خاورمیانه بنشینند. در حالی که در تاریخ‌نویسی معمولی و رایج درباره اسرائیل و صهیونیسم، به این زمینه‌ها و روابط عموماً توجهی نمی‌شود.

۱. در این فصل از دایرةالمعارف فارسی استفاده فراوان شده است.

صهیونیستها

پس از جنگ کریمه - بین امپراطوری عثمانی و روسیه تزاری در ۱۸۳۹ تا ۱۸۴۲ - و ازدیاد نفوذ انگلیس و فرانسه در امپراطوری عثمانی، توطئه‌های صهیونیستی در این دولت شروع شد.

موسی مونتفیوری، یهودی ثروتمند انگلیسی، که در ۱۸۳۶ درخواست کرده بود قطعه زمینی را در فلسطین بخرد و این درخواستش رد شده بود، پس از هیجده سال - یعنی بعد از جنگ کریمه و تثبیت نفوذ انگلیس و فراماسونری و یهود در دولت عثمانی - در سال ۱۸۵۴ موفق شد اولین قطعه زمین را در فلسطین مالک شود و این سرآغاز توطئه صهیونیسم است.^۱ آمریکا نیز در ۱۸۴۴ موافقت دولت عثمانی را برای تأسیس کنسولگری در بیت المقدس کسب

۱. بیت المقدس، شهر پیامبران، عبدالله ناصری طاهری، انتشارات سروش، ۱۳۶۷، ص ۶۶ و ۶۷

کرده بود.

در اواخر قرن نوزدهم، شورشهای متعدد در فلسطین و مخصوصاً در قدس بر پا شد و حکومت انگلیس در این شورشها دست داشت. انگلستان بیش از همه، در پی یافتن قدرت و ضربه زدن به دولت عثمانی بود. تقریباً از سال ۱۸۸۰ میلادی، جستجوگران ثروت و استعمارگران اروپایی چون سیل به مناطق آفریقا و شمال غربی آسیا سرازیر شدند و همراه با این سیل، نخستین مهاجران صهیونی و بنیانگذاران آینده اسرائیل نیز به فلسطین روی آوردند.

در اواخر قرن نوزدهم، عنوان صهیونیسم هم کم‌کم در بین مضامین و اصطلاحات سیاسی مطرح شد.

صهیون یا صیون کوهی است به ارتفاع تقریبی ۹۰۰ متر در جنوب غربی شهر قدس که می‌گویند حضرت داود در دامنه آن سکنی داشته و آرامگاه او و حضرت سلیمان و گروهی دیگر از انبیاء بنی اسرائیل، بر بالای آن واقع شده است و لذا برای یهودیان، قداست و ارزش و اعتبار ویژه‌ای دارد. صهیونیستها نام حزب خود را به این کوه منتسب کردند تا نشان دهند که آرزو دارند به این نقطه باز گردند و می‌گفتند خدای یهود در تورات، این سرزمین را به آنها وعده داده است و لذا فلسطین را "ارض موعود" می‌نامیدند. البته واقع قضیه این است که صهیونیستها با دید و بینش مادی سیاسی، در پی کسب قدرت و سلطه بودند و از

این عنصر مذهبی سوء استفاده می‌کردند تا توده‌های مردم یهودی را برای رفتن به فلسطین تهییج و تحریک کنند.

سران یهود وقتی میدیدند که در نیمهٔ قرن نوزدهم، اغلب سرمایه‌های اروپا و بلکه جهان استعمارزده در اختیار آنها و تشکیلات عظیم و جهانی فراماسونری تابع آنهاست و دولتهای بزرگ و قدرتمند عالم، کارگزار سیاستهای آنها شده‌اند، تصمیم گرفتند که هدف نهایی خود، یعنی تشکیل حکومت جهانی یهود را عملی نمایند. برای این کار عوامل و شرایط فراوانی لازم بود که یکی هم سلطه بر خاورمیانه است و درست کردن دولتی که مرکزش اورشلیم باشد. در واقع سرزمین فلسطین از نظر استراتژیکی و بین‌المللی نقطه شروع حرکت به سوی حکومت جهانی است اما توده‌های مردم یهودی پراکنده در سراسر جهان، لازم نبود وارد این مقولات شوند بلکه فقط باید سیاستهای سران خود را عمل می‌کردند. حرکت دادن یهودیها، به سوی یک سرزمین مجهول و ناآشنا و دور، نیاز به اهرمها و محرکاتی داشت. این محرکها از یک سو باید مذهبی می‌بود و از سوی دیگر، ملی؛ از جهتی جاذبه‌های اعتقادی و حماسی و هنری و از جهت دیگر دافعهٔ کشورهای که آنها در آن سکونت داشتند. لذا از یک طرف تبلیغات دینی دربارهٔ کوه صهیون و اورشلیم و سرزمین موعود شروع شد از سوی دیگر تحریکات مادی و ماجراجویانهٔ استعماری برای ثروت

و قدرت تبلیغات وسیع ادبی و هنری در ترویج اندیشه بازگشت به اورشلیم نیز کار روشنفکرانه و جنبه دیگر این جریان بود.

در عین حال در کشورهای یهودیها را در خود داشتند، تحریکات و تحرکات صهیونیستها موجب ظهور و بروز کینه‌ها و نفرت‌های قدیمی می‌شد و دولتها هم با دیده شک و تردید به رفتار یهودیها می‌نگریستند و لذا در اروپا و روسیه، احساسات عمومی بر علیه آنها تحریک می‌شد که گاه به خشونت می‌کشید و حتی اوج گرفته موجب قتل عام یهود می‌گردید.

صهیونیستها و مشخصاً "هرتصل" با یک دید تازه به این جریانات نگاه می‌کردند و می‌گفتند باید از این احساسات ضد یهودی استفاده کرد. آنها می‌گفتند این احساسات ضدیت با یهود چند فایده برای یهودیها دارد. یکی اینکه آنها را کاملاً از مردم غیر یهودی جدا می‌کند و خلوص نژادی و فرهنگی آنها را حفظ می‌نماید. دیگر اینکه این فشارها آنها را مجبور می‌سازد که فکری به حال خود بکنند و این فکر هم جز تشکیل یک دولت یهودی نیست. این نحوه برخورد نژادپرستانه و مزدورانه با مسأله آنتی سمیتیسم = ضدیت با یهود، مقدمه قضایای عجیبی شد. از این روزگار به بعد است که در اغلب حرکت‌های فاشیستی و

ضد یهودی، خود صهیونیستها هم دست داشتند.^۱ در هر حال در اواخر قرن نوزدهم، همراه با احساسات ضد یهودی در کشورهای اروپایی و روسیه، از عوامل مختلف استفاده می شد تا یهودیها به فلسطین مهاجرت کنند، اگر چه همیشه این کوششها موفقیت آمیز از کار در نمی آمد.

طی سالهای ۱۸۸۲ تا ۱۸۹۷، صهیونیسم جهانی برای اسکان یهود در فلسطین به کوششهایی دست زد اما پیشرفت قابل ملاحظه‌ای را کسب نکرد و مجدداً شکست خورد. تئودور هرتصل به این حرکت فرهنگی، بار سیاسی داد و تشکیل یک مملکت یهودی را به عنوان راه حل مسأله یهود پیشنهاد کرد.

هرتصل، خبرنگار یک روزنامه بود و در سال ۱۸۹۶ کتابی نوشت به نام "دولت یهود". فعالیت‌های قبلی صهیونیستها و انتشار این کتاب، منجر به برگزاری کنگره‌ای در شهر بال سوئیس شد - در ۱۸۹۷ - که به عنوان اولین کنگره علنی صهیونیستها بریاست هرتصل مواردی را تصویب کرد منجمله "ایجاد یک کانون ملی برای یهودیها در فلسطین". البته کلمه "کانون" هم به آن خاطر بود که

۱. مثل نفوذ قابل توجه آنها در دستگاه هیتلری و قراردادهای سری سران صهیونیسم با گشتاپوی آلمان که موجب کشتار هزارها یهودی می شد تا صهیونیستها به مطامع خود برسند. و یا منفجر کردن بمب به دستور بن گوریون و بدست تروریستهای اسرائیلی در محله‌های یهودیهای بغداد تا بترسند و به اسرائیل کوچ کنند.

حساسیت مردم برانگیخته نشود والا نه فقط از همان لحظه اول، بلکه از سالهای پیش، قصد یهود، ایجاد دولت یهودی در فلسطین بود. هرتصل می‌گفت:

"من در بال، دولت یهود را پایه‌گذاری کردم. اگر امروز این مطلب را افشا کنم با استهزا جهانیان روبرو خواهم شد. اما بسا که پس از پنج سال و مسلماً ظرف پنجاه سال، جهانیان همه، فعلیت آن را بچشم خواهند دید." ^۱ و درست پنجاه سال بعد یعنی در ۱۹۴۸ - دولت اسرائیل از طرف کشورهای تحت سلطه آمریکا و انگلیس - و با عنوان اعضاء سازمان ملل - به رسمیت شناخته شد. منتهی این هم گفتمنی است که اینها معجزات سیاسی هرتصل نبود، بلکه تدبیر زعمای اصلی و پشت پرده یهود بود که برای مخفی نگهداشتن اعمال خود، آن را به نام هرتصل انجام می‌دادند. در واقع پنجاه سال قبل از "شاهکار تئودور هرتصل" بارون دوروچیلد، تشکیل یک دولت یهودی را در فلسطین طرح‌ریزی کرده بود و قولش را از نخست وزیر انگلیسی، بنیامین دی‌زرائیلی، گرفته بود. ^۲ بهر جهت هرتصل به عنوان یکی از کارگزاران صهیونیسم، فعالیتهای

۱. تاریخ اورشلیم، سید جعفر حمیدی، انتشارات امیرکبیر: سال ۱۳۶۴، ص ۲۴۴ و ۲۴۵.

۲. و بهمین علت چنانکه قبلاً هم ذکر شد در اعلامیه بالفور با خطاب (لرد روچیلد عزیزم) تشکیل کانون ملی یهود از طرف وزارت خارجه انگلیس اعلام شده بود.

فراوانی برای ایجاد جای پایی در فلسطین می‌کرد، منتهی یک مانع بزرگ در برابر خود داشت و آن هم سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی بود.

عبدالحمید که زمام امور عثمانی را بدست گرفته بود "تنها پادشاه عثمانی بود که به آینده فلسطین و مسجدالاقصی توجه کرده و به خطر صهیونیسم پی برده بود. یهودیها نیز به مهاجرت خود به فلسطین اصرار می‌کردند. عبدالحمید در ۱۲۹۹ هـ ق = ۱۸۸۱ م. قانون منع مهاجرت یهودیها را درست کرد و اعلام داشت که یهودیها برای همزیستی مسالمت‌آمیز با مسلمانان، هر نقطه‌ای بجز فلسطین را می‌توانند انتخاب کنند... صهیونیستها برای تحقق اهداف و آرمان خود چاره‌ای جز از بین بردن سلطان عبدالحمید دوم نداشتند. محافل فراماسون نیز در توطئه عزل سلطان سهیم شدند و بدین ترتیب، روش اصلی برای تأسیس دولت صهیونیستی در فلسطین که همانا الغاء خلافت عثمانی در عزل سلطان عبدالحمید بود شناخته شد. جمعیت "اتحاد و ترقی" که پشتوانه اقتصادی و سیاسی آن، یهودیان بودند، تشکیل و شعبی از آن در یافا و قدس تأسیس شد.

یهودیان به عضویت این جمعیت درآمدند. این حزب در دومین نشست خود در ۱۹۰۷ در پاریس سه بند زیر را تصویب کرد: ۱- مجبور کردن عبدالحمید به کناره‌گیری از

حکومت ۲- تغییر نظام اداری کشور عثمانی ۳- تصویب و تأسیس مشروطیت.^۱ سال بعد، امپراطور عثمانی عزل شد! عبدالحمید در نامه‌ای که به شیخ محمود ابوشامات در دمشق نوشته، سبب قیام ترکان و یهودیان را، مخالفت خود او با طرح تشکیل وطن یهودی در فلسطین می‌داند.^۲

اسرائیل

صهیونیستها با رهبری دکتر وایزمن - که شیمیدانی انگلیسی بود و پس از مرگ هرivel به ریاست صهیونیستها برگزیده شده بود- بر یهودیان غیر صهیونیست غلبه کرده و دولتهای غربی را هم با خود همراه کردند و بخصوص در جریان جنگ جهانی اول اوضاع را مطابق نقشه‌های خود راه بردند تا اینکه عاقبت در سال ۱۹۱۷ لرد بالفور، وزیر خارجه وقت انگلیس، طی اعلامیه‌ای تشکیل کانون ملی یهود را در فلسطین اعلان کرد.

در انگلستان لوید جرج نخست‌وزیر انگلیس و در آمریکا ویلسون، رئیس جمهور، از طرفداران پروپاقرص صهیونیستها بودند.

۱. توجه شود که مشروطیت ایران هم در سال ۱۹۰۶ و با همین اهداف برپا شد. در روسیه هم در سال ۱۹۰۵ شورش سختی بر علیه تزار در گرفت که البته در هم شکسته شد و تا ۱۹۱۷ بتعویق افتاد.

۲. شهر پیامبران، صفحات ۶۷ تا ۶۹

کسانی از اعراب که تا این تاریخ به عشق استقلال و رهایی از سلطه عثمانی، به دوستی و همراهی انگلیس دل بسته بودند، اکنون کم‌کم می‌فهمیدند که انگلستان بیش از آنها به یهود وابسته است و همه این دوستیهای ریاکارانه با اعراب برای حفظ منافع یهودیه‌است.

پس از جنگ جهانی اول اختلافات و درگیریهای بین مسلمانان فلسطین از یک سو و صهیونیستها و نیروهای اشغالگر انگلیس از سوی دیگر شروع شد و دولتهای تازه عربی هم که همگی وابسته و تحت سلطه انگلیس بودند، طوری رفتار می‌کردند که هم سلطه‌شان بر مردمشان حفظ شود و هم اربابشان - دولت فحیمه بریتانیای کبیر! - از دستشان ناراضی نشود. در یک جریان مداوم، قدم به قدم خاک فلسطین تحت سلطه صهیونیستها در می‌آمد و مسلمانان مظلوم و محروم و بی‌پناه، از خانه و کاشانه خود رانده می‌شدند و مبارزان رشید و جانباز آنان، گرفتار کشتار و شکنجه و زندان و توطئه و دسیسه می‌گردیدند.

اعلامیه بالفور، در دوم نوامبر ۱۹۱۷ صادر شد.

در مارس ۱۹۱۷ دکتر وایزمن طی تشریفات واریدیته المقدس شده و سنگ بنای دانشگاه عبری را بنیان گذارد.

در ۱۹۱۸ جنگ جهانی اول تمام شد. در این هنگام فقط ۵۰ هزار یهودی در فلسطین بود. ورود جهودها به فلسطین رو به افزایش گذارد.

در ۲۵ آوریل ۱۹۲۰ شورای عالی متفقین، قیمومیت فلسطین را به دولت انگلیس واگذار کرد و دولت انگلیس هم هربرت سموئیل یهودی را به عنوان کمیسر عالی منصوب کرد. (یادمان باشد که در جریان جنگ اول هم ژنرال آلن بی یهودی انگلیسی، بیت المقدس را فتح کرد).

از ۱۹۲۱ اعتراضات و مخالفت‌های مردم مسلمان فلسطین علیه صهیونیستها کم‌کم رنگ شورش و نهضت و انقلاب به خود گرفت و شعله کشید. در این ایام نقش حاج امین الحسینی، در هدایت انقلاب فلسطین، نقشی عظیم بود^۱ که تا جنگ دوم جهانی هم ادامه داشت.

در ۲۲ ژوئیه ۱۹۲۲ قیمومیت انگلیس بر فلسطین، از طرف مجمع جامعه ملل به رسمیت شناخته شده و به انگلیس ابلاغ گردید. یهودیها در این ایام برای تأمین مسأله ورود جهودان دنیا به فلسطین، تشکیلاتی بین‌المللی راه انداختند به نام آژانس یهود.

در تابستان ۱۹۲۹ در کنار دیوار ندبه - که تنها قسمت باقی مانده از معبد سلیمان است و در زیر قبه الصخره واقع شده است - جنگ خونینی بین مسلمانان فلسطینی و صهیونیستها در گرفت. در ۲۳ اوت بر اثر تیراندازی انگلیسها و صهیونیستها، بیش از ۳۰۰ نفر از مسلمانان

۱. رجوع شود به کتاب: تاریخ شصت ساله فلسطین، نوشته امیل غوری، ترجمه عبدالرسول جامعی، نشر ناشر، سال ۱۳۶۲.

شهید، حدود دو برابر این عده زخمی و صدها نفر دستگیر و زندانی شدند و پس از محاکمه در محاکم تحت سلطه انگلیس ۲۱ تن را به اعدام، ۳۱ نفر را به زندان ابد و نزدیک دویست نفر را به ۳ تا ۱۵ سال زندان محکوم کردند.

در ۱۹۳۵ شیخ عزالدین قسام مبارزات خود را شروع کرد و سال بعد شهید شد.

در ۱۹۳۷ عبدالقادر حسینی انقلاب را رهبری کرد و پس از مبارزاتی جانانه، خود و یارانش شهید شدند.

حسن سلامه مبارزی دیگر است که در ۱۹۳۶ شروع به مقابله با انگلیسها و صهیونیستها کرد.^۱

در ۱۹۳۹ میز گردی از صهیونیستها و فلسطینیان در لندن تشکیل شد و بی نتیجه ماند.

در طول جنگ جهانی دوم - ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ - در فلسطین آرامشی نسبی برقرار بود. جهودان صهیونی، سرشان با هیتلر گرم بود و مقدمات ورود عده فراوانی از صهیونیستها را به فلسطین فراهم می کردند.

جنگ دوم و هیتلر و نازیسم، در واقع انبار ذخیره تبلیغاتی خوبی برای صهیونیستها درست کرد که تا چندین دهه بعد هر حرکت مخالفی را با عنوان فاشیسم می کوبیدند.

در ۱۹۴۲ صهیونیستها با رهبری بن گوریون و پشتوانه صهیونیستهای آمریکایی، مقدمات تبدیل فلسطین به یک

۱. او عاقبت در ۱۹۴۸ شهید گردید.

کشور یهودی را فراهم آوردند.

در آوریل ۱۹۴۷ سازمان ملل کمیسیونی را که متشکل از نمایندگان یازده کشور بود به ریاست نماینده سوئد، تشکیل داد تا مسأله فلسطینیان را بررسی کند. گزارش این کمیسیون به مجمع عمومی تسلیم شد و در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ سازمان ملل رأی به تقسیم فلسطین داد. یعنی ۳۳ دولت برای تقسیم فلسطین رأی مثبت دادند، ۳۰ دولت رأی مخالف و ۱۲ کشور رأی ممتنع.

جالب اینکه گردانندگان بازی، یعنی ابرقدرتهای صاحب حق وتو - آمریکا، شوروی و انگلیس، فرانسه و چین - همه، جزو این ۱۲ رأی ممتنع بودند. ژرژ لنچافسکی، تاریخ‌نویس آمریکایی می‌نویسد:

"بنا بر مدلول میثاق متحد و با رعایت تشریفات معموله دول دموکراسی، اکثر مردم متمدن دنیا، رأی خود را درباره سرنوشت ارض مقدس اعلام نمود و چون در تشریفات رسیدگی و اخذ رأی کوچکترین نقصی وجود نداشت، لازم‌الاجرا بود.^۱ او اصلاً از خود سؤال نمی‌کند که اساساً همگی مردم دنیا و سراسر دولتها و کشورهای عالم، آیا حق دارند راجع به سرنوشت یک ملت رأی بدهند؟

آیا باید فلسطینیان، استقلال و آزادی و هستی و حیات

۱. تاریخ خاورمیانه؛ ژرژ لنچافسکی؛ هادی جزایری؛ انتشارات اقبال؛ سال ۱۳۳۷؛ صفحه ۳۴۳.

تاریخی و اجتماعی‌شان را با رأی عمومی ملل عالم معامله کنند؟ و تازه مگر اینها که در سازمان ملل رأی دادند، ملت‌ها بودند؟ اینها دولتهای ضعیف و حقیری بودند که در اثر جنگ دوم جهانی و اوضاع اقتصادی بین‌المللی، دست‌گذاری به سوی بانکداران صهیونیست آمریکایی دراز کردند^۱ و آنها هم در شرایط پرداخت وام، عضویت در سازمان ملل و رعایت اوامر اربابان "دموکراسی!" را قرار داده بودند. این گونه بود که با زشت‌ترین شکل ممکن، یک زمینه جلی و دروغی برای رژیم صهیونیستی فراهم آوردند. مقارن وقوع جنگ‌هایی بین صهیونیستها و مسلمانان و با ایجاد کشته‌های فراوان، در چهاردهم ماه مه ۱۹۴۸ دولت انگلیس به قیمومیت خود پایان داد و بن‌گوریون موجودیت دولت اسرائیل را اعلام کرد و چند ساعت بعد هاری ترومن رئیس‌جمهور آمریکا آن را به رسمیت شناخت و به فاصله کمی بعد از آمریکا، شوروی نیز اقدام به شناسایی رژیم صهیونیستی کرد و جنایات صهیونیستها که تا این زمان زیر حمایت نظامی و سیاسی انگلیس انجام می‌شد، از این به بعد تحت عنوان یک دولت مستقل عضو سازمان ملل و با

۱. بانک‌های آمریکایی بعد از جنگ دوم به بیش از ۵۰ کشور آسیب دیده از جنگ رقمی حدود ۴۰۰ میلیارد دلار وام دادند و طوق بدبختی و گرفتاری را بگردنشان آویختند و همین‌ها اولین اعضاء سازمان ملل متحد بودند.

پشتیبانی بی‌دریغ استکبار و مخصوصاً آمریکا ادامه یافت و شدت گرفت و سازمان ملل متحد هم با داعیه‌های فراوان صلح و دوستی اما با بند بازی عجیبی، به نحوی عمل کرد که بطور مداوم اسرائیل به اهدافش برسد. در عین حال، رفتار رژیم صهیونیستی، در جنایاتی که مرتکب می‌شد و حتی حرکات آن در مقابل سازمان ملل، چنان وقیحانه و کریه بود که همان لنچافسکی - مورخ آمریکایی که طرفداری همه جانبه‌ای از صهیونیستها می‌کند - نمی‌تواند حقیقت را بیوشاند و می‌نویسد: "رهبران اسرائیل تا موقعی که تقسیم فلسطین عملی نشده بود، حقوق و صلاحیت نامحدودی برای سازمان ملل قائل بودند ولی همین که به منظور خود رسیدند نسبت به سایر تصمیمات سازمان مزبور که با منافع حیاتی آنها تماس داشت... تمکین نکردند." این در حالی بود که "یهودیه‌ها، دهات عرب را برای آنکه اهالی آن بتوانند مجدداً مراجعت نمایند به کلی ویران ساختند و در آوریل ۱۹۴۸ کلیه اهالی غیر مسلح دیر یاسین را قتل عام نمودند...^۱ و در صورتی که در آغاز جنگ، قریب یک میلیون و سیصد و بیست هزار عرب و در حدود

۱. و این گونه قتل عامهای زن و بچه و پیر و بیمار در چندین روستای دیگر هم تکرار شد و نامهای دیر یاسین و کفر قاسم و خان یونس و... را برای همیشه ثبت تاریخ کرد، اگر چه بعدها با صبرا و شتیلا و امروز با آنچه که در فلسطین اشغالی می‌گذرد، این وحشیگریهای مدافعان حقوق بشر بطور مستمر ادامه یافته است.

ششصد و چهل هزار یهودی در فلسطین ساکن بودند، استقرار دولت اسرائیل ۷۰ درصد از این اعراب را آواره و بی‌خانمان ساخت و بعداً نیز به آنان اجازهٔ مراجعت نداد.^۱ و در حالی که رفتار اسرائیل با سازمان ملل آن گونه بود، رفتار این سازمان صلح و دوستی و همزیستی با همان آوارگان و مظلومان فلسطینی این چنین بود: "سازمان ملل متحد که دارای پول و وسائل زیادی بود و کمکهای فوق‌العاده‌ای به آوارگان اروپا می‌نمود، حاضر نشد بیش از ۵۰ دلار در سال به آوارگان عرب کمک نماید.^۱ این مجموعهٔ بهم پیوسته حمایت‌های مالی و نظامی و سیاسی و تبلیغاتی و حقوقی و بین‌المللی، دست اسرائیل را باز گذاشت که به جنایاتی دست بزند که در تاریخ کمتر نظیری داشت: قتل عام زنان و کودکان، تخریب خانه‌ها بر سر مردم، ایجاد رعب و وحشت، اخراج مردم از خانه و زندگیشان، مسموم کردن آبهای آشامیدنی و صدها مورد و نمونه و مثل و مانند دیگر در یک برنامهٔ نظام یافتهٔ مداوم که تا امروز هم ادامه دارد.

صهیونیستها تبلیغات وسیع می‌کنند که اولین حرکت‌های آنها به خاطر وجود احساسات ضد یهودی در بین مردمان کشورهای اروپایی و روسیه بود، اما هرگز نمی‌گویند که چرا تمامی مردم دنیا از جهودان متنفر و منزجرند.

آنها می‌گویند چون یهودیها در سراسر تاریخ خود دعا

می‌کرده‌اند که "فردا در اورشلیم" آنها به فلسطین رفته‌اند. در حالی که همه می‌دانند و تصریح می‌کنند که صهیونیستها اساساً اعتقادی به دین و دعا و قدس ندارند و یهودیان مؤمن هم عموماً با آنها مخالفند.

آنها بعد از جنگ جهانی دوم مدام جنایات هیتلر را نمایش میدادند تا با مظلوم نمایی، خود را محق جلوه دهند، اما هرگز به این سؤال پاسخ ندادند که چرا ظلم هیتلر و نازیها را باید با ظلم به فلسطینیان جبران کرد.

آنها تبلیغ می‌کردند که "سرزمینی بی‌مردم برای مردمی بی‌سرزمین! یعنی فلسطین، مردم و ساکنینی ندارد و سرزمینی بی‌مردم است که باید آن را به یهودیهای سرگردان بی‌وطن بدهند. اما وقتی عاقبت با هزار دوز و کلک بر این سرزمین بلا کشیده مسلط شدند، میلیون میلیون، ساکنان مسلمان این سرزمین را به بدترین وضعی آواره کردند و تازه نام آنان را تروریست گذاردند.

صهیونیستها بطور مداوم می‌گفتند که متمدن و پیشرفته و متخصص و غربی هستند در حالی که "اعراب، بدوی و عقب افتاده‌اند و ضعیفند" اما هرگز گفته نمی‌شد که تخصص آنها در نزول‌خواری و گوساله‌پرستی و دنیاطلبی و شهوت‌پرستی است و خبرگیشان در جاسوسی و پشت هم‌اندازی و تقلب و دزدی، و از آنجا که دستگاههای تبلیغاتی را در اختیار دارند، بر عکس نهند نام زنگی کافور؛

آنچنان که بگین و کسینجر برندگان جایزه صلح نوبل می‌شوند! و...

جریان امور در شکل‌گیری اسرائیل و ادامه حیات آن نشان می‌دهد که غرب و شرق و دولتها و شیوخ عرب و سرمایه‌داری و کمونیسم و سازمانهای بین‌المللی و دستگاههای پر طمطراق فرهنگی و ادبی و روشنفکری و غیره و غیره، همگی زیر پرچم بانکداران صهیونیست، دستشان در یک کاسه است و همه کوششهای آنها، تنها و تنها برای از بین بردن حقوق مردم مسلمان فلسطین و ایجاد مقدمات یک سلطه جهانی است. فاجعه فلسطین تنها فاجعه استعماری و از نوع این فجایع در طول تاریخ نیست بلکه نشانه و دلیل یک حرکت عمیق و وسیع و خطرناک است که توانسته است همه نیروها را بر علیه اسلام و مسلمانان بکار گیرد، دقیقاً همان چیزی که جلوه‌های همه جانبه آن را امروز در سراسر جهان شاهدیم اما و صد اما... دقیقاً همین گستردگی عجیب فاجعه و پیچیدگی شگفت‌آور حرکات دشمن، نشانه آن است که آنها امروز با یک سد واقعی شکست‌ناپذیر روبرو شده‌اند و آن بیداری مردم مسلمان فلسطین و سراسر کشورهای اسلامی است، آن حقیقت نورانی و درخشش الهی که در چهره رزمندگان مسلمان فلسطین و لبنان و سراسر خاورمیانه و همه دنیای اسلام، چشم‌ها را خیره و دل‌ها را شیفته کرده و دشمنان

۱۴۸ / لولای سه قاره

اسلام و بشریت را در حیرت و وحشت فرو برده است و...
باش تا صبح دولتش بدمد.

اسرائیل بزرگ

قبلاً دیدیم که خاورمیانه همچون لولایی، سه قاره آسیا و آفریقا و اروپا را به هم پیوسته است و از نظر استراتژیک و نیز از لحاظ عمق و گستردگی تمدن، مهمترین منطقه جهان است. همچنین دیدیم که این منطقه، محل ظهور و بروز ادیان الهی است و آنچه که امروز در جهان به عنوان فرهنگ و تمدن وجود دارد، محصول فرهنگ دینی این منطقه است. بنابراین طبیعی است که قدرتهای عالم، به این سرزمین طمع داشته باشند و قطعی است که اگر قدرتی بخواهد مهمترین نقطه عالم را نقطه شروع حرکت به سمت تصاحب همه جهان و سیطره بر تمامی گیتی قرار دهد از اینجا شروع کند. و دیدیم که در طول تاریخ هم این قضیه همیشه وجود داشته است که هر نیروی جهانگیری در هر

حال خاورمیانه را در برنامه جهانگشایی خود قرار می‌داد. در قرون جدید، یهود از یک سو با دستیابی به ثروتهای بی‌حساب در اروپای استعمارگر، احساس قدرت و حشمت میکرد و از سوی دیگر با اعتقاد به برگزیدگی قومی و برتری نژادی، خود را شایسته حکمرمایی بر سراسر عالم می‌یافت و بنابراین قدم به قدم به سوی این هدف حرکت کرد تا از طرفی با مسلط شدن به منافع مالی و بانک و بورس بر اقتصادعالم مسلط‌شود و از طرف دیگر با تصاحب وسائل ارتباط جمعی و تبلیغاتی، فرهنگ و اندیشه مردم جهان را در قبضه قدرت خویش بگیرد و از سوی سوم با در اختیار گرفتن تشکیلات فراماسونری و از این طریق با نفوذ در دولتها و حکومتهای جهان، بر اغلب دولتها مسلط شود و از جهت دیگر با تمهید مقدمات فراوان و پیچیده، رژیم غاصب و اشغالگر صهیونیستی را در فلسطین بر پا کرد.

اندیشه صهیونیستی حکومت بر جهان، چیزی نبود که از چشم مردم جهان مخفی بماند و حرکت همه جانبه یهودی به سوی هدفهای برتری جویانه‌اش را آنان که تیزبین بودند به خوبی دریافتند. علاوه بر این، نوع جریانات سیاسی در فلسطین برای همه روشن می‌کرد که در آنجا چه چیز رخ میدهد. اما یکی از مواردی که باعث برملا شدن اهداف واقعی و اغراض تجاوزکارانه صهیونیستها و یهود شد، عنوان "اسرائیل بزرگ" است.

صهیونیستها با یک استدلال جاهلانه و خنده‌آور می‌گویند: چون منطقه فلسطین محل و مرکز قوم و دین یهود بوده و چون در گذشته - یعنی حدود ۲۵۰۰ سال پیش - قوم بنی اسرائیل در اینجا دولت و حکومتی داشته، پس حالا فلسطین، حق یهود است و ملک و سرزمین او! بی‌پایگی این سخن آن قدر واضح است که بیشتر به شوخی میماند و لی اینها با وقاحت، این سخن و این گونه ادعاها را آن قدر تکرار کرده‌اند که امروز می‌بینیم بسیاری از نشریات و کتابها و نویسندگان و محققان، خود را مجبور می‌بینند که به این خزعبلات پاسخ بدهند. اما از این سخن، هنوز وقیحانه‌تر، ادعای مالکیت یهود بر "اسرائیل بزرگ" است. یعنی تازه، این ادعای مالکیت بی‌شرمانه، تنها محدود به مرزهای فعلی رژیم غاصب صهیونیستی نیست بلکه در نظر آنها، مملکت اسرائیل شامل سرزمینی است معادل همه خاورمیانه، از نیل تا فرات؛ یعنی بخشی از مصر و عربستان، تمام کشورهای سوریه و اردن و عراق و لبنان، قسمتی از خوزستان و باریکه‌ای از ترکیه!

اکنون به برخی از اسناد در این زمینه توجه کنید:

بن گوریون، اولین نخست وزیر اسرائیل در دسامبر ۱۹۴۸ خطاب به اسرائیلیها می‌گفت: "برای تشکیل و بنای دولت وسیع یهودی جذب همه یهودیان دنیا و تحقق بخشیدن به وعده‌های تورات که هدف نهایی ماست از

تمام امکانات خود استفاده کنید و کاملاً آماده شوید."

نرمن بتیویچ، یکی از رهبران صهیونیسم مینویسد: "... اجتماع یهودی می‌تواند مرزهای فلسطین آینده را به همان وسعتی که در تورات به آنها وعده داده شده توسعه دهد."

این وعده‌ای که تورات تحریف شده به صهیونیستها داده از کجا تا به کجاست؟

"در تورات موجود در دست این صهیونیستها وعده تصرف منطقه وسیعی که از لبنان تا رود نیل و از بحر متوسط - دریای مدیترانه - تا ساحل فرات امتداد دارد موجود است..."

نورمان یهودی در کتاب "فلسطین‌الیهود" عین عبارت "عربی" تورات را چنین نقل کرده است: الارض الموعود؛ هی من البحر المتوسط حتی الفرات و من لبنان حتی نهرالنیل. نقشه‌هایی که برای اسرائیل ایده‌آل به صورت رسمی از طرف دولت منتشر شده، شامل تمام فلسطین، اردن، سوریه، لبنان، مقدار زیادی از عراق، قسمت وسیعی از مصر - تمام صحرای سینا و دلتای نیل و قطعه‌ای از حجاز، مشتمل بر مدینه منوره است.^۱

۱. توجه کنید که اینها همان سرزمینهایی است که در اواخر قرن نوزدهم در آنها احساسات ناسیونالیستی بوسیله فراماسونها دامن زده شده تا بر علیه عثمانی و به پشت گرمی انگلیس قیام کنند و بعد هم به صورت کشورهای مستقل، اما وابسته به غرب لقمه‌های آماده مطامع صهیونیسم باشند.

"در همه جای اسرائیل این کلمات را که از تورات نقل شده می‌بینید: این سرزمین را من بدیشان می‌دهم، حتی به فرزندان اسرائیل. و هر دانش‌آموزی که تورات را از شش‌سالگی می‌آموزد، میداند که "این سرزمین" از رود مصر تا شط عظیم، یعنی نهر فرات امتداد می‌یابد. این سخنان، هم متضمن فکر اسرائیل بزرگ است و هم توجیه تصرف و ضبط اراضی اعراب در حال و آینده."

"هاری ساکر پیشوای صهیونیست، که در گفتگوهای وعده بالفور شرکت داشته، پرده دروغین مذهبی را که پشت آن، انگیزه توسعه طلبانه صهیونیسم پنهان بود، بالا زد (و گفت): "دوازده قبیله اسرائیل، تنها یک ملت واحد است در میان تعداد زیادی از ملل دیگر. اگر پادشاهی داود و سلیمان از شمال تا فرات و از جنوب تا مصر و دریای سرخ امتداد داشت مسلماً اسرائیلیان، منطقه را از دان تا بئرالسبع اشغال خواهند کرد. درباره مرزهای مورد نظرمان..."

ما مرزهای فلسطین را می‌خواهیم... که به منزله میانوند آسیا و آفریقا گردد."

"قسمت دوم قطعه نامه اولین کنگره حزب صهیونیسم بین‌الملل که در سال ۱۸۹۷ منعقد شد تصریح می‌کند که وسعت خاک مملکت اسرائیل ایده‌آل، بایستی گنجایش و ظرفیت پذیرفتن پانزده میلیون یهودی متشتت در اطراف

عالم را داشته باشد."

"داوید بن گوریون رهبر مشهور صهیونیسم دست کم دو بار در دو سند رسمی - سالنامه دولتی دولت اسرائیل در سالهای ۱۹۵۱ و ۱۹۵۲ - رسماً گفته است که کشور اسرائیل فقط بخشی از کشور کوچک ما را در بر می‌گیرد و تنها یک قسمت از سرزمین اسرائیل را. دولت اسرائیل هم اعلام کرده است - در سالنامه دولتی ۱۹۶۵ - که ایجاد دولت جدید به هیچ مفهوم دست کشیدن از مرزهای ارض اسرائیل تاریخی نخواهد بود."

بن گوریون خطاب به فارغ‌التحصیلان دانشکده افسری می‌گفت: "در آینده، جنگ را حرفه مردم اسرائیل می‌نماییم تا بر تمام نقاط مورد نظرمان دست یابیم. آرام نمی‌نشینیم و با هر چه که به چشم ما مانع رسیدن به هدف باشد، می‌جنگیم. آری به همین زودی به خواب شیرین پیامبران بنی اسرائیل تعبیر می‌بخشیم و تمامی ملت یهود را در خاک آباء و اجدای که مرز غرب و شرق آن دو رود نیل و فرات است، جمع می‌کنیم." و هم خطاب به دانشجویان اسرائیلی می‌گفت: "این نقشه، نقشه کشور ما نیست. ما نقشه دیگری داریم که شما جوانان و دانشجویان مدارس اسرائیلی باید آن را تحقق بخشید. ملت اسرائیل باید قلمرو خود را از فرات تا نیل توسعه دهد."

"ایگال آلون وزیر کار اسرائیل در فرمانی که طی آن، ساختمان قرارگاهها را در سرزمین‌های متصرفی اجازه میداد، اعلام کرد که: وظیفه ما، ایجاد اسرائیل بزرگ است. مناخیم بگین که با گروه تروریستی ایرگون کارش را شروع کرد و یکی از عناصر خونخوار و وحشی و نژادپرست نمونه در تاریخ کثیف اسرائیل است و عضو پارلمان آن رژیم و بعدها نخست وزیر و رهبر صهیونیسم و اسرائیل شد و با سادات خائن قرارداد ننگین کمپ دیوید را امضاء کرد" در ۲۸ اکتبر ۱۹۵۸ طی نطقی خطاب به نمایندگان ارتش اسرائیل گفت: شما اسرائیلیها نباید تأسفی از کشتن دشمن بخود راه دهید. شما نباید با او همدردی کنید تا بتوانیم این فرهنگ به اصطلاح عربی را نابود کنیم و بر خرابه‌های آن تمدن خود را بنا نهیم.^۱ همین بگین: "ضمن خطابه‌ای در تل‌آویو گفت: اسرائیل موجود فقط یک پنجم از خاکی است که باید از سرزمین پدران ما به دست ما باشد و این، وظیفه ماست که چهار پنجم دیگر را با فعالیت و

۱. مقصود بگین از کشتن دشمن نه تنها فلسطینیان صاحب سرزمین غصب شده است بلکه حتی زن و بچه و پیر و مریض هم هست که او خود دردیر یاسین و کفر قاسم تا صبرا و شتیلا دستش به خون مردم بی‌گناه آلوده است. توجه به این نکته هم مفید است که آقای بگین با این رفتار و اندیشه، برنده جایزه صلح نوبل است! از اینجا به خوبی میتوان معنی صلح و جایزه نوبل و سازمانهای بین‌المللی و... را درک کرد.

پشتکار، به دست آوریم.^۱

مبارزات فلسطینیان و آینده

در سراسر سالیانی که این ستمها بر ملت مظلوم و جور کشیده فلسطین می‌رفت، البته آنان هم از پای ننشسته و به مبارزات جانانه‌ای تن دادند. علاوه بر آوارگی میلیونها نفر از مردم مسلمان این سرزمین، هزاران هزار کشته و زخمی و شکنجه دیده و زندانی و میلیونها نفر محصور در اردوگاهها که در بدترین شرایط زیستی نگهداشته می‌شدند و هر از چندگاهی هم تحت بمبارانها و فشارها و...

بواقع شرح وقایع ستمی که ملت فلسطین نزدیک به یک قرن از دست صهیونیستها و به مباشرت و همراهی

۱. مواردی که تا اینجا ذکر شد از منابع زیر نقل شده است:

- سرگذشت فلسطین یا کارنامه سیاه استعمار؛ نوشته اکرم زعیترا؛ ترجمه علی اکبر هاشمی رفسنجانی؛ سال ۱۳۸۳ هـ.ق؛ صفحات ۴۲۱ تا ۴۲۳.

- اسرائیل و فلسطین؛ نوشته علی اکبر هاشمی؛ انتشارات جهان‌آرا؛ صفحه ۴۲.

- استعمار صهیونیستی در فلسطین؛ نوشته فایض ا.سایق؛ ترجمه منوچهر غریب؛ انتشارات توس؛ چاپ اول؛ صفحه ۴۶.

- صهیونیسم؛ نوشته یوری ایوانف؛ ترجمه ابراهیم یونسی؛ انتشارات امیرکبیر؛ چاپ سوم؛ سال ۱۳۵۶؛ صفحات ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۹۹.

- پرونده فلسطین؛ نوشته حکم دروزه؛ ترجمه کریم زمانی؛ انتشارات بعثت؛ صفحه ۴۴.

انگلیس و آمریکا و با سکوت و عموماً همدلی و گهگاه همکاری رژیمهای نادان یا خود فروخته و مزدور عرب تحمّل کرده است چندین مثنوی است. شاید یکی دیگر از ستمهایی که در حقّ این مردم صورت گرفته همین است که ناله‌ها و ضجه‌های آنان چندان ثبت تاریخ نشده است و حتّی در کشورهای اسلامی هم، مردم مسلمان چندان اطلاعی از اوضاع و احوال آنان ندارند.

اما بهر حال، فلسطینیان، با هر مشرب و اندیشه و در هر حدّ و اندازه‌ای از اوّلین روزهای فاجعه، مبارزات فراوانی کرده‌اند که شاید بتوان از جهت اعتقادی به نوعی آنها را دسته‌بندی کرد و با تسامح گفت که این مبارزات در یکی از سه قالب زیر بوده است:

- یا با اندیشه و زیربنای اسلامی و اعتقاد دینی است، مثل مبارزات عزالدین قسام.

- و یا ناسیونالیستی و ملی و عربی است مثل القتح.

- و یا مارکسیستی است مثل گروه جرج حبش.

همه شواهد نشان میدهد که غرب و شرق و حتی خود صهیونیستها، اصل مبارزات فلسطینیان را به عنوان یک واقعیت پذیرفته‌اند اما شکل اسلامی و اعتقادی آن را نه؛ بطوری که به روشنی دیده می‌شد که غرب با همه سر و صداهای ضدکمونیستی از حرکت‌های مارکسیستی فلسطینی‌ها

ابائی نداشت و از آن طرف شرق مارکسیست با آنهمه غوغا بر علیه اندیشه‌های ناسیونالیستی، از جریان ملی‌گرایی عربی در بین فلسطینی‌ها دفاع و حمایت کرد. اما هیچیک از دو طرف، حرکت‌های اسلامی و مبارزات مردم مسلمان فلسطین را، حمایت که هیچ حتی تحمل هم نمی‌کردند.

تمام نظام تبلیغاتی و خبری غرب- در حالی که در انحصار کامل صهیونیستهاست- بطور مداوم حرکت‌های مبارزاتی فلسطینیان ملی‌گرا و کمونیست را مطرح می‌کند اما اگر کمترین نشانه‌ای یا انگیزه‌ای یا زمینه‌ای در جهت اسلامی و اعتقادی در آنها باشد یا با توطئه سکوت روبرو می‌شود و یا گرفتار تهمت و افترا می‌گردد و سخت مورد هجوم قرار می‌گیرد. این جریانات را بخصوص بعد از شروع نهضت امام خمینی در ایران می‌توان ردیابی کرد.

امروز که انقلاب اسلامی در ایران و رشد و گسترش عظیم آن در سراسر جهان بسیاری از حقایق را روشن کرده و در حالیکه دنیای مارکسیسم بکلی از هم پاشیده و عرفات و یارانش در الفتح به صورت مزدوران صهیونیسم در مقابل مردم ستمدیده فلسطینی درآمده‌اند، به روشنی میتوان فهمید که چرا غرب و شرق در مقابل اندیشه اسلامی آن‌گونه، حالت خصمانه بخود می‌گرفتند.

برای صهیونیسم، این، بسیار مفید بود که مخالفان خود را یا گروهی مارکسیست بیابد و یا عده‌ای ناسیونالیست عرب. میدان مبارزه هم محدود به فلسطینیها می‌شد که بخاطر بازگشت به خانه‌های خود مبارزه میکردند. مبارزه‌ای

آن قدر حقیر که اگر به آنها در هر جای دیگر دنیا "خانه" می‌دادند، اصل مبارزه دیگر هیچ معنایی نداشت. اما اگر قرار می‌شد مبارزه اسلامی باشد، آن وقت اولاً مقابلهٔ اسرائیل با دین اسلام و با اعتقاد الهی و وجدانی یک دین مشخص بود، ثانیاً یک میلیارد مسلمان در سراسر جهان در مقابل صهیونیستها قرار می‌گرفتند و ثالثاً داستان از حد محدود و حقیر بازگشت عده‌ای آواره به خانه و زندگی خود - که البته خود قدم بزرگی است و احقاق حق است که قطعاً باید انجام گیرد - تبدیل به یک آرمان عظیم اعتقادی می‌شد.

اسرائیل کاملاً از حرکت مسلحانهٔ مبارزان فلسطینی خشنود بود چرا که به راحتی می‌توانست مظلوم نمایی کند و خود را نه در برابر ملت فلسطین بلکه در مقابل یک گروه تندرو که با تکیه به حرکت‌های چریکی و تروریستی می‌خواهند نظر خود را به دیگران تحمیل کنند جلوه می‌داد و در عین حال مردم خود را هم در آمادگی کامل نگه می‌داشت بی‌آنکه چندان خطر عظیمی آنها را تهدید واقعی کند.

اما وقتی اسم اسلام و حرکت مسلمانان پیش می‌آید، همهٔ این حرف‌ها رنگ می‌بازد و تمام توطئه‌ها نقش بر آب می‌شود. هنگامی که نهضت امام خمینی (ره) از سال‌های ۱۳۴۰ = ۱۹۶۱ میلادی به بعد در ایران به راه افتاد، از ارکان اصلی آن اعلام خطر مکرر و شدید دربارهٔ اسرائیل و موضع‌گیری صریح و تند در برابر رژیم صهیونیستی بود و از اینجاست که می‌بینیم به موازات شدت خشونت رژیم شاه نسبت به امام و مردم ایران، در بین کشورهای ناسیونالیست

و مرتجع عرب هم حرکات و زمینه‌هایی فراهم می‌شود تا شکل مبارزه فلسطینیان بکلی جدا از اعتقاد اسلامی باشد. در داخل ایران دو گروه چریکی مخفی به وجود می‌آیند (مجاهدین و فدائیان) یکی با اعتقاد اسلامی - منتهی اسلامی التقاطی و روشنفکرانه که بعد هم کاملاً منافقانه شد و دیگری مارکسیستی و هر دو کاملاً در ارتباط با گروه‌های فلسطینی. اما نکته فوق‌العاده جالب این که وقتی نهضت امام خمینی و انقلاب اسلامی به اوج جوشش و حرکت و پیروزی رسید، این گروه‌های داخلی و آن گروه‌های فلسطینی، همگی مخالف این انقلاب و حتی عرفات و رجوی، همراهان صدام و بعثی‌ها میشوند. معلوم می‌شود صهیونیسم از همان اول هم با اینها مشکلی نداشته کما اینکه تبلیغات جهانی در انحصار صهیونیستها، از اینها قهرمان هم می‌سازد؛ در حالیکه وقتی انقلاب اسلامی در ایران پیروز شد موشه دایان در اسرائیل گفت: این انقلاب زلزله‌ای است که منطقه را لرزانده است؛ و بگین با ترس و دلهره حتی از بردن نام پاسداران و بسیجیان ابا داشت.

اسرائیل و آمریکا با پیروزی انقلاب اسلامی و بعد از عدم توفیق توطئه‌های اولیه برای جلوگیری از زلزله‌ای که ارکان وجودشان را می‌لرزاند متوسل به مزدور نم کرده سابقه دارشان صدام و حزب بعث عراق شدند اما وقتی نتوانستند قادسیه سه روزه صدام از بغداد به تهران را عملی کنند و پس از اینکه ورق جنگ در سال اول بکلی برگشت، اسرائیل به جنوب لبنان حمله کرد - ۱۹۸۲ م. - تا اولاً لااقل

در آنجا زمینه‌های بیشتری را در اختیار داشته باشد و ثانیاً بخشی از نیروهای ایران را بتواند به محیط ناآشنای لبنان بکشانند. غافل از اینکه اولاً اسلام، ایرانی نیست! در لبنان هم هست و ثانیاً رهبر انقلاب اسلامی هم بیش از آن هوشیار و مسلط بر اوضاع بود که فریب این توطئه را بخورد. امام علیه السلام هشدار دادند که رزمندگان اسلام باید کار جنگ را در همین جا ادامه دهند. وقتی این بخش از توطئه بهم خورد، نوبت به بخش دیگر رسید. یعنی در حالیکه همه دولت‌های عربی و گروه‌های فلسطینی و مبارزان اسم و رسم دار و صاحبان سر و صدا و بوق و کرنا، همگی در مقابل اسرائیل و بلکه نیروهای آمریکا و انگلیس و فرانسه و ایتالیا، ساکت و مطیع مانده بودند، جوانان مسلمان و فداکار لبنانی با روح شهادت طلبی سوار بر کامیونهای مملو از مواد منفجره؛ چنان با ضربات خرد کننده خود بر مغز متجاوزان کوبیدند که یکی پس از دیگری فرار را بر قرار ترجیح دادند و لبنان را ترک کردند. از اینجا حرکت‌های خبیثانه و رذیلانه اسرائیلی - آمریکایی، اوج دیگری پیدا کرد: اختلافات گروه‌های لبنانی و جنگ‌هایی که فقط موجب کشتار و خرابی لبنان و درگیری مبارزان در میان خودشان بود، فرصتی به اسرائیل می‌داد تا نفسی تازه کند.

اسرائیل گمان می‌کرد که موفق شده است حرکت اسلامی را مهار کند. ایران، گرفتار جنگ بی‌نظیری در مقابل همه نیروهای ضد انقلابی داخل و خارج و طاغوتیان و مستکبران و همه کشورهای مرتجع عرب متحد در مقابل

ایران و همه گونه تلاش برای تفرقه و تشتت و اختلاف در همه سطوح و تبلیغات وسیع و همه جانبه و اهرمهای فشار و... نیروهای مبارز هم هر کدام محدود و گرفتار اوضاع و احوال خود که این بار حرکت اسلامی از جایی شروع شد که اسرائیل هرگز فکرش را نمی کرد. درون مرزهای رژیم غاصب، آنجا که همه چیز در اختیار خودشان است و همه ارتباطها با خارج قطع گردیده، در چنین فضایی انتفاضه جوانان فلسطینی شروع شد و ادامه یافت. در واقع وقتی مبارزه رنگ و عمق اسلامی پیدا کرد چه در داخل فلسطین اشغالی و چه در لبنان و چه در نقاط دیگر، اسرائیل و آمریکا دست و پایشان سست است و قدرت و عظمت از آن مبارزان راه حق است. چیزی که امروز بروشنی می توان آن را دید. اکنون سالهاست که مسلمانان داخل فلسطین اشغالی در حال مبارزه اند و تنها سلاح همگانشان سنگ است. این، به واقع شگرفترین رودررویی تمامی تاریخ است. تنها سنگ پراندن اما همه روز بطور مداوم، پر تپش، پر حرکت، مستمر و آنهم در برابر یک نیروی سبع و وحشی و خونخوار و نژادپرست که از نظر اعتقادی به هیچ ارزش انسانی پایبند نیست ولی به همه تجهیزات مادی مجهز است. انواع سلاحهای پیشرفته، همه گونه شیوه های سرکوب و اختناق، پشتیبانیهای همه جانبه از سوی تمامی قدرتهای جهان و به واقع تفاوت این دو طرف بسیار عمیق و اساسی و ریشه دار است. اسرائیلیها نه فقط آمریکای ابرقدرت مستکبر را به عنوان حامی و پشتیبان در پس پشت دارند

بلکه انگلستان و فرانسه و اروپای غربی و کانادا و استرالیا و خلاصه همه دنیای سرمایه‌داری غرب را حامی خود می‌بینند. عرفات هم با مجموعه آل و تبارش بصورت مزدوران سیاستهای اسرائیل درآمده است. کشورهای عربی هم عموماً با هم مسابقه گذارده‌اند که کدام زودتر صلحنامه با اسرائیل امضاء کنند. اما مقاومت مردمی داخل فلسطین و از آن سوی مبارزات جانانه جوانان حزب‌الله لبنان چنان وضعی برای غاصبان فراهم آورده که یکی پس از دیگری، سیاستمداران و کارگردانانشان می‌کوشند تا اسرائیل را از این گرداب نجات دهند و نمی‌توانند.

اکنون می‌توان با قطع و یقین گفت که همچون پیروزی انقلاب اسلامی در ایران که "خون بر شمشیر پیروز شد"، در فلسطین عزیز هم این انقلاب فاتح خواهد شد و بلکه در سراسر جهان نیز فتح و پیروزی از آن این نهضت و انقلاب است چون اتکاء مادی این انقلاب به مردم است؛ توده‌های وسیع مردم مستضعفی که دیگر همه انواع حکومتها و دولتها و ادعاها و حرکتها را آزموده‌اند و برای اتکاء معنوی انقلاب، اکنون تنها دل در گرو اسلام ناب محمدی و ایمان خالص الهی نهاده‌اند و همه هم فهمیده‌اند که تمامی تدابیر مختلف حکومتی و نظامی و اقتصادی و تبلیغاتی و فرهنگی، و حتی طرح توطئه‌های عظیم برای مهار کردن توده‌ها و رام کردن حرکت‌های تند و انقلابی و مردمی بی‌اثر است و هر گاه توده‌های مردم به حرکت در آیند، هیچ قدرتی توان مقابله با آنان را نخواهد داشت و این حرکت در

سطح جهان براه افتاده است و زود است که این طوفان عظیم، سیل آسا همهٔ خس و خاشاک را بروید. امروز نیاز عمومی و روانی و فطری انسانها، بازگشت به ایمان و اعتقاد قلبی را فریاد می‌زند، چرا که از فضاقت و کثافت جهان مادی و شهوات و حقارت‌های آن خسته و دلزده شده‌اند و خلاء معنویت و اعتلاء رشد را درک کرده‌اند.

مردم مسلمان جهان پس از قرن‌ها حقارت و خجالت، اکنون دریافته‌اند که چه گوهر گرانبهائی را در اختیار دارند و چه مایهٔ سرافرازی و سربلندی را نقد و ارزان از دست نهاده بوده‌اند. و اکنون به سرعت بسوی آن باز می‌گردند.

و چنین است که جهان امروز در سرایشی بحرانی عظیم افتاده است که باید تکلیف آن با نابودی یکی از دو طرف اصلی و حقیقی این مبارزه روشن شود؛ یا طرف مستکبر صهیونیست سرمایه‌دار آمریکایی صنعتی مدرن پرخور پر مدعای مادی‌گرا، و یا طرف مستضعف محروم ستمدیده عقب نگهداشته شدهٔ گرسنه‌ای که امروز امید به انقلاب اسلامی بسته است. امکان سازش و صلح این دو طرف اصلاً وجود ندارد و دوام و بقاء هر یک از این دو، بسته به نابودی و انهدام طرف دیگر است و نتیجهٔ کار را به روشنی می‌توان حدس زد:

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور

کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور

امید که آن روز، همین فرداهای نزدیک باشد. ان شاء الله.